



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

9 ہر ایسٹرن وینڈیج

ناگتہ عالی از حقائق

# عاشورا

آیت اللہ سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ناگفته هایی از حقایق عاشورا

نویسنده:

السید علی الحسینی الميلانی

ناشر چاپی:

الحقایق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |   |
|----|---|
| ۵  | فهرست   |
| ۱۱ | ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا                         |
| ۱۱ | مشخصات کتاب   |
| ۱۱ | پیش‌گفتار   |
| ۱۳ | حادثه عاشورا در گذر تاریخ                           |
| ۱۳ | ائمه و اهتمام در بزرگ‌داشت حادثه عاشورا             |
| ۱۴ | تلاش‌های نافرجام برای فراموشی این حادثه عظیم        |
| ۱۴ | ۱. شیوه عرفان و تصوّف                               |
| ۱۵ | ۲. شیوه تقدّس و پرهیزکاری                           |
| ۱۵ | ۳. شیوه تکذیب                                       |
| ۱۶ | جلوه‌ای از حقایق                                    |
| ۱۷ | موضع‌گیری دیگر                                      |
| ۱۸ | چکیده بحث   |
| ۱۸ | اقرار به قاتل بودن یزید و تأیید کار او              |
| ۱۹ | ابن خلدون و ستیزه‌جویی با شهادت سیدالشهداء          |
| ۲۰ | دیدگاه ابن عربی مالکی                               |
| ۲۲ | چکیده دیدگاه‌ها                                     |
| ۲۳ | چرایی مبارزه با حادثه عاشورا                        |
| ۲۳ | دیدگاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی                       |
| ۲۵ | تفتازانی و دیدگاه او درباره لعن خلفا                |
| ۲۵ | نگاهی به نقش معاویه در حادثه کربلا                  |
| ۲۶ | نقد و بررسی دیدگاه علمای تندرو اهل سنت              |
| ۳۲ | بخش یکم: نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء علیه السلام |

- ولایت و جانشینی یزید ..... ۳۲
۱. امام حسن مجتبیٰ، مانع بزرگی برای جانشینی یزید ..... ۳۳
۲. سعد بن ابی وقاص، مانع دیگر ..... ۳۵
۳. عایشه و مخالفت او با طرح جانشینی یزید ..... ۳۵
۴. معاویه و طرح ترور دیگر ..... ۳۶
- بازی با حقایق ..... ۳۷
۵. عبدالرحمان بن خالد، مانع دیگر ..... ۳۸
- فرجام زیاد بن ابیه ..... ۳۹
- تبعید، روش دیگری در مبارزه با مخالفان ..... ۴۰
- خریداری بزرگان با پول ..... ۴۱
- عبدالله بن عمر و سکوت او ..... ۴۱
- منذر بن زبیر و سکوت ناپایدار او ..... ۴۲
- فعالیت های معاویه و والیان او در کوفه ..... ۴۲
- دوران معاویه و رفتار والیان او ..... ۴۲
- اهداف شوم معاویه در کوفه ..... ۴۳
- معاویه و شیوه ای دیگر ..... ۴۶
- گفت و گوی سیدالشهداء با معاویه ..... ۴۶
- امام حسین و پاسخ به نامه معاویه ..... ۴۸
- مقاومت امام حسین و ناکامی معاویه ..... ۴۸
- معاویه و عزل والی مدینه ..... ۴۸
- سه نکته مهم ..... ۴۹
- نامه یزید به ولید والی مدینه ..... ۵۱
- سفارش های معاویه به یزید ..... ۵۲
- ورود امام حسین به مکه ..... ۵۴

- ۵۶ ..... سیدالشهداء و رفتار والی مکه
- ۵۷ ..... نگاهی به شخصیت عمرو بن سعید اشدق والی مکه
- ۵۸ ..... نامه های اهل کوفه و فرستادن حضرت مسلم
- ۵۸ ..... نقش نعمان، والی کوفه
- ۵۹ ..... چکیده و نتیجه
- ۶۰ ..... بخش دوم: نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا
- ۶۰ ..... معاویه و حکم امارت ابن زیاد
- ۶۶ ..... نامه ابن عباس به یزید
- ۶۷ ..... سخنرانی معاویه، فرزند یزید
- ۶۸ ..... اقرار ابن زیاد
- ۶۸ ..... شادی یزید در شهادت حضرت مسلم
- ۶۸ ..... فرستادن سرهای مطهر به یزید
- ۶۹ ..... اسارت کودکان و بانوان حرم و ارسال آنان به یزید
- ۷۲ ..... سرافکنندگی یزید و دگرگونی شهر دمشق
- ۷۲ ..... ۱. قرآن خواندن سر مطهر سیدالشهداء
- ۷۳ ..... ۲. سخنرانی امام سجاد در مسجد شهر دمشق
- ۷۳ ..... ۳. شهر دمشق و سه روز عزای عمومی
- ۷۳ ..... امام سجاد و استدلال به شأن نزول آیه مودت
- ۷۴ ..... سخنان امام سجاد با منهل
- ۷۴ ..... مجلس یزید و اعتراض صحابی رسول خدا
- ۷۴ ..... سر مطهر امام حسین در شام و سخن یکی از تابعین
- ۷۵ ..... اوضاع شهر دمشق به روایت تاریخ نگاران
- ۷۶ ..... بخش سوم: نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام
- ۷۶ ..... کوفیان دعوت کننده امام حسین

- ۷۷ ..... امان نامه عمرو بن سعید والی مکه
- ۷۷ ..... امام حسین و خبر دادن از شهادت خویش
- ۷۷ ..... تعبیر خواب های امام حسین
- ۷۹ ..... خبر دادن پیامبر خدا از شهادت امام حسین
- ۸۰ ..... خبر دادن امیر مؤمنان از شهادت امام حسین
- ۸۱ ..... نامه های ارسالی به سیدالشهداء
- ۸۲ ..... پاسخ امام حسین به نامه شیعیان کوفه
- ۸۴ ..... نیرنگ نامه نگاران
- ۸۶ ..... مسیر کوفه و پیش گویی امام حسین
- ۸۶ ..... نگاهی به ساختار شهر کوفه
- ۸۷ ..... اصطلاح شیعه و تشیع
- ۸۹ ..... خوارج، گروه دیگری از ساکنان
- ۸۹ ..... گروه های نویسنده دعوت نامه به امام حسین
- ۹۱ ..... برنامه های ابن زیاد در شهر کوفه
- ۹۱ ..... تهدید
- ۹۱ ..... شایعه پراکنی
- ۹۲ ..... عزل و نصب سران قبایل
- ۹۲ ..... ارسال جاسوس
- ۹۳ ..... نظارت شدید
- ۹۴ ..... قتل و کشتار
- ۹۴ ..... ۱. میثم تمار
- ۹۵ ..... ۲. عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی
- ۹۵ ..... ۳. عبیدالله بن حارث بن نوفل همدانی
- ۹۶ ..... ۴. عبدالاعلی بن یزید کلبی علیمی



- ۵ . عباس بن جعدده جدلی ..... ۹۶
- ۶ . عماره بن صلخب ازدی ..... ۹۷
- زندانی کردن شیعیان ..... ۹۷
- نگاهی به شخصیت سلیمان بن سرد از دیدگاه اهل سنت ..... ۹۸
- تعقیب فراریان ..... ۹۸
- کوفه در کنترل ابن زیاد ..... ۹۸
- پیوستگان به لشکر امام حسین ..... ۹۹
- فرماندهان سپاه اعزامی از کوفه ..... ۱۰۰
- حضور سپاهی از شام در کربلا ..... ۱۰۴
- برخی از جنایت های سربازان شامی در کربلا ..... ۱۰۵
- نگاهی به اعتقاد قاتلان سیدالشهداء ..... ۱۰۶
- چهره دشمنان اهل بیت در سخنان امام حسین ..... ۱۰۷
- احادیث ساختگی در دفاع از یزید و معاویه ..... ۱۰۹
- دست برد در حقایق عاشورا ..... ۱۱۱
- تلاش های نافرجام دیگر ..... ۱۱۲
- گریزناپذیری تکفیر و لعن یزید ..... ۱۱۳
- دانشمندان معتقد به لعن یزید ..... ۱۱۴
- دیدگاه تفتازانی ..... ۱۱۴
- طبری و لعن یزید ..... ۱۱۵
- دیدگاه آلوسی ..... ۱۱۷
- دیدگاه ابن حزم اندلسی ..... ۱۱۸
- دیدگاه قاضی شوکانی ..... ۱۱۸
- موضع گیری های ضد و نقیض ..... ۱۱۹
- چکیده ..... ۱۲۰

- بخش پایانی: نگاهی کوتاه به مواردی پیرامون حادثه ی عاشورا ..... ۱۲۱
- حوادث و دگرگونی در عالم ..... ۱۲۱
- عزاداری و گریستن بر سیدالشهداء ..... ۱۲۳
- هدف ما از ذکر روایات اهل سنت ..... ۱۲۴
- استمرار بر بکاء و گریستن ..... ۱۲۴
- نگاهی به انواع عزاداری و سوگواری ..... ۱۲۵
- شرکت در محافل عزاداری ..... ۱۲۶
- غذا دادن به عزاداران ..... ۱۲۷
- لباس مشکی ..... ۱۲۷
- تعطیلی بازارها ..... ۱۲۸
- چکیده کتاب ..... ۱۲۸
- فهرست ها ..... ۱۳۰
- آیه ها ..... ۱۳۰
- روایت ها ..... ۱۳۰
- شعرها ..... ۱۳۳
- مکان ها ..... ۱۳۴
- نام ها ..... ۱۳۶
- نام ها ..... ۱۳۷
- کتاب نامه ..... ۱۴۶
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۱۴۹

## ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا

### مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی میلانی، علی ۱۳۲۶ -

عنوان و نام پدیدآور: ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا/علی حسینی میلانی

مشخصات نشر: قم: مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۸

مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۰۱-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: چاپ سوم

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم ۴- ۶۱ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.

موضوع: عاشورا

رده بندی کنگره: BP۴۱/۵ ح ۲۵۵ ۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۹۴۷۷۱

### پیش‌گفتار

ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا آیت الله سید علی حسینی میلانی بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه وأشرف برئته

محمد وآله الطاهرين ولعنه الله على أعدائهم أجمعين. پیش‌گفتار

حادثه کربلا و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مهم ترین قضایای تاریخی است. گستردگی ابعاد این قضیه همواره برای

دانشمندان و اندیشمندان شگرف بوده است. به طور کلی این حادثه را از سه جهت می توان بررسی کرد:

۱. ریشه ها و علّت های رخ داد این حادثه؛

۲. وقایع پیش آمده در حادثه کربلا؛

۳. پی آمدها و آثار و توابع این حادثه در تاریخ اسلام و در جوامع بشری.

هر کدام از این جهات، ابعاد و زوایای مختلفی دارد که این نوشتار، بعضی از آنها را بررسی خواهد کرد و در ضمن، به پاره ای از

شبهات و سؤالات درباره حادثه کربلا پاسخ خواهد داد.

گفتنی است این نوشته، نه نقد بر گفتار کسی است و نه ردّ بر فرد دیگر؛ بلکه تحقیقاتی است که درباره ابعاد این واقعه انجام شده و

از آن نتایجی به دست آمده که می توان گفت تا به حال بدان نپرداخته اند. از این رو، این اثر «ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا» نام

دارد.

این بحث به همان روش بزرگان و علمای مذهب ما ارائه خواهد شد؛ راهی که از گذشته دور تا کنون در رویارویی با مسائل

مربوط به اهل بیت علیهم السلام پیموده اند، یعنی همان روش دفاعی و رفع شبهه.

روشن است که همواره علمای ما مبانی تشیع را بیان کرده و قضایای تاریخی را توضیح داده اند و در این ضمن جواب گوی تهاجمات دیگران نیز بوده اند. آنان در گفتار و نوشتار خود بیشتر مدافع بوده اند و هستند و دشمنان مذهب ما همواره با طرح گفتارهایی به مبانی اصیل ما حمله می کرده اند و در عوض علمای ما پاسخ گوی آنها بوده اند.

علاوه بر این، دانشمندان مذهب تشیع در مباحث خود با فرقه های دیگر همیشه با حسن معاشرت و رعایت ادب و احترام برخورد نموده و این روش را به شیعیان نیز تعلیم داده اند که با پیروان مذاهب دیگر بلکه ادیان دیگر، کمال ادب و زیبایی در کردار و گفتار را در مقام بحث مراعات نمایند.

از طرفی، طبق بیان تاریخ، مخالفان به گونه های متفاوت در مقالات، کتاب ها و سخنرانی هایشان، به مذهب و اهل مذهب ما تهاجم کرده اند. آنان به هر گونه و وسیله ای، با این مذهب و پیروان آن جنگیده اند و حتی در بعضی موارد کار به کشتار انجامیده و هم اکنون نیز در برخی کشورها این قضایا رخ می دهد.

از این رو، آنان همواره در افزایش اختلافات و جدایی ها در بین فرقه های اسلامی پیش قدم بوده اند و غالباً روش علمای ما دفع این هجمه ها بوده است.

بر این اساس، آن چه در پی می آید با رعایت ادب و متانت خواهد بود و در حدّ امکان هرگز به تندی سخنی نخواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

گفتنی است که این پژوهش از مدارک و منابع دست اول زیر بهره گرفته است:

انساب الاشراف و فتوح البلدان بلاذری؛

الطبقات الکبری ابن سعد؛

تاریخ طبری؛

تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر؛

تاریخ حلب ابن عدیم حلبی از علمای قرن هفتم؛

المعجم الکبیر ابوالقاسم طبرانی؛

کتاب های ابوالفرج ابن جوزی حنبلی بغدادی؛

تاریخ الاسلام و سیر اعلام النبلاء شمس الدین ذهبی؛

الکامل فی التاریخ ابن اثیر؛

البدایة والنهایه ابن کثیر دمشقی؛

الفتوح ابن الاعثم کوفی؛

الاخبار الطوال دینوری؛

مروج الذهب مسعودی؛

مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی؛

المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری؛

مسند احمد بن حنبل؛

الاستیعاب ابن عبدالبر مالکی قرطبی؛

أسد الغابه ابن اثیر.

هم چنین کتاب‌های ابن حجر عسقلانی و برخی از کتاب‌های تفسیری، تاریخی و حدیثی اهل تسنن که از مدارک کهن و قدیمی آنان به شمار می‌روند و در زمان ما چاپ و نشر شده و غالباً در دست رس علمای گذشته ما نبوده، از منابع این تحقیق به شمار می‌روند.

البته این تحقیق از کتاب‌های علمای شیعه که در زیر می‌آید نیز بهره مند شده است:

الارشاد شیخ مفید؛

اللّهوف سید ابن طاووس؛

بحار الأنوار علامه مجلسی.

با وجود این، درباره مطالب اساسی و مهم، جز از کتاب‌های اهل تسنن نقل نشده است. امید آن که این تحقیق پذیرفته پژوهش‌گران و حقیقت‌جویان قرار بگیرد!

محرم الحرام ۱۴۲۸

سید علی حسینی میلانی ۱. گفتنی است که در اواخر محرم الحرام سال ۱۴۲۸ درس‌هایی تحت عنوان «ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا» توسط حضرت آیه‌الله میلانی دامت برکاته در مرکز حقایق اسلامی برای طلاب حوزه علمیه قم ارائه شد که پس از تدوین، نگارش و دیگر مراحل فنی به صورت کتاب حاضر در اختیار پژوهش‌گران و دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گیرد.

## حادثه عاشورا در گذر تاریخ

### ائمه و اهتمام در بزرگ‌داشت حادثه عاشورا

حادثه عاشورا در گذر تاریخ

ائمه و اهتمام در بزرگ‌داشت حادثه عاشورا

چنان که پیش‌تر اشاره شد، شیعه امامیه همیشه مورد حمله و تهاجم بوده است و علمای ما در مسائل مختلف اعتقادی، فقهی و... مدافع حریم و مکتب تشیع بوده‌اند. از مواردی که همواره بهانه‌جویان به آن بهانه به مذهب ما تهاجم نموده‌اند، واقعه کربلا و عاشورای سیدالشهداء علیه السلام است.

از همان محرم سال ۶۱ هجری که این ماجرا پیش آمد، ائمه اطهار سلام الله علیهم و شیعیان اهل بیت به پیروی از رهبران خود همواره این روز بزرگ را زنده نگه داشته‌اند. البته بنیان‌گذار مراسم عزاداری سیدالشهداء علیه السلام خود رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند که احادیث شیعی و سنی در این مسئله بیش از حد تواتر است. ۱.

از طرفی، دشمنان و مخالفان ما همواره سعی کرده‌اند که این روز فراموش شود و آثار و تبعات آن از بین برود. در واقع، به همان میزان که ائمه علیهم السلام و دیگر افراد خاندان رسالت کوشش کرده‌اند تا این روز باقی بماند و به بقای آن اهتمام ورزیده‌اند، دشمنان به گونه‌های مختلف کوشیده‌اند تا آثار این حادثه از میان برود و این روز فراموش شود.

بنابراین، روز عاشورا روز تعامل و تقابل دو جبهه شده است؛ جبهه‌ای که می‌خواهد این روز باقی بماند و جبهه دیگری که هدفش از بین بردن این روز مهم و تاریخی است.

بدیهی است که در تاریخ اسلام کمتر روزی است که این ویژگی را داشته باشد. می‌توان روز غدیر را نمونه‌ای از همین روزها به شمار آورد که از روز نخست حادثه غدیر خم کسانی سعی کرده‌اند آن را انکار کنند و برخی در کم‌رنگ جلوه دادن و بی‌اهمیت نمودن آن روز تلاش کرده‌اند و در مقابل، اهل ولایت تمام سعی و کوشش خود را به جهت احیا و زنده ماندن آن روز

جاودانی به کار بسته اند.

این ویژگی بر عظمت و حساسیت روزهای غدیر و عاشورا دلالت دارد.

به راستی آن روزی که حادثه عاشورا واقع شد، نه معاویه، نه یزید، نه بنی امیه و هیچ کس دیگر فکر نمی کردند که این حادثه و نتایج آن به ضرر بنی امیه و پیروانشان و به پیروزی مکتب اهل بیت علیهم السلام بینجامد.

از این رو، اقامه عزاداری و برپایی مراسم عزای سیدالشهداء علیه السلام و اصحابشان وظیفه همه شیعیان است. ما مأمور هستیم که احترام این روز را نگه داریم و این امر از واجبات ماست. هر کس در هر مقام و شأن و جایگاهی، آن اندازه که می تواند، باید در این راه و بنا بر وظیفه اش سعی و کوشش کند.

روشن است که عزاداری احکام و آدابی دارد که مردم باید از دیدگاه مراجع خود پیروی کنند و همانند دیگر برنامه های دینی، بایستی در محدوده شرع و جهات شرعی گام بردارند.

البته به لطف پروردگار و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این مراسم در کشور ما به خوبی برگزار می شود. افزون بر این، پیروان ادیان دیگر نیز در این برنامه باشکوه شرکت می کنند و برکات آن مجالس برای آنها نیز محسوس بوده است.

این مراسم، برنامه مذهبی است و جلوگیری از آن شایسته نیست، ولی در برخی از کشورهای اسلامی همواره درباره عزاداری سید و سالار شهیدان علیه السلام سخنان و حرکات فتنه انگیز صورت می پذیرد که به حوادثی تلخ و تأسّف بار می انجامد. ۱. برای آگاهی بیشتر از روایات عامه در این زمینه می توانید به کتاب سیرتنا و سنتنا علامه امینی و مقدمه کتاب المجالس الفاخره علامه سید شرف الدین، مراجعه کنید.

### تلاش های نافر جام برای فراموشی این حادثه عظیم

تلاش های نافر جام برای فراموشی این حادثه عظیم

پیش تر اشاره شد که برخی از دشمنان همواره برای فراموشی این حادثه عظیم تاریخی کوشیده اند. علمای عامه در کتاب ها و نوشته هایشان، شیوه های گوناگونی به کار می برند تا مانع حیات و جاودانی واقعه عاشورا و عزاداری سیدالشهداء علیه السلام شوند.

نمونه هایی از این شیوه ها به اشاره در پی می آید:

### ۱. شیوه عرفان و تصوّف

۱. شیوه عرفان و تصوّف

شیخ عبدالقادر گیلانی، از علمای اهل سنت و بزرگان صوفیه است که قبر او در بغداد به عنوان زیارتگاه معروف است. او اشکالی را که به اهل سنت می شود، مطرح می کند و می گوید:

قد طعن قوم علی من صام هذا اليوم العظيم وما ورد فيه من التعظيم وزعموا أنه لا يجوز صيامه لأجل قتل الحسين بن علي رضي الله عنهما فيه. وقالوا: ينبغي أن تكون المصيبة فيه عامّة لجميع الناس لفقدته فيه، وأنتم تتخذونه يوم فرح وسرور وتأمرون فيه بالتوسعة على العيال والنفقة الكثيرة والصدقة على الفقراء والضعفاء والمساكين وليس هذا من حق الحسين رضي الله عنه على جماعة المسلمين؛

بعضی به اهل سنت اشکال کرده اند که چرا روز عاشورا را روزه می گیرید، این کار صحیح نیست، چرا که در این روز حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسیده و سزاوار است در روز مصیبت (فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله) ۱-جمیع مردم اقامه عزا کنند و شما که اهل سنت هستید، چرا این روز را روز سرور و فرح قرار داده اید و مردم را به برپایی مجالس سرور و پوشیدن لباس

نو و خوردن غذاهایی که متناسب عید است دعوت می‌کنید...؟ و این کار صحیح نیست.

آن گاه چنین پاسخ می‌دهد:

وهذا القائل خاطئ ومذهبه قبیح فاسد، لأن الله تعالى اختار لسبط نبيه صلى الله عليه وآله الشهادة... يوم عاشوراء لا يتخذ يوم مصيبة، لأن يوم عاشوراء أن يتخذ يوم مصيبة ليس بأولى من أن يتخذ يوم موته فرح و سرور...

اشکال کننده به اشتباه رفته و اعتقادش فاسد است چرا که خداوند متعال شهادت را برای سبط پیامبر صلی الله علیه وآله برگزیده است... و روز عاشورا را نباید روز مصیبت قرار داد چرا که عاشق به معشوق رسیده است. از این رو، این روز باید روز سرور باشد... .

عبدالقادر گیلانی در ادامه می‌افزاید:

ولو جاز أن تتخذ يوم موته يوم مصيبة لكان يوم الاثنين أولى بذلك، إذ قبض الله تعالى نبيه محمداً صلى الله عليه وآله فيه وكذلك أبو بكر الصديق قبض فيه ٢٦

اگر بنا شد روز عاشورا را روز عزا و ماتم قرار دهیم، بهتر آن است که روز دوشنبه را که پیامبر و ابوبکر از دنیا رفته اند، روز عزا و غم معرفی کنیم. ۱. به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم. از طرفی، بعد از نام های مبارک اهل بیت علیهم السلام عبارت های علیه السلام و... آورده ایم.

۲. غنیة الطالبین: ۶۸۴ - ۶۸۷، به نقل از نفحات الازهار: ۴ / ۲۴۷.

## ۲. شیوه تقدس و پرهیزکاری

۲. شیوه تقدس و پرهیزکاری

در شیوه دیگر با ایجاد تردید درباره قاتل امام حسین علیه السلام با این راه به مبارزه برمی‌خیزند.

غزالی در کتاب احیاء علوم الدین، از راه تقدس و پرهیزکاری کوشیده تا عزاداری بر سیدالشهداء علیه السلام را کم اهمیت نشان دهد. او می‌نویسد:

نخست این که قتل سیدالشهداء علیه السلام منسوب به یزید باشد و یزید قاتل حسین بن علی باشد، ثابت نیست.

دوم این که قاتل حسین بن علی علیهما السلام هر که بوده، شاید قبل از مرگش توبه کرده است.

بنابراین، لعن قاتل سیدالشهداء علیه السلام جایز نیست(!)

وی در ادامه می‌گوید:

به راستی که ذکر خداوند متعال از این سخنان سزاوارتر است. ۱.

یعنی میان ذکر «لا إله إلا الله» و یا لعن بر قاتل امام حسین علیه السلام، «لا إله إلا الله» گفتن، ثوابش بیشتر است.

می‌توان کلام غزالی را این گونه خلاصه کرد:

نخست این که معلوم نیست قاتل سیدالشهداء علیه السلام یزید باشد و قاتل هر که بوده، شاید توبه کرده است.

دوم این که ذکر گفتن به جای لعن قاتل حسین بن علی علیهما السلام، بهتر است.

۱. احیاء علوم الدین: ۳ / ۱۲۵.

## ۳. شیوه تکذیب

## ۳. شیوه تکذیب

سومین شیوه، تکذیب حادثه عاشوراست. ابن تیمیه مبارزه خود را با این شیوه سر گرفته که یزید هرگز قاتل امام حسین علیه السلام نبوده و او هیچ گاه همسران و وابستگان امام را اسیر نکرده و این حرف‌ها دروغ است. وی این گونه می نویسد:

إِنَّ يَزِيدَ لَمْ يَأْمُرْ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بِاتِّفَاقِ أَهْلِ النُّقُلِ وَلَكِنْ كَتَبَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ أَنْ يَمْنَعَهُ عَنِ وِلَايَةِ الْعِرَاقِ وَالْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَمَا يَظُنُّ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ يَنْصُرُونَهُ... فَقَاتَلُوهُ حَتَّى قَتَلَ شَهِيداً مَظْلُوماً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. وَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ يَزِيدٌ أَظْهَرَ التَّوَجُّعَ عَلَى ذَلِكَ وَظَهَرَ الْبُكَاءَ فِي دَارِهِ وَلَمْ يَسِبْ لَهُ حَرِيماً أصْلاً، بَلْ أَكْرَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَأَجَازَهُمْ حَتَّى رَدَّهُمْ إِلَى بِلَدِهِمْ...!

همانا یزید به کشتن سیدالشهداء علیه السلام امر نکرده و همه علما (که شامل راویان و تاریخ نگاران می شود) بر این مطلب اتفاق نظر دارند. فقط یزید به ابن زیاد نامه ای نوشت که تو از برپایی حکومت حسین رضی الله عنه در عراق جلوگیری کن... آنها با حسین بن علی رضی الله عنه به جنگ برخاستند تا او را مظلومانه به شهادت رسانند و چون خبر به یزید رسید، او اظهار ناراحتی کرد و گریست. او هرگز خاندان سیدالشهداء را به اسارت نبرد بلکه آنان را اکرام و احترام کرد تا به شهر و دیارشان برگشتند(!)

پس سیدالشهداء شهید است و مظلومانه نیز شهید شده و عبارت «رضی الله عنه» نیز برای ایشان باید به کار برد، لکن یزید، قاتل امام حسین علیه السلام نیست. او خانواده سیدالشهداء را اسیر نکرده و... وی در ادامه می افزاید:

ليس ما وقع من ذلك بأعظم من قتل الأنبياء... وقتل النبي أعظم ذنباً ومصيبَةً ۲

مصیبت و گناه این قتل و کشته شدن حسین بن علی از قتل انبیای الهی بالاتر نیست، پس بیاید بر کشته شدن انبیا اقامه عزا کنید. چنان که گذشت، عبدالقادر معتقد است که اقامه عزا و عزاداری به جای روز عاشورا در روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و وفات ابوبکر سزاوارتر است. ابن تیمیه نیز گفته است:

قتل و کشتن امام حسین در برابر کشتن انبیای الهی چیزی نیست و حال آن که روز قتل آنان را روز مصیبت قرار نمی دهید(!)

از این رو، بنا بر باور بعضی از اهل سنت، قتل سیدالشهداء علیه السلام به توسط و تأیید یزید بن معاویه نبوده، بلکه حتی یزید را نمی توان قاتل شمرد، یا این که در این باره تردید وجود دارد، اما این که آیا ماجرای شهادت حسین بن علی علیهما السلام کار خوبی بوده و بنا بر موازین شرعی بوده یا نه...، از این کلمات چیزی به دست نمی آید.

آری، آنان معتقدند که چون امام حسین علیه السلام به درجه بالایی رسیده، پس باید روز عروج روح او به ملکوت، روز سرور، وسعت و خوش حالی باشد و مجالس متناسب به اعیاد گرفته شود، اما به چه غرض و هدفی؟... ۱. منهاج السنه: ۴ / ۴۷۲. ۲. منهاج السنه: ۴ / ۵۵۰.

## جلوه ای از حقایق

جلوه ای از حقایق

همان گونه که گذشت، عرفان و تصوف گرایان به گونه ای به مبارزه با حادثه عاشورا پرداخته اند. عبدالقادر گیلانی مبتکر این شیوه، نزد اهل تسنن بسیار گرامی به شمار می رود. با وجود این هیچ گاه حقیقت مخفی نمانده و حقایق بر قلم و گفتار برخی از



علمای اهل سنت جاری شده و این شیوه‌ها را رد کرده‌اند.

ابوالفرج ابن جوزی حنبلی که از دانشمندان بزرگ عامه است، در این باره می‌نویسد:

قد ذهب قوم من الجهال بمذهب أهل السنّة، فقصّدوا غیظ الرافضة، فوضعوا أحادیث فی فضل عاشوراء، ونحن برآء من الفریقین؛<sup>۱</sup> این کارها را (یعنی برگزاری جشن و مجالس سرور و شادی در ایام عاشورا) نواصبی از اهل شام انجام می‌دهند تا به واسطه این اعمال شیعیان را آزار دهند. حتی آنها برای این کارها احادیثی را جعل می‌کنند. ما از هر دو گروه (یعنی هم گروه اول که عزاداران باشند و هم گروه دوم کسانی که مجالس سرور در روز عاشورا برپا می‌کنند) اعلام بی‌زاری می‌کنیم.

عینی حنفی که یکی دیگر از دانشمندان سنی است، در ردّ این دیدگاه می‌گوید:

اختلق أعداء أهل البيت أحادیث فی استحباب التوسعة علی العیال یوم عاشوراء والاغتسال والخضاب والاكتحال؛<sup>۲</sup> دشمنان اهل بیت احادیثی را در فضیلت، ارزش و استحباب عیدی دادن به خانواده و افزودن بر خرج و مخارج در روز عاشورا، جعل کرده‌اند.

اینان کسانی را که معتقدند روز عاشورا عید است و در باره آزدن اهل بیت و شیعیانشان حدیث جعل کرده‌اند، به عنوان «نواصب» خوانده‌اند. ۱. الموضوعات: ۲ / ۱۹۹.

۲. عمدة القاری: ۵ / ۳۴۷.

## موضع گیری دیگر

موضع گیری دیگر

چنان که گذشت، گروهی به شهادت و قتل سیدالشهداء علیه السلام توسط یزید اقرار نمی‌کنند، بلکه منکر هستند. در مقابل آنها گروهی دیگر موضع گیری دیگری کرده‌اند. اینان که از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز هستند و نزد آنان بسیار بلندمرتبه‌اند، بر قاتل بودن یزید اقرار دارند، اما درباره واقعه کربلا نظر خاصی ندارند و به این حادثه عظیم تاریخی بی‌توجهی می‌کنند.

ابن قیم جوزیه از برجسته‌ترین شاگردان ابن تیمیه می‌گوید:

ونعتقد حبّ آل محمّد و أزواجه و سائر أصحابه رضوان الله تعالی علیهم، و نذكر محاسنهم و ننشر فضائلهم و نجلّ ألسنتنا و قلوبنا عن التطلع فیما شجر بینهم، و نستغفر الله لهم و نتوسّل إلى الله تعالی باتباعهم و نرى الجهاد و الجماعة ماضياً إلى یوم القیامة و السمع و الطاعة لولاء الأمر من المسلمین واجباً فی طاعة الله تعالی دون معصيته، لا یجوز الخروج علیهم و لا المفارقة لهم. و لا نکفر أحداً من المسلمین

بذنب عمله و لو کبر، و لا ندع الصلاة علیهم، بل نحکم فیهم بحکم النبى، و نترحم علی معاویه، و نکل سریره یزید إلى الله تعالی؛<sup>۱</sup>

ما به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و همسران پیامبر و دیگر اصحاب او محبت و اعتقاد داریم و فضایل و مناقب ایشان را نقل می‌کنیم و زبان و قلب‌هایمان را از نقل کارهای ناشایستی که از آنها سر زده، باز می‌داریم و برای آنها طلب مغفرت می‌کنیم و پیروی از ایشان را وسیله توسّل به خدا قرار می‌دهیم... و کسی حق قیام بر ولی امر را ندارد، گرچه از او گناه کبیره‌ای سر بزنند (!) تکفیر او بر کسی جایز نیست... و برای معاویه طلب رحمت می‌کنیم و یزید را به خداوند متعال واگذار می‌کنیم تا هر چه مقتضی ببیند در موردش عمل کند.

شمس‌الدین ذهبی از بزرگان اهل تسنن، بی‌توجهی خود را به رغم اعتراف به قاتل بودن یزید و شهید بودن سیدالشهداء علیه السلام این گونه ابراز می‌کند:

افتتح دولته بمقتل الشهد الحسین علیه السلام و اختتمها بواقعة الحرّة، فمقته الناس؛<sup>۳</sup>

او (یزید) حکومتش را با به شهادت رساندن حسین علیه السلام آغاز کرد و سال آخر حکومتش به واقعه حرّه پایان یافت.

او در ادامه می‌گوید:

یزید مَمَّنْ لَا نُسَبُهُ وَلَا نَحْبُهُ؛<sup>۴</sup>

یزید از کسانی است که ما نه او را دشنام می‌دهیم و نه دوست می‌داریم.

بی توجهی به قضیه سیدالشهداء علیه السلام روشی دیگر برای مبارزه و کم رنگ جلوه دادن ماجرای کربلاست که برخی از علمای عامه آن را برگزیده‌اند.

اکنون این پرسش‌ها مطرح است:

به راستی آیا آنان با وجود آن همه تألیفات در تاریخ و علوم مذهبی، حقیقت را نمی‌دانند؟ اگر حقیقت را می‌دانند، چرا سکوت می‌کنند؟ نه انکار می‌کنند، نه تأیید، از طرفی چرا عمل یزید را زیر سؤال نمی‌برند؟ و ده‌ها چرای دیگر.

این بررسی و پژوهش پاسخ این پرسش‌ها را از کلمات دیگر دانشمندانشان استنباط و استخراج خواهد کرد و عبارت‌هایی را در پی خواهد آورد که بنا بر آن‌ها، برخی معتقدند که یزید، حسین بن علی علیهما السلام را کشته و کار خوبی هم کرده است.

آری، این افراد، نه فقط برای شیعیان نفرت انگیزند، بلکه بزرگان سنی‌ها نیز آنان را لعنت و نفرین می‌کنند، چنان که خواهد آمد.

۱. اجتماع الجيوش الاسلامیه: ۱ / ۱۰۴.

۲. گفتنی است که این مطلب از ابن قیم درباره توسیل به افرادی برای تقرب به خداوند متعال، در جای خود برای محققان بسیار مفید است.

۳. سیر اعلام النبلاء: ۴ / ۳۸.

۴. سیر اعلام النبلاء: ۴ / ۳۶.

## چکیده بحث

### چکیده بحث

چنان که گذشت، برخی از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، به روش‌های گوناگون به مخالفت و مبارزه با زنده ماندن روز عاشورا و بقای نام سیدالشهداء علیه السلام پرداخته‌اند. آنان به خوبی می‌دانستند که مسلمانان با شنیدن مقتل و مصیبت‌ها و بلاهایی که بر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند، خود به خود حکومت‌های جور و ظلم را زیر سؤال خواهند برد، پس باید با زنده ماندن این روز مبارزه کرد.

مبارزه آنان گاهی از راه تقوا، گاهی از طریق ایجاد شک در واقعه و قاتل بودن یزید و گاهی روش عرفانی است که بنا بر آن، سیدالشهداء علیه السلام را شهید و دارای کمال و درجه والایی می‌دانند که در روز عاشورا بدان دست یافته است و از این رو، عاشورا را روز فرح و شادی باید نامید(!)

## اقرار به قاتل بودن یزید و تأیید کار او

اقرار به قاتل بودن یزید و تأیید کار او

گروهی دیگر از علمای اهل سنت در راستای مبارزه و خاموش نمودن چراغ هدایت، قلم را به گونه‌ای دیگر چرخانده و پا را فراتر نهاده و به قاتل بودن یزید اعتراف نموده‌اند. آنان در این شیوه به کار یزید بن معاویه رنگ و لعابی شرعی زده و او را در این جنایت تأیید می‌کنند(!)

آنان می‌گویند: حکومت یزید، شرعی بوده و امام حسین علیه السلام بر حکومت شرعی الهی قیام نموده است(!)

به عبارتی دیگر، تکلیف شرعی یزید و یزیدیان این بوده که حضرت را به قتل برسانند و (العیاذ باللّٰه) قاتلان آن حضرت، به دستور خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرده اند(!)

### ابن خلدون و ستیزه جویی با شهادت سیدالشهداء

ابن خلدون و ستیزه جویی با شهادت سیدالشهداء  
ابن خلدون مورخ نامی و مشهور، مقدمه ای بر کتاب تاریخ خود نوشته که با عنوان مقدمه ابن خلدون در محافل علمی معروف است. البته به این کتاب از بُعد خاصی توجه کرده اند و شاید بعضی از نویسندگان کشور ما نیز از همان روی این کتاب و نویسنده اش احترام می گزارند.

حافظ سخاوی از بزرگان راویان حدیث و تاریخ نگاران اهل تسنن، در شرح حال ابن خلدون می نویسد که استاد ابن حجر عسقلانی ۱ درباره دیدگاه استاد خودش ابوالحسن هیشمی، پیرامون ابن خلدون می گفت: ابوالحسن هیشمی را دیدم که به شدت از ابن خلدون نکوهش می کرد و علیه او حرف هایی می زد.

ابن حجر در ادامه می گوید: از هیشمی علت این موضع گیری را درباره ابن خلدون پرسیدم. او در پاسخ گفت:

أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ ذَكَرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي تَأْرِيخِهِ فَقَالَ: قَتَلَ بَسِيفَ جَدِّهِ ۚ

چرا که ابن خلدون در تاریخ خود درباره حسین بن علی رضی الله عنهما می گوید: آن شمشیری که حسین بن علی به توسط آن به قتل رسیده، همان شمشیر جدش پیامبر بوده است(!)

ابن حجر می افزاید:

فَلَمَّا نَطَقَ شَيْخُنَا بِهَذِهِ اللَّفْظَةِ أَرْدَفَهَا بِلَعْنِ ابْنِ خَلْدُونَ وَسَبِّهِ وَهُوَ يَبْكِي ۚ

هنگامی که شیخ ما این کلام را از قول ابن خلدون نقل کرد، بر او لعنت فرستاد و دشنام داد در حالی که گریه می کرد و اشک می ریخت(!)

سپس سخاوی از ابن حجر عسقلانی نقل می کند که این کلام را در نسخه موجود از تاریخ ابن خلدون، نیافته است.

از این جا معلوم می شود که نسخه های تاریخ ابن خلدون متفاوت بوده، ولی بنا بر نسخه ای که در دست حافظ ابوالحسن هیشمی بوده، دیدگاه ابن خلدون درباره شهادت حسین بن علی، چنین بوده است. ۳

این تصرفات در بسیاری از کتاب های تاریخی واقع شده است. آن گاه که من به تاریخ ابن خلدون مراجعه کردم، متوجه شدم که ناشر کتاب متذکر می شود که سه یا چهار صفحه از این کتاب حذف شده است ۴ و نسخه ای از این چاپ که در اختیار من است، داستان کربلا و سیدالشهداء علیه السلام و کلام ابن خلدون و تاریخ این حادثه اصلا وجود ندارد(!) ۵

یکی دیگر از روش های آنان منتشر نکردن احوالات اهل بیت علیهم السلام است. آنان کتاب الطبقات الکبری ابن سعد را چاپ کرده اند، ولی از چاپ احوالات سیدالشهداء علیه السلام و داستان کربلا خودداری کرده اند ۶ انگاری هرگز از کتاب طبقات ذکر نشده است! البته یکی از محققان نسخه خطی آن را به دست آورده و احوالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در جلدی جداگانه به چاپ رسانده است.

افزون بر آن، در همان مقدمه تاریخ که در اختیار ماست و شاید به فارسی نیز ترجمه شده باشد، فصلی به عنوان «ولی عهد» وجود دارد که در آن جا به ولایت عهدی یزید در زمان معاویه می پردازد.

شاید ابن حجر آن عبارت را از آن جا نقل می کند. البتّه ابن خلدون در مقدمه به این مسئله چنان که ابن حجر اشاره کرده، نپرداخته، ولی در این فصل به سیدالشهداء علیه السلام بسیار جسارت نموده و از یزید فراوان دفاع کرده و نه فقط از او، بلکه از

معاویه و صحابه ای که همراه یزید بوده اند، حمایت نموده است(!)

وی در آن جا می نویسد:

حسین بن علی بیعت را شکست و این در حالی بود که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله معتقد بودند که ولایت یزید شرعیت دارد و حکومت او بر حق است و نباید علیه یزید قیام کرد...(!)

او با کمال تعصّب بورزی چنین وانمود می کند که گویا حضرت سیدالشهداء علیه السلام با یزید بیعت کرده و بعد پیمان خود را شکسته است. ۶.

نکته مهمی که از عبارت ابن خلدون برمی آید و در این بحث، بسیار اهمیت دارد، به میان آمدن پای معاویه و صحابه در داستان شهادت سیدالشهداء علیه السلام است. ۱. ابن حجر عسقلانی از دیدگاه اهل تسنن فرد بسیار بزرگی است.

۲. الضوء اللامع: ۴ / ۱۴۷.

۳. الضوء اللامع: ۴ / ۱۴۷.

۴. تاریخ ابن خلدون: ۵ / ۵۰.

۵. همان.

۶. مقدمه ابن خلدون: ۲۰۷.

### دیدگاه ابن عربی مالکی

دیدگاه ابن عربی مالکی

ابن عربی مالکی یکی دیگر از دانشمندان اهل تسنن است. او در سال ۵۴۳ در گذشته و مقام و ارج و قربی نزد اهل سنت دارد. شرح حال او در کتاب های تاریخی و کتاب هایی که به شرح حال مفسران و راویان می پردازند، آمده است.

در شرح حال او می نویسند:

الإمام، العلامة، الحافظ والقاضی ۲

او پیشوا، بسیار دانشمند، از حافظان سنت و صاحب منصب قضاوت بود.

در معرفی ابن عربی مالکی همین بس که در کتاب العواصم من القواصم خود هر چه با اهل بیت علیهم السلام دشمنی و ناصبیت دارد، ذکر کرده است، و در دشمنی او همین کافی است که ابن تیمیّه بسیاری از مطالبش را از این شخص و کتابش فرا گرفته است.

او دیدگاه خود را درباره سیدالشهداء علیه السلام چنین اظهار می کند:

لَمْ يُقْتَلِ الْحُسَيْنُ إِلَّا بِسَيْفٍ جَدَّةٍ ۳

حسین کشته نشد مگر به شمشیر جدّش(!)

عالمان دیگر بر کلام ابن عربی نقد کرده اند، به گونه ای که ابن حجر مکی با همه ضدّیتش با شیعه، درباره کلام ابن عربی مالکی می گوید:

يقشع منه الجلد ۴

از کلام او بدن انسان می لرزد.

اکنون با توجه به این دو پرسش که مبنای علمای اهل تسنن در رسیدن به خلافت و ولایت چیست و سخن ابن عربی چه نتیجه ای در پی دارد؟ بحث را ادامه می دهیم.

ابن حجر مکی سخن ابن عربی را چنین نقل می کند و توضیح می دهد:

و کابن العربی المالکی، فإنّه نقل عنه ما یقشعر منه الجلد. إنّه قال: لم یقتل یزید الحسین إلاّ بسیف جدّه. أى بحسب اعتقاده الباطل أنّه الخلیفۀ، والحسین باغ علیه والبیعۀ سبقت لیزید ویکفی فیها بعض أهل الحلّ والعقد، وبیعته كذلك، لأنّ کثیرین أقدموا علیها مختارین لها. هذا مع عدم النظر إلى استخلاف أبیه له، أمّا مع النظر لذلك، فلا یشرط موافقۀ أحد من أهل الحلّ والعقد علی ذلك؛ ۵ ... یزید خلیفه است و در حقّانیت و شرعیّت یک حکومت و خلافت، بیعت بعضی از اهل حل و عقد کافی است.

از طرفی حاکمیت یزید با بیعت صورت گرفته، چرا که عدّه ای از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این بیعت را پذیرفته و انجام داده اند و در این عمل اختیار کامل داشته اند. البته ما در موردی به بیعت اهل حل و عقد نیاز داریم که ولایت عهدی یزید و جانشینی او توسط معاویه صورت نگرفته باشد، امّا با وجود این جانشینی که معاویه درباره یزید صورت داده است و او را به این عنوان ولی عهد خود معرفی نموده، دیگر موافقت یک نفر از اهل حل و عقد، شرط نیست. حتی اگر همه اهل حل و عقد هم مخالفت کنند، این تعیین جانشینی توسط معاویه و معرفی یزید به عنوان ولی عهد خود، برای شرعیّت و خلافت یزید بن معاویه کافی است.

ابن حجر گفتار ابن عربی مالکی را این گونه توضیح می دهد و در ادامه به نقد گفتار او می پردازد. البته مهم، همین شرح و توضیح ابن حجر مکی است که ابتدا با جمله «یقشعر منه الجلد»، او را سرزنش می کند.

وقتی این سخنان، حاکی از مبنایی ثابت در نزد علمای اهل سنت باشد، پس استخلاف معاویه، برای یزید به تنهایی ملاک حجیت، حقّانیت و حکومت یزید است و هر گونه قیام بر یزید باطل است، هر چند آن کسی که قیام کرده، حسین بن علی علیهما السلام باشد؛ حسینی که فرزند فاطمه سلام الله علیها است و... پس اگر او به قتل رسید، به حق به قتل رسیده و قیام او باطل بوده است (!) مناوی نیز کلام ابن عربی را نکوهش می کند و می نویسد:

وقد غلب علی ابن العربی الغض من أهل البیت حتّی قال: قتله بسیف جدّه؛ ۶

دشمنی و تحقیر نمودن اهل بیت بر ابن عربی غلبه پیدا کرده و باعث شده که او بگوید: حسین با شمشیر جدّش کشته شده است. چرایی پرداختن دوباره ابن حجر به معاویه و صحابه نباید فراموش شود. به راستی این صحابه که همراهی ایشان با یزید موجب شده پایه های حکومت یزید بر دوش آنان گذاشته شود، چه کسانی هستند؟ آیا همان افرادی بودند که شاید اگر نبودند حکومت یزید استقرار نمی یافت؟ به تدریج در میان مباحث، پاسخ این پرسش خواهد آمد.

ابن عربی مالکی در بحث جانشینی یزید به واسطه معاویه و بیعت گرفتن معاویه برای ولی عهدی فرزندش، بعد از سخنانی درباره لیاقت داشتن یزید برای رسیدن به تصدّی این خلافت، حدیثی یا احادیثی را از صحیح بخاری ۷ مبنی بر بیعت عبدالله بن عمر با یزید آورده است و در ادامه می گوید:

فهذه الأخبار الصحاح کلّها تعطیک أنّ ابن عمر کان مسلماً فی أمر یزید وأنّه بایع وعقد له والتزم ما التزم الناس ودخل فیما دخل فیہ المسلمون وحزّم علی نفسه ومن إلیه بعد ذلك أنّ یخرج علی هذا أو ینقضه وظهر لك أنّ من قال: إنّ معاویة کذب فی قوله: بایع ابن عمر ولم یبایع وأنّ ابن عمر وأصحابه سنلوا فقالوا: لم یبایع. فقد کذب، وقد صدق البخاری فی روايته قول معاویة علی المنبر: إنّ ابن عمر قد بایع؛ ...

این احادیث می رساند که ابن عمر تابع خلافت یزید بوده و ولایت او را پذیرفته و با او بیعت کرده و به خلافت یزید به همان کیفیتی که مردم ملتزم بودند، ملتزم شده و با این بیعت در آن چه مسلمانان بر آن بودند داخل شد. علاوه بر این، بر خود، فرزندان و یارانش مخالفت با یزید را حرام نمود و بعد از آن، معاویه بالای منبر اعلام کرد: عبدالله بن عمر با یزید بیعت کرده است و هر کس بگوید که معاویه دروغ گفته است و عبدالله بن عمر با یزید بیعت نکرده، خود او دروغ گوشت.

بنابراین، نخستین صحابی که حکومت، خلافت و ولایت یزید به او مستند شد و قوام پیدا کرد، عبدالله بن عمر است.

ابن عربی مالکی می‌افزاید:

فإن قيل: كان يزيد خماراً، قلنا: لا يحل إلا بشاهدين، فمن شهد بذلك عليه؟... ۸

حال اگر کسی بگوید: یزید شارب الخمر بوده پس چگونه حاکمیت اسلامی را تصاحب نموده است؟ در جوابش می‌گوییم: بر شما جایز نیست این حرف را بزنی و باید دو نفر شاهد عادل، شهادت دهند که ما دیدیم.

حال چه کسی می‌گوید: یزید شرب خمر می‌کرد؟

چه کسی است که شهادت دهد؟!

کلام ابن عربی مالکی در نقد شهادت امام حسین علیه السلام چنین خلاصه می‌گردد:

۱. وقتی کوفیان از امام حسین علیه السلام دعوت کردند و حضرت به کوفه‌رسانان شدند، رفتن به کوفه سرپیچی از اعتقاد فرد

بزرگی از صحابه، یعنی ابن عمر است (!)

گویی این نقطه ضعفی برای سیدالشهداء علیه السلام است که چرا به سخن عبدالله بن عمر گوش نداده و دعوت کوفیان را اجابت

نموده است. ۹

۲. افرادی که سیدالشهداء علیه السلام را به شهادت رساندند و با حضرت جنگیدند، بر اساس فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

عمل کرده‌اند (!)

می‌پرسیم: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این باره چه فرموده‌اند؟

در جواب می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اگر امت متحد بودند و فردی موجب تفرقه بین امت شد، او را به قتل

برسانید، هرکس که می‌خواهد باشد». ۱۰

حتی اگر حسین بن علی باشد؟

آری، حتی اگر حسین باشد (!)

اگر این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده باشد، ابن عربی مالکی این حدیث را بر سیدالشهداء علیه السلام تطبیق

می‌کند و آن حضرت را مطابق این حدیث واجب‌القتل می‌داند. ۱. ابن عربی مالکی غیر از ابن عربی صاحب کتاب فتوحات مکیه

است.

۲. سیر اعلام النبلاء: ۲۰ / ۱۹۷.

۳. شرح قصیده همزیه: ۲۷۱، فیض القدر: ۱ / ۲۰۵.

۴. شرح قصیده همزیه: ۲۷۱.

۵. شرح قصیده همزیه: ۲۷۱.

۶. ر.ک: فیض القدر: ۱ / ۲۰۵.

۷. گفتنی است که صحیح بخاری کتابی است که کسی از اهل سنت در صحت آن تشکیک نمی‌کند.

۸. العواصم من القواصم: ۲۱۴ - ۲۳۴.

۹. «عَدَلَ عن رأی شیخ الصحابه ابن عمر».

۱۰. «... فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع، فاضربوه بالسيف كائناً من كان» (همان منبع).

**چکیده دیدگاه‌ها**

چکیده دیدگاه‌ها

پس از آن چه بیان شد، در نتیجه گیری از کلمات آنان باید گفت:

یکم. حکومت یزید، شرعی و الهی بوده است؛

دوم. ناسزا گفتن به معاویه نارواست.

ابن خلدون در این زمینه می نویسد:

إياك أن تظنَّ بمعاويةَ رضی الله عنه فإنه أعدل من ذلك وأفضل؛<sup>۱</sup>

از گمان ناشایست نسبت به معاویه پرهیزید، همانا عدالت او بیشتر از این حرف‌ها و مرتبه‌اش بالاتر است.

سوم. هر گونه خدشه به حاکمیت یزید، خدشه‌ای به معاویه و صحابه و در رأس آنان «شیخ‌الصحابه عبدالله بن عمر» است؛ فردی

که بخاری در روایتی بیعتش را با یزید نقل نموده است و هر طعن و خدشه‌ای به صحابه مساوی با کفر است (!)

چهارم. سیدالشهداء علیه السلام علیه حکومت حق قیام و خروج نموده و او خارجی است (!)

پنجم. همه کسانی که در ماجرای شهادت سیدالشهداء علیه السلام شرکت نموده‌اند، بنا به فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده

و در راستای پیروی و اطاعت از پیامبر این کار را انجام داده‌اند (!) - پناه می‌بریم به خداوند متعال از این کلماتی که گفتن و

نوشتنش دشوار است - چون سیدالشهداء علیه السلام بر حکومت حقه یزید قیام کرده، پس واجب‌القتل است (!) از طرفی نه تنها

قاتلان او گناه نکرده‌اند؛ بلکه به دستور پیامبر عمل کرده و مستحق اجر و ثواب نیز هستند (!)

آری، آنان در پی چنین اعتقادی ما را خطاب و سرزنش می‌کنند و می‌گویند: چرا بر کسی که قتل او واجب و به حق بوده، اقامه

عزا می‌کنید و در ایام عاشورا برای او مجلس سوگواری بر پا می‌کنید؟ پس ما با شما مبارزه می‌کنیم و این مراسم را از بین می‌

بریم و حتی اگر بتوانیم شما اقامه‌کنندگان عزا بر حسین بن علی علیهما السلام را هم نابود می‌کنیم. ۱. مقدمه ابن خلدون: ۲۰۷.

## چرایی مبارزه با حادثه عاشورا

چرایی مبارزه با حادثه عاشورا

عزاداری شعاری است که تیر آن معاویه را هدف قرار می‌دهد. اگر از امام حسین علیه السلام دم بزیم، سرانجام به طعن معاویه می‌

انجامد. پس باید با عزاداری مبارزه کنند و از مراسم عاشورا جلوگیری کنند تا به صحابه‌ای که همراه معاویه و یزید بودند و با یزید

دست بیعت داده‌اند، خدشه‌ای وارد نشود.

## دیدگاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی

دیدگاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی

فرد دیگری که درباره حادثه عاشورا اظهار نظر کرده، عبدالمغیث بن زهیر حنبلی بغدادی در گذشته سال ۵۸۳ هجری است. سیره

نویسان اهل سنت در شرح حال او می‌نویسند:

كان إماماً حافظاً محدثاً زاهداً صالحاً متديناً صدوقاً، ثقةً ورعاً أميناً حسن الطريفة جميل السيرة حميد الأخلاق مجتهداً في اتباع

السنة؛<sup>۱</sup>

او پیشوا، حافظ، محدث، دنیا‌گریز، صالح، متدین، بسیار راست‌گو، پرهیزگار، مطمئن و امین، دارای رفتار نیکو، یگانه در اخلاق و

کوشا در تبعیت و پیروی از سنت پیامبر بود.

با این همه اوصاف و القاب و مقام بلندی که نزد اهل سنت دارد، کتابی در فضایل و مناقب یزید بن معاویه تألیف کرده است. او از

پیامبر در مدح معاویه‌چنین نقل می‌کند که فرمود:

اللهم اجعله هادياً واهداً به ۲

خدایا! معاویه را هدایت گر قرار ده و به مردم توفیق ده تا به واسطه معاویه هدایت شوند.

پس به مقتضای این حدیث ما باید ولایت فرزند معاویه را بپذیریم چرا که در ادامه می گوید:

ومن هو هاد لا يجوز أن يطعن عليه فيما اختاره من ولاية يزيد ۳

کسی که خودش هدایت گر است، جایز نیست کسی علیه او طعن و خدشه ای بزند و بگوید: چرا معاویه یزید را جانشین خود نموده است... .

وی در ادامه می افزاید:

ولاية يزيد ثبتت برضى الجميع ۴...

ولایت یزید با پذیرش همگان به اثبات رسید... .

خلاصه چینش مبانی علمای متعصب اهل سنت در یک جمله چنین است: به مقتضای احادیثی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر واجب بودن پیروی از خلفا و امیران رسیده، می توان گفت: حسین بن علی طغیان گر است (!)

آری، همانا خواندن و نوشتن چنین سخنانی قلب آکنده از محبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دچار غم و پریشانی می کند و اگر دفاع از مذهب و مکتب اهل بیت علیهم السلام وظیفه ما نبود، هرگز چنین کلماتی را نقل نمی کردیم.

آن گاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی در پاسخ اشکالات بر یزید می نویسد: «به احترام پدرش نباید چیزی به یزید گفت».

آری، نگویید یزید شرب خمر می کرد...

نگویید یزید بن معاویه با زن های محرم خویش نکاح می کرد... کسی حقیقتی از کردارهای یزید را به گوش دیگران نرساند... چرا باید چیزی نگفت؟

چون به احترام پدر یزید باید سکوت کرد (!)

این مطالب در کتابی یافت می شود که آن حنبلی بغدادی در پوشاندن و مخفی نمودن حقایق تاریخی نوشته است.

ولی هرگز حقایق مخفی نمی ماند و حتی گاهی این حقایق بر قلم عالمان و دانشمندان خودشان جاری می شود و منشأ و دلیلی می گردد که برخی از عالمان عامه از یزید و اعمال ناشایست او دفاع کنند و آن گاه دیگر عالمان در این باره سخن هایی بگویند و بنویسند.

در رد کتاب عبدالمغیث حنبلی، عالمی به نام ابوالفرج ابن جوزی حنبلی کتابی تألیف نموده است. او معاصر با عبدالمغیث است و در سال ۵۹۷ در گذشته است.

البته کتاب عبدالمغیث که در دفاع از یزید و بیان فضایل او بوده، به دست ما نرسیده، ولی رد آن کتاب به قلم ابن جوزی به دست ما رسیده است.

بزرگانی از اهل سنت مانند ذهبی، ابن کثیر دمشقی و دیگران تصریح می کنند که ای کاش عبدالمغیث چنین کتابی نمی نوشت. ۵ حال اگر از خود این شخص یعنی عبدالمغیث ابن زهیر حنبلی سؤال شود که به چه دلیل شما و امثال شما از یزید بن معاویه دفاع می کنید، در جواب می گوید:

إنما قصدت كَفَّ الألسنة عن لعن الخلفاء وإلا فلو فتحنا هذا الباب لكان خليفة الوقت أحق باللعن ۶

فقط به این جهت از یزید دفاع کردم تا با این کار لعن خلفا را از سر زبان ها قطع کنم، وگرنه اگر از لعن خلفا جلوگیری نکنیم و اجازه چنین کاری را بدهیم، همین خلیفه زمان خودمان به لعن سزاوارتر است.

آری، آنان باید کاری کنند که خلفا مورد لعن قرار نگیرند. تا کنون سخن از جلوگیری لعن یزید به جهت معاویه و عبدالله بن عمر



بود، اما حالا سخن از خلفا به میان آمد. پس به تدریج راز مبارزه با شعائر حسینی و عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام روشن می‌شود. از طرفی، علت تلاش و همت استوار شیعیان در برپایی عزای سیدالشهداء علیه السلام معلوم می‌شود. در عین حال، به حق خودشان سوگند که با این همه شکوه در برگزاری مراسم عزا و سوگواری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام هنوز حق آن حضرت را ادا نکرده ایم و در این مسئله بده کاریم! ۱. شذرات الذهب: ۴ / ۲۷۵.

۲. الردّ علی المتعصّب العنید: ۷۵.

۳. الردّ علی المتعصّب العنید: ۷۵.

۴. همان: ۷۷.

۵. سیر اعلام النبلاء: ۲۱ / ۱۶۰.

۶. رک همان: ۱۶۱.

### تفتازانی و دیدگاه او درباره لعن خلفا

تفتازانی و دیدگاه او درباره لعن خلفا

یکی دیگر از علمای آنان که با لعن خلفا پیکار نموده، سعدالدین تفتازانی است. وی با عبارتی صریح تر از عبارت قبلی، علت جلوگیری از لعن بر یزید را فاش می‌کند و می‌گوید:

فإن قيل: فمن علماء المذهب من لم يجوز اللعن علی یزید مع علمهم بأنه يستحق ما یربو علی ذلك ویزید.

قلنا: تحامياً عن أن یرتقی إلى الأعلى فالأعلى؛ ۱

اگر کسی بگوید علمای مذهب، لعن یزید را جایز نمی‌دانند، در حالی که می‌دانند یزید مستحق لعن است - بلکه بیش تر از لعن استحقاق دارد - پس چرا از لعن یزید جلوگیری کرده اند؟

در جواب آنان باید گفت: جلوگیری آنان از لعن یزید به جهت بالا رفتن لعن به پدر یزید و بالاتر از آن، یعنی خلفای قبل از معاویه است.

مبادا لعن یزید ادامه پیدا کند و به لعن معاویه و افراد دیگر از خلفا انجامد.

از این رو، نه ابن خلدون، نه ابن عربی مالکی، نه عبدالمغیث بن زهیر و نه تفتازانی هیچ کدام واقعیت را بیان نکرده اند؛ چرا که این واقعه ریشه در حقایقی دارد که با کمال ادب و وقار به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

آنان ناگزیرند حسین بن علی علیهما السلام را واجب القتل بدانند تا در مقابل شور و حماسه همیشه جاودان تاریخ، یعنی شهادت سیدالشهداء علیه السلام مقابله کنند. آنان با شیوه‌های قبلی که از راه موعظه و نصیحت بود، نتوانستند عزای سیدالشهداء علیه السلام را کم رنگ کنند.

به راستی چرا آنان ناگزیر به مبارزه هستند؟ چون پای صحابه در کار است؛... زیرا معاویه و آن‌گاه خلفای پیشین در این حادثه شریک جرم می‌شوند... ۱. شرح المقاصد: ۵ / ۳۱۰.

### نگاهی به نقش معاویه در حادثه کربلا

نگاهی به نقش معاویه در حادثه کربلا

معاویه در قضیه کربلا از آن هنگام نقش پیدا می‌کند که فرزندش را ولی عهد خود قرار داد. پس خرده‌گیری بر یزید، خود به خود متوجه کسی خواهد بود که او را به این مقام رسانده است و افزون بر آن، خلفای پیشین نیز مقصر خواهند بود.

بنا بر ادعای نویسنده، شهادت سیدالشهداء علیه السلام در عراق، نقشه خود معاویه بوده که یزید تنها آن را اجرا کرده است. با تأمل، صبر و دقت در مطالبی که می‌آید، این حقیقت از جمله ناگفته‌های عاشورا روشن خواهد شد. اکنون برای تحقیق و بحث، ناگزیریم مطالب گفته شده را به دقت بررسی کنیم. پیش‌تر دیدگاه آن گروه متعصب درباره شهادت سیدالشهداء علیه السلام گذشت که عده دیگری از بزرگان اهل سنت، بر آن گروه متعصب به شدت انتقاد کرده‌اند:

- وقتی حافظ ابوالحسن هیشمی دیدگاه ابن خلدون را نقل می‌نماید. او را لعن می‌کند و به او دشنام می‌دهد و اشک می‌ریزد...!  
- حافظ ابن حجر مکی، موضع‌گیری ابن عربی مالکی را نقل می‌کند و می‌گوید: این کلام بدن انسان را به لرزه می‌اندازد.  
- در برابر عبدالقادر گیلانی که می‌گفت: روز عاشورا باید روز شادی و سرور باشد، ابن جوزی حنبلی می‌گفت: چنین حرف‌هایی باطل است. آراستن، سرور و شادی در روز عاشورا و حرف‌هایی از این قبیل را نمی‌توان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد و این دروغ است.

ما در آینده سخنان دیگر دانشمندان اهل سنت را در قرن‌های مختلف، از احمد بن حنبل تا شهاب الدین آلوسی بغدادی و شیخ محمد عبده مصری... نقل خواهیم نمود و خواهید دید که همه آن بزرگان یزید را لعن کرده و از کار او اعلام بی‌زاری و نفرت نموده و حتی برخی از آن‌ها به صراحت او را تکفیر کرده‌اند.

بنابراین، واجب القتل خواندن سیدالشهداء علیه السلام، دیدگاه گروهی از علمای اهل تسنن است که آنان را با دیگران از اهل تسنن باید متفاوت دانست؛ اینان کسانی هستند که پیروانشان از یزید، به عنوان «امیرالمؤمنین یزید بن معاویه» و یا به نام «الخلیفه المظلوم یزید بن معاویه» یاد می‌کنند.

وقتی مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را واجب القتل بدانند، خود به خود ما را که پیروان آن حضرت هستیم، تکفیر می‌نمایند و ریختن خون ما را نیز حلال می‌دانند.

تعصب و خشم آن گروه تندرو درباره اهل بیت علیهم السلام آن قدر بالا رفته که درباره «حجاج بن یوسف» کتابی نوشته‌اند و از آن جنایت‌کار تاریخ، دفاع می‌کنند و حتی در بیان فضایل و مناقب «هند» (مادر معاویه) (!) کتاب نوشته‌اند.

آنان نزد عموم اهل تسنن ارزش و جایگاهی ندارند و بیشتر مسلمانان به آنان بی‌اعتنا هستند. از این رو، یادآور شدیم که عموم مسلمانان از فرقه‌های غیر شیعی در مراسم عاشورا شرکت می‌کنند.

در مقابل همین گروه افراطی و تندرو، علمای بزرگی از خود اهل تسنن به مخالفت برخاسته‌اند. جالب این جاست که این افراد از زمره علمایی هستند که با اهل بیت علیهم السلام رابطه خوبی نداشته‌اند؛ ولی به رغم آن، دیدگاه آن گروه متعصب را زیر سؤال برده و رد نموده‌اند؛ علمای بزرگی مانند ابوالحسن هیشمی، ابن حجر مکی و ابن جوزی حنبلی که هر یک از آنان حافظ عصر خود بوده‌اند.

### نقد و بررسی دیدگاه علمای تندرو اهل سنت

نقد و بررسی دیدگاه علمای تندرو اهل سنت

با نگاه به آن چه گذشت، پرونده فکری آن گروه تندرو مشخص شد. دیدگاه‌های آنان درباره و پیرامون شهادت سرور جوانان بهشت، حضرت حسین بن علی علیهما السلام، به شرح زیر می‌آید:

۱. ولایت و حاکمیت یزید؛ پذیرفته همه صحابه

این سخن خلاف حقایق تاریخی است؛ چرا که به طور مفصل بیان خواهیم کرد که بزرگان صحابه و شخصیت‌هایی معروف آن

زمان با ولایت یزید مخالف بوده اند... به همین جهت، معاویه با مشکلات فراوانی روبه‌رو شد و به روش‌های گوناگونی دست زد تا بتواند مخالفان خود را در برنامه جانشینی یزید، سرکوب کند.

البته کسانی مثل جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خُدری، سهل بن سعد انصاری، زید بن ارقم و دیگر صحابه درباره جانشینی یزید سکوت کردند. روشن است که سکوت آنها هیچ دلالتی بر رضایتشان ندارد؛ چرا که آنان در حال تقیه بوده‌اند و تقیه در بین صحابه به ویژه در زمان معاویه رایج بوده است. آنان می‌ترسیده‌اند که آن چه بر سر دیگران آمده، بر سرشان بیاید... پس سکوت صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر رضایت آنان از کار معاویه نمی‌تواند باشد. دیگر این که همکاری جمعی از صحابه با معاویه، یا با زور و یا با پرداخت پول، نیز با ترساندن و یا تهدید به کشتن آن‌ها، بوده است.

## ۲. نقش عبدالله بن عمر در ولایت یزید

ابن عربی مالکی با استفاده از احادیثی که در صحیح بخاری آمده، به بیعت عبدالله بن عمر و قبول ولایت یزید استناد می‌کند. اما در نقد کلام او باید گفت که خود ابن عربی مالکی می‌گوید: «عده‌ای از علما بیعت عبدالله بن عمر با یزید را تکذیب نموده و این مطلب را تصدیق نکرده‌اند»<sup>۱</sup>.

از این جمله معلوم می‌شود که علمای اهل تسنن، درباره بیعت عبدالله بن عمر با یزید اختلاف داشته‌اند.

البته این مطلب در صحیح بخاری آمده است، اما خود بخاری از سردمداران همین گروه متعصب است که دیدگاهشان را درباره یزید و شهادت سیدالشهداء علیه السلام بیان کردیم.

با اندک تحقیقی در شخصیت عبدالله بن عمر، به دست خواهد آمد که او مردی ضعیف و از جهت روحی فرد سستی بوده و شخصیت حقیقی نداشته است و اگر احترامی برای او می‌گزارند، به جهت پدرش است و ابن عربی، عبدالله بن عمر را به عنوان شیخ الصحابه (بزرگ صحابه) معرفی کرده تا به اهداف و مقاصد خود برسد.

آری، او هرگز «شیخ الصحابه» نبوده و چنین مقامی در آن زمان نداشته است و حتی خلیفه دوم عمر که پدرش بوده، او را قبول نداشته است.

وقتی به عمر پیش نهاد کردند برای پسر عبدالله، مقام و منصبی در نظر بگیر، او در جواب گفت: عبدالله نمی‌داند که چگونه همسرش را طلاق دهد، با این حال من چگونه به او مقام و سمتی را واگذار کنم؟<sup>۲</sup>

حتی در مواردی عبدالله بن عمر با پدرش مخالفت می‌نمود؛ در مسئله «متعّه» معروف است که گفت: «این حکم حرمت متعه [که پدرم آن را صادر نموده]، مخالف حکم رسول الله صلی الله علیه و آله است و ما باید از حکم پیامبر خدا اطاعت کنیم، نه از حکم پدرم»<sup>۳</sup>.

درباره عبدالله بن عمر در زمینه ولایت عهدی یزید نوشته‌اند: «معاویه مبلغ یک صد هزار درهم به او داد، او این پول را پذیرفت و در جانشینی یزید سکوت کرد!»<sup>۴</sup>

آری، سکوت کرد، ولی آیا به راستی عبدالله بن عمر در زمان معاویه با یزید بیعت کرده است، یا نه؟ در این باره، اهل تسنن و بزرگان نشان اختلاف نظر دارند.

درباره ضعف شخصیت این فرد آورده‌اند که عبدالله بن عمر، بعد از عثمانبا امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد! با وجود این وقتی اهل مدینه بر یزید قیام کردند و واقعه حژه به وجود آمد، عبدالله با یزید بیعت کرد. آن گاه که بعد از یزید نوبت حکومت به عبدالملک بن مروان رسید، گفت: من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «کسی که شب را روز کند و بیعت خلیفه‌ای بر عهده اش نباشد، مسلمان نیست».

به همین جهت، شبانه رفت و با والی آن زمان، حجاج بن یوسف ثقفی که از طرف عبدالملک بن مروان ولایت آن دیار را به عهده داشت، بیعت نمود.

حجاج به او گفت: چه عجله ای در کار است که تو شبانه آمده ای؟ تا صبح صبر می کردی...!

عبدالله در پاسخ گفت: ترسیدم که امشب از دنیا بروم و بیعت عبدالملک بن مروان بر گردنم نباشد، نداشتن بیعت خلیفه زمان مسئولیت دارد و من باید به وظیفه ام عمل کنم (!)

حجاج گفت: من مشغول کاری هستم، آن گاه پایش را دراز نمود و گفت: با پایم بیعت کن (!) ۵

عبدالله بن عمر با پای حجاج بن یوسف ثقفی بیعت کرد، تا به این واسطه با خلیفه زمانش یعنی عبدالملک بن مروان، بیعت نموده باشد.

آری، همین عبدالله که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت نکرد، عاقبت کارش به کجا رسید! ۱. العواصم من القواصم: ۲۱۴ - ۲۳۴.

۲. الطبقات الكبرى: ۳ / ۳۴۳.

۳. گفتنی است که ما در پژوهشی جداگانه تحت عنوان نگرشی به ازدواج موقت، متعه حج و متعه نساء را بررسی نموده ایم. که - ان شاء الله - طی سلسله پژوهش های اعتقادی چاپ خواهد شد.

۴. فتح الباری: ۱۳ / ۵۹.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۳ / ۲۴۲.

۳. چرایی لعن نفرستادن بر یزید

پیش تر گفتیم که برخی از علمای اهل سنت معتقدند که یزید را نباید لعن کرد. وقتی از آنان می پرسیم با توجه به جنایاتی که یزید مرتکب شده، چرا باید یزید لعن نشود؟

در پاسخ این سؤال می گویند: اگر یزید لعن شود، مردم لعن را به «الأعلى فالأعلى» و بالاتر از یزید خواهند برد و پای کسانی به میان خواهد آمد که سزاوار نیست به آنان جسارت شود.

آری، به میان آمدن پای خلفا در حادثه کربلا، از آن جا ناشی می شود که مسلمانان در زمان عمر بن خطاب قسمتی از سرزمین های شام را فتح کردند. یزید بن ابی سفیان از طرف عمر والی آن دیار شد و بعد از مرگ یزید برادرش معاویه جانشین او گردید و پس از آن که تمام سرزمین شام به دست مسلمانان افتاد، او والی تمام سرزمین شام شد. و عثمان بن عفان نیز در دوران حکومت خود معاویه را در ولایت آن دیار ابقاء نمود ۱ که در آن هنگام ابوسفیان با خوش حالی به عثمان گفت:

وصلتک رحمک؛ ۲

صله رحم کردی.

در نتیجه، همه کسانی که معاویه را به آن مقام رساندند، در خوب و بد اعمال او شریک هستند. به راستی، آیا معاویه کار خوبی هم داشته است؟

خیلی واضح است که سرانجام کارهای معاویه به «الأعلى فالأعلى» می رسد؛ یعنی با اندکی تأمل و تفکر در فهرست کارهای او، این سؤال ها مطرح می شود:

چه کسی او را به این سمت منصوب نمود...؟

با چه هدفی معاویه را به منصب ولایت شام برگزیدند...؟ ۱. تاریخ مدینه دمشق: ۵۹ / ۵۵.

۲. الاستیعاب: ۳ / ۱۴۱۷.

## ۴. حدیث ساختگی در مدح معاویه

برخی از اهل تسنن حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند و می‌گویند که آن حضرت در مدح معاویه فرمود:

اللهم اهده واهد به!۱

خدایا! معاویه را هدایت کن و به واسطه او دیگران را نیز هدایت فرما!

پس بنا به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید معاویه را برای جانشاندن یزید سرزنش کرد چرا که معاویه به دعای پیامبر هدایت شده و هادی امت است و فردی که متصدی هدایت مردم است، کار نادرست انجام نمی‌دهد. پس بر او نباید خرده گرفت و در نشاندن یزید و معرفی فرزندش به عنوان ولی عهد، نباید او را سرزنش کرد!

این دیدگاه از چند جهت بررسی و نقد می‌شود:

نخست. هرگز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدح معاویه سخنی نفرموده است. این ادعا از دروغ‌های عالم است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز فضیلتی برای معاویه نفرموده است.

این مطلب با وجود مدرکی که پذیرفته همگان هست، اثبات شدنی است:

کتاب صحیح بخاری، که از صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت است، ابوابی در فضایل و مناقب صحابه با عنوان «فضایل فلان»، «فضایل فلان»... می‌گشاید، اما وقتی نوبت به معاویه می‌رسد، نمی‌گوید: «باب فضائل معاویه» بلکه می‌گوید: «باب ذکر معاویه». شرح و توضیح دهندگان کتاب بخاری دلیل و سر این کار را نبودن حدیثی در فضیلت معاویه، بیان می‌کنند و می‌گویند: درباره معاویه فضیلتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل نشده است و به این دلیل بخاری نمی‌گوید: «باب فضائل معاویه». پس کجا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «اللهم اهده واهد به»...؟

این توضیح در یکی از بهترین کتاب‌های اهل سنت در شرح صحیح بخاری، وجود دارد. ۲.

دوم. آیا معاویه در زمان خود اجازه داشته که یزید را به جانشینی خویش معرفی کند یا نه؟ آیا این کار معاویه، نزد شارع مقدس پذیرفته است؟! و آیا مبانی اهل سنت با این مسئله سازگارند؟

سوم. بر فرض که معاویه حق چنین کاری داشته باشد و برای بعد از خود می‌توانسته جانشینی معرفی کند و از مردم بیعت بگیرد، چگونه این کار باید صورت می‌گرفت؟ برای مثال، باید یزید را معرفی می‌کرد و می‌گفت: او فردی صالح است و برای جانشینی من و اداره حکومت و ولایت، لیاقت دارد و با احترام و ادب از مردم درخواست می‌کرد که با کمال آزادی با یزید بیعت کنند. بر فرضی که معاویه چنین حقی داشته، آیا این گونه عمل کرده؟ هرگز!

او مخالفان این برنامه را به روش‌های گوناگون سرکوب نمود که برخی را تطمیع کرد و با پول خرید، برخی دیگر را ترساند که آنان تقیه کردند و سکوت اختیار نمودند. این گونه یزید را به جانشینی خود معرفی نمود. البته در آینده به صورت مفصل این مسأله بررسی خواهد شد.

چهارم. بنا بر بررسی‌های صورت پذیرفته، این گروه تندرو، معاویه را بزرگ می‌شمارند تا به اهدافشان برسند و در تصریحاتشان آمده که معاویه، مانع و سدّی برای صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله است که اگر کسی معاویه را لعن و ناسزا بگوید، این طعن به صحابه خواهد رسید.

در چنین شرایطی باید با ساختن احادیث و بالا بردن مقام معاویه، عموم مردم، حتی شیعیان را از دشنام و ناسزا گفتن به معاویه باز دارند تا در نتیجه، کارهای او که از جمله آن‌ها جانشینی یزید است، تصحیح شود.

برای نمونه، به تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر و کتاب‌های دیگر می‌توانید مراجعه کنید. در شرح حال معاویه این گونه می‌نویسند: اسلام به منزله خانه‌ای است و هر خانه دری دارد و صحابه حافظ این خانه و به حکم در این خانه اند و حکم معاویه حکم حلقه آن

در است. پس هر کس به معاویه تعرّض کند، به صحابه و اسلام تعرّض نموده است!۳

این دیدگاه از دو سوی نقد می پذیرد:

نخست آن که این کلام باطل است؛ چرا که بر خلاف احادیث قطعی و محکمی است که از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

إِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ: کتاب الله و عترتی اهل بیته ۴

همانا در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

در جای دیگر می فرمایند:

أَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیُّ بَابُهَا ۵

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

مبنای ما کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است؛ سخنی که خود اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. اما آنان می گویند: صحابه باب ورود به اسلام هستند. معاویه نسبت به صحابه، نقش محافظ دارد؛ چرا؟

چون اگر سدّ معاویه بشکند، در خانه اسلام می شکند و در نتیجه، به خود اسلام هتک می شود. پس اگر کسی به معاویه ناسزا گوید، در واقع به اسلام جسارت کرده است! (۱)

هدف و انگیزه چنین پنداری خیالی و باطل درباره معاویه چیست؟ برای این که زبان ها را از سرزنش و جسارت به معاویه باز دارند تا مبادا این دشنام گویی به بالاتر سرایت کند و پای بزرگان صحابه به میان آید.

پاسخ دوم. جالب این جا است که برخی از دانشمندان عامّه نیز به خود حقایق پرداخته اند و دیدگاه های باطل و کلمات ناحق آنان را نادرست خوانده اند. هم چون نسائی که مَهر بطلان بر ادعای آنان زده است.

نسائی از دانشمندان بزرگ اهل سنت است و کتاب سنن او از کتاب های شش گانه معروف و پذیرفته در نزد عامّه است. آورده اند که وقتی نسائی وارد شام شد، مردم آن سرزمین با علی بن ابی طالب علیهما السلام کینه و دشمنی داشتند. به همین جهت، نسائی کتابی در مناقب و خصوصیات امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت تا بلکه مردم را هدایت کند. اما مردم شام به او مراجعه نمودند و از او تقاضا کردند تا در فضایل و مناقب معاویه روایتی نقل کند، او در جواب گفت: مگر معاویه فضیلت و منقبتی دارد که من برای شما نقل کنم؟

وقتی مردم این پاسخ را از نسائی شنیدند، به او حمله کردند و به قدری او را کتک زدند که بعد از آن حادثه به فتق مبتلا شد و مرضی در نقاط حساس بدنش به وجود آمد. او را به مکه بردند و بر اثر همان حادثه درگذشت. از این رو، تاریخ نگاران در شرح حال نسائی نوشته اند: «تُوِّفَى بِهَا مَقْتُولًا شَهِدًا» ۶.

این داستان در کتابی به نام سیر اعلام النبلاء آمده است که مجموعه بزرگی در احوالات علمای اهل سنت و علمای دیگر فرقه ها به شمار می رود. نگارنده این کتاب حافظ ذهبی است که از تاریخ نگاران و رجال شناسان و محدثان نامی اهل تسنن است. ۷.

با وجود این، ذهبی از تندروان و متعصبان اهل سنت است. وی درباره یزید گفته بود:

لَا نَحْبَهُ وَلَا نُسْبَهُ ۸

نه یزید را دوست می داریم و نه او را نکوهش می کنیم.

خود این جمله حاکی از تعصّب و رزوی اوست؛ چرا او را سب نمی کنید؟ مگر یزید اهل بیت پیامبر علیهم السلام را نیاززده است؟ او فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها دخت گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله را به آن شکل به شهادت رساند و آزار اهل بیت علیهم السلام، آزار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اذیت رسول خدا، آزار خداوند متعال و مساوی با کفر است. ای

ذهبی! چرا می‌گویی: «لا نحبّه ولا نسبّه»؟

البته تندروی‌ها و تعصّب‌بورزی آنان مراتب و درجات گوناگونی دارد. دانشمند سنی دیگری که نتوانسته به خود اجازه دهد که برای معاویه فضیلتی بسازد، حاکم نیشابوری صاحب کتاب المستدرک علی الصحیحین است. اهل سنت به او «امام المحدثین» عنوان داده‌اند که نزد آنان فرد بسیار بزرگی است.

برای او نیز داستانی مانند نسائی پیش آمده است. به او گفتند که برای معاویه فضیلتی نقل کند و او پاسخ داد که مگر معاویه فضیلتی دارد که من آن را نقل کنم؟

مردم به او حمله کردند... منیرش را شکستند... او فرار کرد و به خانه خود پناه برد، خانه‌اش را احاطه کردند و مانع از خروج او به بیرون از منزل شدند(!) بعد از مدتی فردی به او دست رس پیدا کرد و به او گفت که از منزل خارج شو و حدیثی در فضیلت معاویه روایت کن تا از شرّ مردم راحت شوی!

حاکم نیشابوری در جواب او گفت:

لا یجی من قلبی ۸

از دلم نمی‌آید.

گفتنی است که بررسی دیدگاه علمای اهل سنت درباره معاویه، فرصتی دیگر می‌طلبد. ۹

بنا بر آن چه گفته شد، تجلیل و احترام به معاویه و یزید در این اندازه اختصاص به گروهی از مسلمانان دارد که حتی دیگر فرق مسلمان از اهل سنت نیز به این سخنان و دیدگاه‌های اعتقادی معتقد نیستند. ۱. تاریخ مدینه دمشق: ۷۹ / ۵۹.

۲. ر.ک: فتح الباری: ۷ / ۸۳.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ۵۹ / ۲۱۰.

۴. این حدیث شریف در منابع مهمّ شیعه و اهل تسنّن آمده است. برای نمونه، به چند منبع اشاره می‌نمایم:

بصائر الدرجات: ۴۳۲ باب ۱۷، امالی شیخ صدوق رحمه الله: ۵۰۰، الارشاد شیخ مفید: ۱ / ۲۳۳، الاحتجاج: ۱ / ۲۱۶، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۳۳، مسند احمد: ۳ / ۱۷، ۲۶، فضائل الصحابه: ۱۵، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، السنن الکبری: ۷ / ۳۰ و ۱۰ / ۱۱۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۳ و منابع دیگر...

۵. این حدیث شریف نیز در منابع مهمی از شیعه و سنی نقل شده است، از جمله: امالی شیخ صدوق رحمه الله: ۴۵۲، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۷۲ ح ۲۹۸، بحار الأنوار: ۴۰ / ۷۰ ح ۱۰۴، الغدير: ۶ / ۶۱، مستدرک: ۳ / ۱۲۶، المعجم الکبیر: ۱۱ / ۵۵، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۱ رقم ۳۷۰۷، ذخائر العقبی: ۷۷، کنز العمال: ۱۳ / ۱۴۸.

۶. تهذیب الکمال: ۱ / ۳۳۹ و مدارک دیگر...

۷. سیر اعلام النبلاء: ۱۴ / ۱۲۹ - ۱۳۰.

۸. سیر اعلام النبلاء: ۱۷ / ۱۷۵، المنتظم: ۷ / ۷۵. گفتنی است در آن زمان حوزه علمیه اهل سنت، در نیشابور بوده است و حاکم نیشابوری از علمای آن دیار بوده و به فارسی در پاسخ آن فرد گفت: «از دلم نمی‌آید».

۹. چندی پیش در سفری به مدینه منوره، کتابی به دستم رسید. این کتاب را یکی از محققین معاصر تألیف نموده و در آن احادیثی را که در سرزنش معاویه و پدرش ابوسفیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد شده، جمع آوری نموده است. آن گاه بر اساس مبانی و دیدگاه دانشمندان رجال شناس اهل سنت، این احادیث را مورد بررسی قرار داده و بر آن‌ها مهر صحت و تأیید زده است.

۵. امام حسین و دعوت شیعیان عراق

دیگر از شبهات اهل تسنّن درباره حادثه عاشورا این است که می‌گویند: شیعیان، حسین بن علی علیهما السلام را به عراق دعوت

کردند و بعد به عهد و دعوت خود بی‌وفا شدند و خودشان، حسین را به قتل رساندند(!) یزید تنها به عبیدالله بن زیاد نامه نوشت و دستور داد که از ورود حسین بن علی علیهما السلام به عراق و کوفه و تأسیس حکومت در آن جا، جلوگیری کند. پس یزید نقشی در شهادت حسین بن علی علیهما السلام نداشته و این خود شیعیان بودند که او را به شهادت رساندند(!) آنان برای اثبات این سخن کتابی را با عنوان من هم قتل‌ه‌الحسین؟ (چه کسانی حسین را به قتل رساندند؟) تألیف کرده و شیعیان را خطاب می‌کنند و می‌گویند: شما شیعیان که خودتان حسین را کشتید(!) چرا برای او عزاداری می‌کنید؟ ما در پاسخ آنان می‌گوییم که شیعیان کوفه در شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نقشی نداشته‌اند. بنا بر تحقیق و پژوهش‌ها، فرماندهان لشکر عمر سعد در کربلا یا از بنو امیه بوده‌اند و یا از خوارج و حتی گروهی از شام آمده بودند. شواهدی وجود دارد که افرادی هشت روزه مسیر دمشق تا کوفه را طی نموده‌اند تا خود را به کربلا برسانند. این مطالب در چند بخش خواهد آمد و با تحقیق و پژوهش ثابت خواهد شد:

- نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء علیه السلام؛

- نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا؛

- نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام.

در این بخش، نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام و فرماندهان سپاه عمر سعد در کربلا، معرفی می‌شوند. البته در ضمن این مباحث، به پاسخ شبهه‌هایی خواهیم پرداخت که امروزه برخی دانسته یا ندانسته بدان دامن می‌زنند.

## بخش یکم: نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء علیه السلام

### ولایت و جانشینی یزید

بخش یکم نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء علیه السلام

ولایت و جانشینی یزید

نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء سلام الله علیه از دو جهت بررسی می‌شود:

جهت اول: اثبات ولایت یزید و جانشینی او برای معاویه؛

بدون شک ولایت و جانشینی یزید توسط خود معاویه صورت گرفته است. بنا بر این، از جهت شرعی، عرفی و قانونی همه کردارها و اعمال یزید را به راحتی می‌توان به معاویه نسبت داد.

این مطلب، همان حقیقتی است که ما از سخنان آن گروه متعصب استفاده کردیم؛ گروهی که سعی داشتند معاویه را از گزند طعن و لعن دور نگه دارند تا به غیر او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که معاویه را بر سر کار آوردند، سرایت نکند.

جهت دوم: با استنباط از مسائل تاریخی و تحقیق و جست و جوی دقیق در همه اموری که به نوعی با این موضوع در ارتباط است، روشن شد که نقشه قتل و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در عراق توسط خود معاویه بوده است. او تمام مقدمات و برنامه این جنایت تاریخی را فراهم و طرح ریزی کرده و یزید آن برنامه و طرح را به اجرا گذاشته است. البته در بخش دیگر به گونه مفصل، به نقش یزید در حادثه عاشورا خواهیم پرداخت.

با روی کرد به این مقدمه به دست می‌آید که مسئله جانشینی یزید و اثبات ولایت عهدی او از کارهای بسیار مشکلی بوده که معاویه با زحمت و سیاست فراوانی موفق به انجام آن شده؛ چرا که در مقابل این برنامه، موانعی وجود داشته است.

مانع اول: بزرگانی در آن زمان بوده‌اند که با وجود آنان، معاویه به خودش جرأت نمی‌داده که این فکر را اظهار کند تا چه رسد



به این که عملی سازد؛

مانع دوم: در آن زمان افرادی خود را برای رسیدن به خلافت آماده کرده بودند و ادعای ریاست داشتند. خیلی روشن است که این دسته نیز با طرح ولی عهدی یزید مخالفت می کرده اند.

معاویه برای رسیدن به هدف شوم خود و برداشتن موانع چند راه را در پیش گرفت. وی برخی را با مسموم کردن از میان برداشت، عده دیگری را با پول خرید و بعضی را با تبعید کردن از مقابل خود کنار زد تا راه جانشینی فرزندش هموار شود. برای نمونه مواردی را بررسی می کنیم:

### ۱. امام حسن مجتبی زمانع بزرگی برای جانشینی یزید

۱. امام حسن مجتبی زمانع بزرگی برای جانشینی یزید

علمای اهل سنت می نویسند: معاویه در همان زمان حیات امام حسن مجتبی علیه السلام، به فکر جانشینی یزید افتاد. ۱. وجود امام حسن مجتبی علیه السلام از دو جهت برای عملی شدن طرح معاویه، مانع بزرگی بود: جهت اول: شخصیت اجتماعی و موقعیت آن حضرت و برادرشان سیدالشهداء علیه السلام در مدینه که از جایگاه بلندی برخوردار بودند؛

جهت دوم: قرارداد میان امام مجتبی علیه السلام و معاویه که بنا بر بندهای آن، معاویه بعد از خودش کسی را به جانشینی نباید می گمارد و بعد از او، خلافت به امام مجتبی علیه السلام و اگر آن حضرت در دار دنیا نبودند، به امام حسین علیه السلامی رسید. این مطلب پذیرفته بوده و عالمان بزرگ اهل سنت در کتاب های خود نوشته اند و دانشمندان ما نیز به این بند از قرارداد تصریح کرده اند.

ابن حجر عسقلانی با سندی محکم و قوی این مطلب را روایت می کند و می گوید: امام حسن علیه السلام فرمود: همانا که من با معاویه شرط کردم که خلافت بعد از او به من برگردد.

آن حضرت در حضور معاویه فرمودند که من از معاویه قول گرفته ام و قرار گذاشته ایم که خلافت بعد از او به من برگردد. ابن حجر عسقلانی با سند خود در جای دیگر روایت می کند:

لَمَّا قَتَلَ عَلِيُّ صَارَ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي أَهْلِ الْعِرَاقِ وَمَعَاوِيَةُ فِي أَهْلِ الشَّامِ...؛

زمانی که علی علیه السلام به شهادت رسید، بزرگ اهل عراق امام مجتبی علیه السلام بودند و بزرگ مردم شام معاویه بود.

امام مجتبی علیه السلام به همراه لشکری از کوفه به قصد جنگ با معاویه حرکت کردند. معاویه نیز به همراهی اهل شام به میدان جنگ رهسپار شد. بعد از رویارویی دو لشکر و آن وقایع ... ، کار به صلح کشید و صلح نامه ای در آن میان به امضای دو طرف رسید که یکی از مفادش این بود:

عَلِيٌّ أَنْ يَجْعَلَ الْعَهْدَ لِلْحَسَنِ مِنْ بَعْدِهِ؛ ۲

بعد از معاویه کسی جز حسن خلیفه نباشد.

یزید هیچ گاه به دلیل موقعیت و شخصیت بالای اجتماعی امام حسن علیه السلام به آن مرتبه نبوده؛ آن هم یزیدی که به گوشه ای از ویژگی هایش اشاره کردیم. هم چنین بنا بر عهدنامه معاویه و آن حضرت، طرح جانشینی یزید عملی نبود.

حافظ ابن عبدالبر قرطبی می گوید:

لَا خِلَافَ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ، أَنَّ الْحَسْنَ إِذَا سَلَّمَ الْخِلَافَةَ لِمَعَاوِيَةَ حَيَاتِهِ لَا غَيْرَ، ثُمَّ تَكُونُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَعَلَى ذَلِكَ إِنْ عَقِدَ بَيْنَهُمَا مَا انْعَقَدَ فِي

ذَلِكَ؛ ۳

علما اتفاق دارند بر این که امام حسن مجتبی علیه السلام حکومت را فقط به معاویه واگذار کرده و این که بعد از او دوباره به خودش برگردد و طبق این پیمان و قرارداد فیما بینشان منعقد شد.

دقت کنید! قرار بر این بوده که معاویه کسی را برای پس از خودش منصوب نکند و خلافت به امام مجتبی علیه السلام برگردد. با توجه به این مطالب، معاویه چه چاره‌ای داشته تا بتواند فرزندش یزید را جانشین خود کند؟ هیچ راهی مگر این که امام مجتبی علیه السلام را از پیش رو بردارد و آن حضرت را شهید کند.

احنف بن قیس، از برجسته‌ترین شخصیت‌های زمان معاویه است. وی در چنین وضعیتی به معاویه می‌گوید:

... إن أهل الحجاز وأهل العراق لا يرضون بهذا ولا يبایعون ليزيد ما كان الحسن حياً ۴

تا زمانی که حسن بن علی زنده است، مردم حجاز و عراق به جانشینی یزید رضایت نخواهند داد و تن به بیعت با او نمی‌دهند. نه فقط اهل عراق، بلکه اهل شام را نیز با وجود حسن بن علی علیهما السلام نمی‌توانست به بیعت با یزید راضی کند؛ چرا که آنان یزید را می‌شناختند.

معاویه هیچ راهی در مقابل خود نمی‌دید، مگر این که آن حضرت را با زهر جعه مسموم کند. زمخشری می‌گوید:

جعل معاویه لجعه بنت أشعث امرأة الحسن مائة ألف حتى سمته ۵

معاویه صد هزار درهم برای جعه همسر حسن بن علی قرار داد برای این که او را مسموم کند.

مسعودی نیز در این باره می‌افزاید:

إن امرأته جعه بنت الأشعث بن قيس الكندي سقته السم وقد كان معاوية دس إليها إنك إن احتلت في قتل الحسن وجئت إليك بمائة ألف درهم وزوجتك من يزيد... ۶

همسر امام مجتبی علیه السلام جعه، دختر اشعث بن قیس بود. جعه آن حضرت را مسموم نمود و این کار با نیرنگ معاویه صورت گرفت. او به جعه وعده داد که اگر این کار را انجام دهد صد هزار درهم به علاوه همسری با یزید، مزد و اجرت این عمل خواهد بود.

آن‌گاه که جعه این کار را عملی ساخت و امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد، معاویه صد هزار درهم را برای او فرستاد، ولی درباره همسری با یزید به او گفت: می‌ترسم کاری که با حسن کردی، با فرزندم یزید انجام دهی.

داستان شهادت امام مجتبی علیه السلام با سَمی که معاویه آماده کرده بود، از قضایایی است که علمای اهل سنت به صورت متواتر نقل کرده‌اند. هر چند تعصب و عناد باعث می‌شود که ابن خلدون بگوید:

هرگز معاویه این جنایت را به واسطه همسر امام حسن علیه السلام یعنی جعه بنت اشعث انجام نداده است. معاویه چنین نمی‌کند (!)

این حرف‌ها از داستان‌هایی است که شیعیان ساخته‌اند. ۷

آری، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که قاتل امام مجتبی علیه السلام خود معاویه بوده است و تاریخ نگاران اهل سنت اضافه می‌افزایند: وقتی خبر شهادت آن حضرت به معاویه رسید:

أظهر فرحاً وسروراً حتى سجد وسجد من كان معه ۸

معاویه چنان از این خبر شاد شد و خوش حالی کرد که به سجده افتاد و اطرافیان او نیز به سجده افتادند (!)

پس با این طرح و نقشه معاویه، نخستین و بزرگ‌ترین مانع در اجرای طرح جانشینی یزید از میان برداشته شد. ۱. الامامة والسياسة: ۱۹۱ / ۱ - ۱۹۴.

۲. فتح الباری: ۱۳ / ۵۵، و.ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۶۴، تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۲۶۱، الاستيعاب: ۱ / ۳۸۶، تهذيب التهذيب: ۲

/ ۲۵۹، البداية والنهاية: ۸ / ۴۱، الاصابة في معرفة الصحابة: ۲ / ۱۲، تاريخ الخلفاء: ۱۹۴ و ...

۳. الاستیعاب: ۱ / ۳۸۷.

۴. الامامة والسياسة: ۱ / ۱۹۱.

۵. ربيع الابرار: ۴ / ۲۰۸، باب ۸۱.

۶. مروج الذهب: ۱ / ۷۱۳ و ۷۱۴.

۷. تاریخ ابن خلدون: ۴ / ۱۱۳۹.

۸. الامامة والسياسة: ۱ / ۱۹۶.

## ۲. سعد بن ابی وقاص و قاص زمان دیگر

۲. سعد بن ابی وقاص و قاص زمان دیگر

سعد بن ابی وقاص یکی دیگر از موانع بود. او گرچه با امیر مؤمنان علی علیه السلام رابطه خوبی نداشت، با این حال برای شخص معاویه نیز احترامی قائل نبود، تا چه رسد به یزید.

به عبارت دیگر، بی‌اعتنایی سعد به معاویه به دلیل علاقه مندی سعد به امیر مؤمنان علی علیه السلام نبوده است و رفتار سعد درباره معاویه «حَبّاً لعلی» علیه السلام نبوده، بلکه «بغضاً لمعاویة» بوده است.

اهل سنت سعد بن ابی وقاص را از «عشره مبشره» ۱ می‌دانند. هم‌چنین او از شش نفری است که عمر بن خطاب بعد از خود برای شورای تعیین‌کننده خلیفه، معرفی نموده بود و سعد در آن جلسه از امیر مؤمنان علی علیه السلام هواداری نکرده است.

با این حال، وقتی معاویه وارد مدینه شد و شخصیت‌های آن زمان به دیدن او رفتند، سعد نیز به ملاقات معاویه رفت. معاویه به احترام سعد برخاست و او را در کنار خود نشاند و مشغول گفت و گو شدند تا جایی که معاویه به او گفت: تو چرا ابوتراب (علی بن ابی طالب علیه السلام) را لعن نمی‌کنی؟

سعد در پاسخ معاویه گفت: من از پیامبر درباره علی بن ابی طالب علیه السلام فضیلتی شنیده‌ام که تا آن‌ها در ذهن من است، هرگز چنین نمی‌کنم (!)

معاویه از پاسخ سعد بن ابی وقاص عصبانی شد و مجلس را با ناراحتی ترک کرد.

معاویه با وجود چنین شخصی نمی‌توانست به آسانی برنامه خود را عملی کند. پس به ناچار سعد بن ابی وقاص را از میان راه خود برداشت و همان‌طور که امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، او را نیز به وسیله سم به قتل رسانید. ۱۳. منظور از «عشره مبشره»، ده نفری هستند که اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایتی را مبنی بر بهشتی بودن این افراد نقل می‌کنند. البته جعلی بودن این حدیث در جای خود به اثبات رسیده است.

۲. صحیح مسلم، باب فضایل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام.

۳. مقاتل الطالبيين: ۸۰ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۴۹.

## ۳. عایشه و مخالفت او با طرح جانشینی یزید

۳. عایشه و مخالفت او با طرح جانشینی یزید

همان‌گونه که اشاره شد، هنگامی که معاویه وارد مدینه شد، با شخصیت‌های مختلفی ملاقات کرد و ولایت عهدی یزید را با آنان مطرح نمود. از جمله آن افراد عایشه بود که معاویه به ملاقات او رفت و در این باره گفت:

... إن أمر یزید قضاء من القضاء وليس للعباد الخیرة من أمرهم وقد أکد الناس بیعتهم فی أعناقهم وأعطوا عهدهم علی ذلک

وموایقهم، أفترین أن ینقضوا عهودهم وموایقهم؟

این که من تصمیم گرفته‌ام که یزید بعد از خودم خلیفه باشد، از قضای الهی ناشی می‌شود و اراده خداوند متعال است. این کاری تمام شده است و مردم در این مسئله حق اظهار نظر ندارند.

ای عایشه! آیا احتمال می‌دهی که مردم از این موافقت و عهدی که بسته‌اند، دست بردارند؟  
عایشه در پاسخ به او گفت:

أما ما ذکرت من عهود وموایق، فأتق الله فی هؤلاء الرهط ولا تعجل علیهم؛

از خدا بترس، کدام عهد و پیمان؟ و کدام موافقت؟ چرا به شخصیت‌های بزرگ نسبت دروغ می‌دهی؟ بر خلاف دیدگاه آنان تصمیم نگیر و برای آنان تعیین تکلیف نکن.

یکی از مصادر شیعی که به مخالفت عایشه اشاره می‌کند، کتاب صراط مستقیم است. این اثر از کتاب‌های مفید بوده و مؤلف آن از علمای قدیم ماست. او می‌نویسد: معاویه بر فراز منبر بود و برای ولایت عهدی یزید از مردم بیعت می‌گرفت. عایشه او را مورد خطاب قرار داد و گفت:

هل استدعی الشیوخ لبینهم البیعة؟

آیا بزرگان صحابه که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند، برای فرزندانشان از مردم بیعت گرفتند؟ آیا آنان اولادشان را جانشین خود کردند؟

معاویه در جواب گفت: نه!

عایشه گفت:

فبمن تقتدی؟

پس تو که می‌خواهی پسرت را جانشین خود کنی، چه کسی قبل از تو این کار را کرده است؟  
در این هنگام معاویه خجالت زده شد...

بعد عایشه تصمیم گرفت به خانه معاویه برود و با او دیدار کند و به طرف خانه او به راه افتاد. معاویه دستور داده بود که در مسیرش چاله‌ای حفر کنند و روی آن را پوشانند. عایشه که سوار بر مرکب بود به داخل گودال افتاد و مُرد.

عبدالله بن زبیر در شعری که به همین مناسبت خوانده، کنایه‌ای در آن شعر آورده است که به معاویه اشاره دارد!۲

بنابراین، مرگ عایشه به دسیسه معاویه صورت گرفته؛ چرا که عایشه با جانشینی یزید مخالف بود و باید از سر راه برداشته می‌شد. شخصیت‌های دیگری که در مدینه بوده‌اند، به نوعی با ولایت عهدی یزید مخالفت کرده‌اند، شمار نام برخی از آنان در زیر می‌آید:

عبدالرحمان فرزند ابوبکر، عبدالله فرزند عمر، عبدالله فرزند زبیر، منذر فرزند دیگر زبیر، سعید فرزند عثمان، عبدالرحمان فرزند خالد بن ولید و زیاد بن ابیه. ۱. الامامة والسیاسة: ۱ / ۲۰۵.

۲. «... فنجعل فلماً زارته عائشة فی بئته. هیاً حفرة، فوقعت فیها وکانت راکبة، فماتت فکان عبدالله بن زبیر یعرض به...» (الصراط المستقیم: ۳ / جزء سوم، ۴۵).

#### ۴. معاویه و طرح ترور دیگر

۴. معاویه و طرح ترور دیگر

عبدالرحمان فرزند ابوبکر و برادر عایشه، از مخالفان ولایت عهدی یزید بود. معاویه در ابتدا پولی به مبلغ صد هزار درهم برای او

فرستاد و عبدالرحمان در پاسخ به این عمل گفت:

لا أبيع دینی بدنای من!

من دینم را به دنیا نمی فروشم.

در کتاب الاستیعاب که از کتاب‌های معتبر به شمار می‌رود، چنین آمده است: بعد از فرستادن پول توسط معاویه به عبدالرحمان و قبول نکردن او چیزی نگذشت که عبدالرحمان مُرد (!) ۱

با اندکی تحقیق و جست و جو، حقایق بیشتری در چگونگی مرگ عبدالرحمان فاش می‌شود. تاریخ نگاران اهل سنت می‌نویسند: معاویه به عبدالرحمان بن ابوبکر گفت: تصمیم دارم تو را به قتل برسانم (!)

معاویه به طور رسمی او را به قتل تهدید کرد و مدتی نگذشت که بدون هیچ مقدمه‌ای جنازه مرده عبدالرحمان بن ابوبکر را یافتند. ابن اثیر در تاریخ خود آورده است که وقتی مروان والی مدینه بود، در خطبه‌ای چنین گفت: امیرالمؤمنین (معاویه) فرزندش یزید را به جانشینی خود، برای شما برگزیده است.

عبدالرحمان با شنیدن چنین سخنی برخاست و گفت: ای مروان! هم تو و هم معاویه دروغ می‌گویید. شما خیری برای امت محمد نخواسته‌اید و فقط قصد پادشاهی و سلطنت دارید. شما می‌خواهید سلطنت موروثی درست کنید، به گونه‌ای که هر یک از شما بمیرد، فرد دیگری از خاندانتان جای او را بگیرد.

بعد از اعتراض عبدالرحمان، مأموران حکومت برای دست‌گیری او پا پیش‌گذارند که او به خانه خواهرش عایشه پناهنده شد و عایشه از او دفاع کرد تا جایی که مروان را به صراحت لعن نمود. ۱۲. الاستیعاب: ۲ / ۲۸۵.

۲. «إن مروان خطب، فقال: إن أمير المؤمنين (معاوية) قد اختار لكم فلم يأل وقد استخلف ابنه يزيد بعده.

فقام عبدالرحمان بن أبي بكر فقال: كذبت، والله يا مروان! وكذب معاوية، ما الخير أردتما لأمة محمد ولكم تريدون أن تجعلوها هرقلية. كلما مات هرقل قام هرقل...» (الكامل في التاريخ: ۳ / ۲۵۰. وقایع سال ۵۶ هـ ق).

## بازی با حقایق

بازی با حقایق

با دقت در شیوه علمی عالمان اهل سنت به این نتیجه می‌رسیم که ایشان نه فقط با خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله که مسئله بسیار مهمی است، بازی می‌کنند، بلکه با تاریخ و نقل حوادث تاریخی نیز همین گونه برخورد می‌کنند.

آن چه درباره عبدالرحمان ذکر کردیم، با تصرفاتی در صحیح بخاری نیز آمده است، اما با چه تصرفاتی؟! بخاری در این زمینه می‌نویسد: وقتی مروان در حجاز خطبه خواند و مسئله جانشینی یزید و گرفتن بیعت را مطرح کرد، عبدالرحمان بن ابی بکر چیزی به او گفت (!) ۱

بخاری به همین مقدار از نقل بسنده می‌کند و سخن دیگری نمی‌گوید و ادامه داستان را نمی‌آورد. به راستی، عبدالرحمان چه گفته است که بخاری از نقل آن خودداری کرده است؟ زیرا عبدالرحمان به معاویه توهین کرده و گفته: ای مروان! تو و معاویه دروغ گو هستید و می‌خواهید خلافت را پادشاهی کنید.

از طرفی، این سخنان برای امثال بخاری تحمیل‌پذیر نیست چرا که آنانی که در خط و جبهه معاویه هستند، باید از نقل حقایق جلوگیری کنند تا خدشه‌ای به سرورانشان وارد نشود.

بخاری فقط می‌گوید: عبدالرحمان چیزی گفت و مروان دستور داد او را بگیرند و او به خانه عایشه وارد شد و دیگر نتوانستند او را دست‌گیر کنند (!).

چرا نتوانستند عبدالرحمان را دست گیر کنند؟ چون عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله آن جا بوده و برای او احترام و حرمتی قائل بودند.

ولی طبری به راحتی حقیقت را بازگو می کند و می گوید: معاویه به عبدالرحمان گفت:

والله! لقد هممت أن اقتلك...!

به خدا سوگند! تو را می کشم...!

و بعد از این سخن، مدتی نگذشت که عبدالرحمان مرد. ۱۲. فتح الباری: ۸ / ۴۶۷ - ۴۶۸.

۲. تاریخ طبری: ۴ / ۲۲۶.

## ۵. عبدالرحمان بن خالد: مانع دیگر

۵. عبدالرحمان بن خالد: مانع دیگر

عبدالرحمان فرزند خالد بن ولید یکی دیگر از مخالفان طرح جانشینی یزید بود. خالد بن ولید دو پسر به نام های عبدالرحمان و مهاجر داشت. خالد دشمنی دیرینه ای با اهل بیت علیهم السلام داشت، ولی بنا بر اراده خداوند متعال، چنین شخصی فرزندی به نام مهاجر دارد که در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت.

عبدالرحمان، پسر دیگر خالد است. او در جنگ صفین در لشکر معاویه بود و نه فقط جزو لشکریان، بلکه از بزرگ ترین پرچم داران لشکر. او «حامل اللواء الأعظم» بوده است و اهل شام علاقه خاصی به او داشته اند.

حافظ ابن عبدالبرّ می گوید: هنگامی که معاویه می خواست برای یزید بیعت بگیرد، خطبه ای برای مردم شام خواند و گفت: ای مردم! من دیگر پیر شده ام و سن من بالا رفته، به این فکر افتادم که سرپرستی شما را بعد از خودم به کسی بسپارم که بتواند وحدت شما را حفظ کند و حکومت را اداره نماید. من نیز فردی مثل شما هستم، پس رأی و نظر خودتان را در این باره بگویید.

همه مردم به اتفاق گفتند: ما عبدالرحمان بن خالد را به جانشینی شما انتخاب می نمایم. ۱.

رأی و نظر مردم برای معاویه بسیار سنگین و گران تمام شد. او ناراحتی خود را از این موضوع مخفی کرد تا این که عبدالرحمان بیمار شد و معاویه طبیعی یهودی برای معالجه او فرستاد که این طبیب نزد معاویه جایگاه خاصی داشت. معاویه به طبیب یهودی دستور داد تا در داروی تجویز شده جهت مداوای عبدالرحمان سمی کشنده قرار دهد تا او بمیرد، اما در میان مردم گفته شود که عبدالرحمان بر اثر بیماری در گذشته است.

طبیب یهودی طبق دستور معاویه عمل کرد و نقشه را عملی ساخت. در نتیجه این دارو، در ناحیه ریه و روده های عبدالرحمان مشکلی پدید آمد که به مرگ او انجامید. ۲.

ابن عبدالبرّ در ادامه نقل داستان می افزاید:

در پی این ترور مرموزانه مهاجر بن خالد، برادر عبدالرحمان، همراه غلامش به طور مخفیانه وارد دمشق شد و انتقام عبدالرحمان را از آن طبیب یهودی گرفت و او را به قتل رساند. این جریان نزد تاریخ نگاران و رجال شناسان معروف است. ۳.

معاویه دستور داد مهاجر را دست گیر کنند. مأموران دولتی مهاجر را گرفتند و راهی زندان کردند. او تا زمانی که معاویه از دنیا رفت، در زندان بود. ۴.

چرا عبدالرحمان که از یاوران و بزرگان لشکر معاویه بوده، این گونه ترور می شود؟ چون او از مخالفان جانشینی یزید بعد از معاویه بوده و با وجود او این طرح محقق نمی شد. پس باید او را از سر راه برمی داشت تا در آینده یزید به راحتی خلافت و سلطنت پدرش را ادامه دهد و جای او را بگیرد (!)

ابن عساکر علاوه بر این که تمام ماجرا را نقل می‌کند، نام آن طیب یهودی را ذکر می‌نماید و می‌نویسد: فامر ابن أثال أن يحتال في قتله وضمن له إن هو فعل ذلك أن يضع عنه خراج ما عاش وأن يوليه جباية خراج حمص، فلما قدم عبدالرحمان حمص منصرفاً من بلاد الروم دس إليه ابن أثال شربة مسمومة مع بعض ممالیکه، فشربها، فمات بحمص فوفى معاوية بما ضمن له وولاه خراج حمص ووضع عنه خراج ٥٧.

معاویه به ابن اثال دستور داد که برای قتل عبدالرحمان نقشه‌ای بکشد و پاداش این کار را معاف شدن از پرداخت مالیات و عوارضی که از غیر مسلمانان گرفته می‌شد، قرار داد. ابن اثال طبق دستور، عبدالرحمان بن خالد را مسموم کرد و او نیز در حمص درگذشت و معاویه به قرارداد خود عمل کرد. ۱. الاخبار الطوال: ۱۷۲.

۲. الاستیعاب: ۲ / ۴۰۹ (مطبوع با الاصابه است) در این منبع چنین آمده است: قال الحافظ ابن عبدالبر: «إنه لما أراد معاوية البيعة ليزيد خطب أهل الشام وقال لهم: أيا أهل الشام! إنه قد كبرت سنّي وقرب أجلي، وقد أردت أن أعقد لرجل يكون نظاماً لكم، وإنما أنا رجل منكم، فأروا رأيكم.

فأصفقوا واجتمعوا وقالوا: رضينا عبدالرحمان بن خالد.

فشق ذلك على معاوية وأسرّها في نفسه، ثم إن عبدالرحمان مرض، فأمر معاوية طبيباً عنده يهودياً - وكان عنده مكيناً - أن يأتيه فيسقيه سقيةً يقتله بها. فأثاه فسقاه، فانخرق بطنه فمات».

۳. «دخل أخوه المهاجر بن خالد دمشق مستخفياً هو و غلام له فرصدا ذلك اليهودي. فخرج ليلاً من عند معاوية، فخرج عليه ومعه قوم هربوا عنه، فقتله المهاجر وقصّته هذه مشهورة عند أهل السيرة والعلم بالآثار والأخبار...» (الاستیعاب: ۲ / ۴۰۹).

۴. «أن معاوية حبس مهاجر بن خالد بن الوليد ولم يخرج من الحبس حتى مات معاوية» (تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۲۱۵).

۵. تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۱۶۳.

## فرجام زیاد بن ابیه

فرجام زیاد بن ابیه

زیاد بن ابیه، از مخالفان طرح جانشینی یزید بود. شرح حال او برای همگان معروف است. او کسی است که پدرش مشخص نیست (و زنازاده است).

معاویه، زیاد را به پدرش ابوسفیان منسوب نمود و او را به برادری خودش به جامعه آن روز معرفی کرد(!)

حال، معاویه به چه هدف و انگیزه‌ای او را از میان برداشت؟ آری، زیاد از کسانی بوده که با ولی عهدی یزید مخالف بود و نه تنها مخالفت داشته که در سر خود فکر ریاست و گرفتن حکومت بعد از معاویه را می‌پروراند.

بر همین اساس، به خیرخواهی و نصیحت نامه‌ای به معاویه نوشت: ای معاویه! برای معرفی یزید به جانشینی بعد از خود، شتاب مکن.

وقتی این نامه به معاویه رسید، گفت: وای بر فرزند عیب! به من خبر رسیده که این شخص انگیزه ریاست دارد و خیال کرده که

می‌تواند جانشین من باشد. به خدا سوگند! انتساب او را به پدرم ابوسفیان نفی می‌کنم و در جامعه آبرویش را می‌ریزم. ۲.

سرانجام بعد از رد و بدل شدن این حرف‌ها پیرامون جانشینی یزید، هفته‌ای نگذشت که زخمی در دست زیاد بن ابیه به وجود آمد و به مرگ او انجامید و مردم گفتند که او به طاعون مبتلا شده است(!)

بسیاری از مردم نیز احتمال قوی داده‌اند که زیاد از جمله مسمومان توسط معاویه بوده باشد. ۳.

آن چه بیان شد، نمونه‌ای از فرجام مخالفان و مزاحمان ولایت عهدی یزید در حجاز و شام بود که به شیوه‌های گوناگون به قتل

رسیده‌اند. ۱. عید نام یکی از پدران است که زیاد را به او منسوب می‌کنند.

۲. در تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۲۰ آمده است: «زیاد بن ابیه، فإِنَّه أَسَار عَلی معاویة أن لا- یعجل فی استخلاف یزید،... وفی بعض المصادر ما یفید أنه کان یریدها لنفسه، ویشهد بذلک أن معاویة لَمَّا وصلته رسالهُ زیاد قال: ویلی علی ابن عبید! لقد بلغنی أن الحادی حداه أن الأمير بعدی زیاد، واللّه لأردنّه إلی أمّه سمیة وإلی ابیه عبید».

۳. همان: ۲ / ۲۳۵، سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۴۹۶، تاریخ مدینه دمشق: ۱۹ / ۲۰۳.

### تبعید، روش دیگری در مبارزه با مخالفان

تبعید، روش دیگری در مبارزه با مخالفان

روش دیگر معاویه برای مبارزه با مخالفان طرح ولایت عهدی و جانشینی یزید، تبعید بود. او بزرگانی از اهل آن زمان را که با طرح مذکور مخالف بودند، به نقاطی دور تبعید کرد تا نتوانند مانع طرح او شوند. از آن جمله پسر عثمان، سعید بن عثمان عقیان است. ابن عساکر در این زمینه می‌نویسد: مردم مدینه بر این باور بودند که بعد از معاویه، سعید بن عثمان خلیفه است. او نزد قوم خود و بنی امیه و پیروانش چنین موقعیتی داشت. این باور و اعتقاد در نزد مردم، تمام و قطعی بود و هرگز با این عقیده نوبت به یزید نمی‌رسید تا جایی این معنا را به نظم در آوردند و در بین عموم مردم مشهور شده بود:

والله لا ینالها یزیدحتی ینال هامه الحدید

إنّ الأمير بعده سعید ۱۶

به خدا سوگند! یزید به حکومت نخواهد رسید و اگر در این فکر باشد، به قتل خواهد رسید. فرمان روای بعد از او (معاویه) سعید است.

ابن کثیر در این باره در البدایة والنهایه می‌نویسد:

روزی سعید بر معاویه وارد شد و به او گفت: شنیده‌ام تو می‌خواهی یزید را به جانشینی معرفی کنی.

معاویه پاسخ داد: آری!

سعید گفت: تو همواره مورد عنایت پدرم بودی و به برکت خون خواهی پدر من به این مقام رسیده‌ای. با این حال، تو فرزند خود را بر من مقدم می‌نمایی، در حالی که من از یزید هم از جهت پدر و مادر و هم از جهت شخصی بر این امر سزاوارترم. اگر از جهت پدر بسنجی، پدر من عثمان و پدر یزید، معاویه است و اگر از جهت مادر باشد، مادر یزید، نصرانی بوده و تربیت یزید، نصرانی است.

معاویه در پاسخ او چنین گفت:

أما ما ذکرک من إحسان أبیک إلیّ فإِنَّه أمر لا ینکر، وأما کون أبیک خیراً من أبیه فحق وأمتک کلیة فهی خیر منها. وأما کونک خیراً منه فوالله لو ملئت إلی الغوطه رجلاً مثلك لکان یزید أحبّ إلیّ منکم کلکم ۲۶

آری، پدرت به من خوبی کرده است، پدر تو از پدر یزید بهتر است، مادر تو از مادر او بهتر است، همه این‌ها را نمی‌توان انکار کرد، ولی این که خودت از یزید بهتر باشی، نه به خدا سوگند! اگر همه شهر دمشق (که فضای وسیعی بود) از مردانی مثل تو پر شود، نزد من، یزید از همه آن‌ها عزیزتر است.

سرانجام معاویه به آقازاده عثمان که نزد اهل مدینه عزیز و محترم بود، پیش نهاد می‌دهد که بهتر است به خراسان بروی و والی آن جا شوی. ۳.

او می‌خواست پسر عثمان به خراسان برود تا از مرکز حکومت به دور باشد و شری برای یزید و معاویه در پی نیاورد.



سرانجام آن گاه که سعید به خراسان رفت، از جانب حکومت معاویه، غلامان و اطرافیان او را تحریک کردند که سعید را به قتل برسانند و بعد به دلیل این که سرّ و راز قتل سعید مخفی بماند، به آن غلامان دستور دادند که هم دیگر را بکشند، آنان بعد از کشتن سعید به جان هم افتادند و هم دیگر را کشتند، به طوری که کسی دیگر از آنان باقی نماند(!) ۴ / ۱. تاریخ مدینه دمشق: ۲۱ / ۲۲۳.

۲. البدایة والنهایه: ۸ / ۸۰.

۳. وفيات الاعیان: ۵ / ۳۸۹ - ۳۹۰.

۴. تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۳۷، انساب الاشراف: ۲۵۱۴.

## خریداری بزرگان با پول

خریداری بزرگان با پول

معاویه برای اثبات ولایت یزید روش سومی را برگزید. او در این روش عده‌ای از بزرگان مخالف را با دادن پول و یا حق السکوت دادن خرید. پیش تر گذشت که معاویه برای عبدالرحمان فرزند ابوبکر، صد هزار درهم فرستاد، ولی او گفت: من دینم را به دنیا نمی‌فروشم.

در اجرای این طرح معاویه به والی کوفه مغیره بن شعبه دستور داد عده‌ای از اهل کوفه را به شام بفرستد تا آنان از معاویه، جانشینی یزید را درخواست کنند(!) به تعبیری، بگویند که مردم ولایت عهدی یزید را خواستارند.

مغیره چهل نفر را برگزید و به شام فرستاد. آنان در سخنرانی معاویه شرکت کردند و به او گفتند: ای آقا! چرا معطل می‌کنی؟ برای چه مردم را در انتظار می‌گذاری؟! ای معاویه! ما از آینده خبر نداریم و نمی‌دانیم چه خواهد شد؟ مصلحت این است که یزید را به جانشینی خود معرفی کنی...(!)

معاویه در پاسخ گفت: عجب! درخواست شما این است؟ باشد، پس شما صبر کنید! من فکر کنم و بعد اعلام می‌نمایم(!) سرکرده این گروه عروه پسر مغیره بن شعبه بود.

فردی به او گفت: پدر تو دین این گروه را به چه مبلغی خرید؟

عروه پاسخ داد: سی هزار درهم.

گفت: عجب! دین آنان خیلی ارزان بود(!) ۱

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۴۰ / ۲۹۸، الکامل فی التاریخ: ۳ / ۳۵۰.

## عبدالله بن عمر و سکوت او

عبدالله بن عمر و سکوت او

تنها کسی که همراهی او فواید فراوانی برای یزید و معاویه و از طرفی ضررهای بسیاری برای اسلام و جامعه مسلمانان داشته، عبدالله بن عمر است. او نیز از مخالفان طرح ولایت عهدی یزید بوده که با گرفتن پول سکوت کرد و سکوت او آثار فراوانی داشت، چرا که عبدالله به ظاهر مردی مقدس بود و برای جامعه آن روز و مردم آن دیار الگو و نمونه بود و افزون بر آن، به دلیل پدرش نیز به او احترام می‌گزاردند. او برای سکوت خود صد هزار درهم گرفت و تا آخرین لحظه با سکوتش طرح و برنامه معاویه را تأیید کرد.

۱. فتح الباری: ۱۳ / ۶۰.

## منذر بن زبیر و سکوت ناپایدار او

منذر بن زبیر و سکوت ناپایدار او  
منذر، از فرزندان زبیر است. او نیز از مخالفان ولایت عهدی یزید بود، وی صد هزار درهم گرفت و سکوت کرد، ولی این سکوت خیلی دوام نداشت؛ چرا که او به مردم می‌گفت:

إِنَّهُ قَدْ أَجَازَنِي بِمِائَةِ أَلْفٍ، وَلَا يَمْنَعُنِي مَا صَنَعَ بِي أَنْ أُخْبِرَ كَمَ خَبْرِهِ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لِيَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لِيَسْكُرُ حَتَّى يَدْعَ الصَّلَاةَ؛<sup>۱</sup>  
یزید صد هزار درهم برای من فرستاد، ولی این باعث نمی‌شود که من حقیقت را بیان نکنم. به خدا سوگند! او شراب می‌خورد و اهل نماز نیست.

منذر پول را گرفت، ولی حقیقت را نیز گفت! اما سر و صدا و مخالفتی با یزید نداشت.  
آن چه گذشت، برخی از برنامه‌های معاویه برای ریاست یزید و ولایت عهدی او در حجاز و شام بود تا مخالفان را به هر ترتیبی سرکوب کند و آنان مانع اجرای طرح او نشوند. ۱. تاریخ طبری: ۴ / ۳۶۸.

## فعالیت‌های معاویه و والیان او در کوفه

فعالیت‌های معاویه و والیان او در کوفه  
والیان کوفه از ابتدای ریاست معاویه تا هنگام مرگ او شش نفر بودند. نکته جالب توجه این که این شش نفر یا از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام، یا از بنی امیه و یا از نزدیک‌ترین افراد به معاویه بودند و همه آنان به نوعی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند.

مغیره بن شعبه،<sup>۱</sup> زیاد بن ابیه، عبدالله بن خالد بن اسید،<sup>۲</sup> ضحاک بن قیس،<sup>۳</sup> عبدالرحمان بن امّ حکم<sup>۴</sup> و نعمان بن بشیر<sup>۵</sup> افرادی هستند که معاویه آنان را به ولایت عهدی و استان داری کوفه برگزیده است. ۱. از دشمنان معروف اهل بیت علیهم السلام.  
۲. از بنو امیه و داماد عثمان بن عفّان.

۳. او فرمانده اهل شام در جنگ صفین و رئیس پلیس شهر شام بود. همین شخص به جنازه معاویه نماز خواند؛ چرا که یزید در آن زمان برای عیاشی و تفریح به خارج شهر رفته بود. ضحاک بن قیس شهر را بعد از معاویه به خوبی کنترل کرد تا یزید برگردد، او از نزدیک‌ترین افراد به خاندان معاویه بود.

۴. امّ حکم خواهر معاویه و دختر ابوسفیان است؛ همان کسی است که طبق روایتی، امام صادق علیه السلام هواره بعد از نماز، او و جمعی دیگر را لعن می‌کردند.

۵. نعمان از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام است. او پسر بشیر است و بشیر کسی است که در ماجرای سقیفه بنی ساعده بین انصار اختلاف انداخت و از ابوبکر طرفداری کرد.

نعمان از جمله کسانی است که قبل از حادثه کربلا و بعد از آن یعنی بردن اسیران به شام در تمام مراحل همراه یزید بود. نقش او در جریان حضرت مسلم علیه السلام و حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به زودی بیان خواهیم کرد.

## دوران معاویه و رفتار والیان او

دوران معاویه و رفتار والیان او  
درباره عبدالرحمان فرزند خواهر معاویه، داستانی وجود دارد که وضعیت فرمان‌روایان مسلمین در آن زمان را نشان می‌دهد؛ هر

چند که با موضوع بحث ارتباط چندانی ندارد.

ابوالفرج ابن جوزی می نویسد: روزی جوانی از اعراب در حالی که خیلی ناراحت بود، بر معاویه وارد شد. وقتی نوبت به او رسید، معاویه از او سؤال کرد: چه شده است؟

گفت: من جوانی از اهل کوفه، از فلان قبیله هستم که چندی پیش با دختر عمویم ازدواج کرده ام. از مال دنیا چند گوسفند و شتر داشتم که به مرور آن‌ها را فروخته ام و دستم خالی شده و کار به جایی رسیده که عمویم به جهت فقر، دخترش را به خانه خود برده است.

من به نزد والی شهر عبدالرحمان بن ام حکم رفتم و از این ماجرا شکایت کردم.

عبدالرحمان، عمو و دخترش را احضار کرد. وقتی به حضور او آمدند و در آن میان، چشم عبدالرحمان به همسرم افتاد و زیبایی او را دید، به عمویم ده هزار درهم داد و با همسرم ازدواج نمود و مرا رهسپار زندان کرد و دستور داد تا مرا به قدری شکنجه کنند که من به طلاق همسرم رضایت دهم.

البته پیش از طلاق، آن دختر را به خانه اش برد... (!) و طلاق این جوان نیز در زندان بر اثر شکنجه بود... (!)

وقتی معاویه این شکوائیه را شنید، خیلی ناراحت شد و نامه ای شدیدالحن به عبدالرحمان نوشت و بیکی فرستاد تا نامه را به دست عبدالرحمان برساند و دستور داد که این زن را باید طلاق دهد و به شوهرش برگرداند.

وقتی نامه به عبدالرحمان رسید، آهی کشید و گفت: ای کاش معاویه یک سال به من فرصت می داد تا من با این زن باشم و بعد مرا به قتل می رسانید.

پیک معاویه به عبدالرحمان اصرار می کند که همین الان باید او را طلاق دهد. عبدالرحمان به ناچار آن زن را طلاق می دهد.

عبدالرحمان این زن را همراه پیک به شام فرستاد. وقتی فرستاده معاویه این زن را دید، به خود گفت: حیف است که این زن برای این جوان باشد! این خانم باید برای معاویه باشد!)

وقتی آن دو به شام رسیدند و بر معاویه وارد شدند، همین که چشم معاویه به این دختر افتاد، دختر را با کمال و جمالی یافت که به راحتی از او نمی توانست چشم پپوشد!)

معاویه به آن جوان رو کرد و گفت: ای جوان! بیا و از این زن دست بردار!

جوان گفت: به شرطی که سرم را از تنم جدا کنی!)

معاویه به شدت از این حرف ناراحت شد و به آن زن رو کرد و گفت: ای زن! تو اختیار داری که بین من و این جوان هر کدام را که می خواهی انتخاب کنی.

آن زن به معاویه پاسخ داد: من در پی زر و زیور دنیا نیستم و همین جوان را می خواهم.

معاویه به آن جوان رو کرد و گفت:

خذها لا بارک الله لک فیها!)

بگیر این زن را و خدا این زن را بر تو مبارک نگرداند! ۱. المنتظم: ۵ / ۲۹۲.

### اهداف شوم معاویه در کوفه

اهداف شوم معاویه در کوفه

معاویه با هم دستی شش تن از والیان خود در کوفه به تصفیة مخالفان خود پرداخت و به هر کدام از این والیان دستور داد که به نوعی شیعیان کوفه را سرکوب کنند. این اعمال را به جهت دو هدف انجام می دادند:

نخست. کسانی که با ولایت عهدی یزید معارض و مخالف هستند، از بین بروند.

دوم. شیعیان کوفه که در آینده ممکن است به کمک سیدالشهداء علیه السلام بروند، سرکوب شوند و کوفه از شیعیان و بزرگان خالی گردد.

عمده این سرکوب‌ها توسط زیاد بن ابیه صورت گرفت؛ چرا که او تک تک شیعیان را می‌شناخت و آنان را تحت تعقیب قرار می‌داد. برخی از تاریخ نگاران به صراحت درباره عمل کرد او با شیعیان می‌نویسند:

کان یتتبع شیعه علی؛

زیاد بن ابیه در پی شیعیان علی علیه السلام بود و آنان را تحت تعقیب قرار می‌داد.

حجر بن عدی ۱ و عمرو بن حمق ۲ از شخصیت‌های بزرگ شیعیان در کوفه هستند که زیاد بن ابیه آنان را به همراه یارانشان دست‌گیر کرد. رجال‌شناسان در شرح حال این دو نفر می‌نویسند: حجر و عمرو بن حمق از بزرگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. ۳

روشن است که دست‌گیری چنین شخصیت‌هایی مقدماتی لازم دارد؛ چرا که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اجتماع آن روز احترام ویژه‌ای داشتند.

آنان از حجر بن عدی خواستند که امیر مؤمنان علی علیه السلام را لعن کند و دشنام دهد، اما او حاضر نشد و این دشنام‌ندادن به علی علیه السلام در آن زمان جرم بزرگی محسوب می‌شد و برای اثبات آن به مدرک قوی نیاز داشت.

آنان طوماری بر ضد حجر بن عدی تنظیم کردند که بزرگان از شخصیت‌های اهل کوفه آن را امضا نمودند و گفتند: حجر به جهت تبرّی نکردن از علی مستحق قتل است (!)

در تاریخ اسامی کسانی که طومار را امضا کردند، چنین آمده است:

عمرو بن حُرَیث،

خالد بن عرفطه،

ابوبُرْدَه بن ابو موسی اشعری،

قیس بن ولید بن عبد شمس بن مغیره،

اسحاق بن طلحه،

موسی بن طلحه،

اسماعیل بن طلحه،

منذر بن زبیر بن عوام،

عمر بن سعد بن ابی وقاص،

عمارَه بن سعد بن ابی وقاص،

عمارَه بن عقبه بن ابی مُعیط،

شَبْث بن ربیع،

قَعْقَاع بن سُور ذهلی،

حِجَار بن أَبَجْر عجلّی،

عمرو بن حِجَاج زبیدی،

شمر بن ذی الجوشن،

زحر بن قیس،  
 کثیر بن شهاب،  
 عامر بن مسعود بن اُمیّه بن خلف،  
 مُحَرز بن جاریّه بن ربیعّه بن عبدالعزی بن عبد شمس،  
 عبیدالله بن مسلم بن شعبه حصرمی،  
 عناق بن شرحبیل بن ابی دهم،  
 وائل بن حُجر حصرمی،  
 مَضَقَلّه بن هبیره شیبانی،  
 قَطَن بن عبدالله بن حصین حارثی،  
 سائب بن اَفْرَع ثقفی،  
 لُبید بن عطارد تمیمی،  
 محضر بن ثعلبه،  
 عبدالرحمان بن قیس اسدی و  
 عزرة بن عزرة احمسی.

ما از آوردن این اسامی چند هدف در نظر داریم:

۱. معرفی بزرگانی از اهل کوفه آن روز که دشمن اهل بیت علیهم السلام بودند.
  ۲. عده‌ای از همین افرادی که در ماجرای حجر بن عدی این گونه فعالیت کرده‌اند، در شهادت حضرت مسلم علیه السلام و سیدالشهداء علیه السلام نیز از لشکریان یزید بودند و با این که از مردم کوفه بودند، از یاران و پیروان یزید به شمار می‌رفتند.
  ۳. بیشتر این افراد از بزرگان رجال صحاح سته هستند و دانشمندان اهل سنت به این افراد که اسمشان را ذکر کردیم، اعتماد داشته و آنان را به پرهیزگاری و تقدس می‌شناسند و در علم فقه و تفسیر به عنوان راوی از آنان روایت نقل می‌کنند.
- با این توصیف، به خوبی معلوم می‌شود که چه کسانی در کوفه آن روز زندگی می‌کردند. پس کسی نگوید: در آن تاریخ مردم کوفیان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند و یا غلبه با شیعیان بوده است.
- نه، چنین نیست؛ چرا که همه این افراد مذکور از بزرگان کوفه بودند و هیچ یک شیعه نبودند. از افرادی که آن طومار کذایی را امضا نموده بودند، شمر بن ذی الجوشن و عمر سعد هستند که هر دو از یاران عبیدالله بن زیاد و به نوعی آلت دست او بودند که به زودی شخصیت و نقش آنان را بررسی خواهیم کرد.

عمرو بن حمق از کسانی است که به دست زیاد بن ابیه به شهادت رسیده‌اند. زیاد پس از شهادت این مرد بزرگ سر او را به شام فرستاد. تاریخ‌نگاران می‌نویسند: نخستین سری که در اسلام از شهری به سرزمینی دیگر برده شد، سر عمرو بود. ۳

زیاد بن ابیه جنایات فراوانی در کوفه انجام داد، از جمله بزرگانی چون رشید حجری، میثم تمار و کمیل را تعقیب کرد. چنان که گذشت، معاویه با شیوه‌های گوناگون شهرهای مدینه، حجاز، شام و کوفه را از وجود مخالفان خود پاک‌سازی می‌کرد. بنا بر بررسی‌ها و تحقیق‌ها، باقی ماندگان مخالف از شخصیت‌های بزرگ فقط دو نفر بودند: حضرت سیدالشهداء علیه السلام و عبدالله بن زبیر.

بدین وسیله معاویه زمینه‌ها و مقدمات را آماده کرد تا جایی که برای انجام کارها و ادامه آنها وصیت‌نامه‌ای نوشت و آن را نزد غلام نصرانی خود به نام سرجون مخفی کرد تا در وقت مناسب آن وصیت‌نامه را به یزید بدهد.

با ادامه پژوهش و بررسی ثابت خواهد شد که اصل طرح و نقشه شهادت سیدالشهداء علیه السلام توسط معاویه بوده و این حقیقت با تحقیقاتی که انجام یافته، اثبات خواهد شد. ۱. اُسد الغابه: ۱ / ۶۹۷ - ۶۹۸، الاستیعاب: ۱ / ۳۲۹. ۲ و ۳. الاستیعاب: ۳ / ۱۷۴. ۳. الاستیعاب: ۳ / ۱۷۴.

### معاویه و شیوه‌ای دیگر

معاویه و شیوه‌ای دیگر

معاویه در این شیوه از والی خود در مدینه به نام مروان بهره می‌جست. سابقه مروان در دشمنی و برخوردهای تند با اهل بیت علیهم السلام، نزد همگان مشخص است. او تمام وقایع را به معاویه گزارش می‌داد و او را از رفت و آمدهای مردم با سیدالشهداء علیه السلام، آگاه می‌ساخت تا جایی که در نامه‌ای به معاویه نوشت: نمی‌توان با حسین بن علی کنار آمد. بلاذری در این زمینه می‌نویسد: بزرگان و شخصیت‌های معروف عراقو حجاز، هماره با امام حسین علیه السلام رفت و آمد داشتند. و آن حضرت نزد ایشان بسیار محترم بود. آنان مقام و فضایل آن حضرت را برای یک‌دیگر نقل می‌کردند تا جایی که به آن جناب گفتند:

إِنَّا لَك يَد وَعَضْدٌ...!

ما برای کمک و یاری شما آمده‌ایم.

زمانی که آمد و شده‌های مردم به نزد آن بزرگوار زیاد شد، عمرو بن عثمان نزد مروان آمد و به او گفت: برای شما روزگار سختی را از ناحیه حسین پیش بینی می‌کنم (!)

در این شرایط بود که مروان به معاویه نامه نوشت و گزارش اوضاع را به اطلاع او رساند. معاویه نیز در پاسخ نامه او نوشت:

أَنْ اَتَرَكَ حُسَيْنًا مَا تَرَكَكَ...!

تا زمانی که حسین بر ضد تو قیام نکرده، به او کاری نداشته باش. ۱. انساب الاشراف: ۳ / ۱۵۲، جمل من انساب الاشراف: ۳ / ۳۶۶، ۱۲۹۲.

### گفت و گوی سیدالشهداء با معاویه

گفت و گوی سیدالشهداء با معاویه

سالی معاویه برای انجام حج به حجاز سفر کرد. در جلسه‌ای که حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دیگر مخالفان جانشینی یزید حضور داشتند، معاویه سخن از شخصیت یزید و معرفی او به میان آورد.

در این هنگام امام حسین علیه السلام برخاستند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

وفهمت ما ذکرته عن یزید،... ترید أن توهم الناس من یزید، کأنک تصف محجوباً أو تنعت غائباً أو تخبر عمّا کان ممّا احتویته بعلم خاص وقد دلّ یزید من نفسه علی موقع رأیه...!

هر چه درباره معرفی یزید گفتی فهمیدیم، ولی تو می‌خواهی مردم را به اشتباه بیندازی!

تو چنان از یزید سخن می‌گویی که گویا مردم از حال او با خبر نیستند و گویا از فردی سخن می‌گویی که هیچ کس او را ندیده و خبری از او ندارد. و حال آن که یزید کسی است که با اعمال خود، شخصیتش را به جامعه معرفی کرده است.

امام حسین علیه السلام در ادامه سخن، مفسد و جرایمی را که یزید به صورت آشکار مرتکب شده بود و بین مردم معروف بود،

یاد آور شدند و خطاب به معاویه فرمودند:

ودع عنك ما تحاول، فما أغناك أن تلقى الله من وزر هذا الخلق بأكثر ممّا أنت لاقیه، فوالله! ما برحت تقدم باطلاً فی جور وحقناً فی ظلم، حتّى ملأت الأسمیة، وما بینک و بین الموت إلا غمضه، فتقدم علی عمل محفوظ فی یوم مشهود ولات حین مناصب؛ دست از این کارها بردار و از هدفی که داری صرف نظر کن؛ چرا که تو پاسخ همین اعمالی که تا به حال مرتکب شده‌ای، نمی توانی بدهی. تو تمام ظلم‌ها و جورها را انجام داده‌ای و دیگر بین تو و مرگ فاصله‌ای جز چشم بر هم زدن باقی نمانده و به زودی در روز مشاهده اعمال - که گریزی از آن نیست - پرونده خود را خواهی دید.

معاویه در حالی که هزار سرباز از شام به همراه خود آورده بود و آنان شمشیر به دست در کنار او ایستاده بودند، چاره‌ای ندید مگر این که به دروغ روی آورد و بگوید: آری این چه شایعه‌ای است؟ چه کسی گفته که این چهار نفر (حسین بن علی، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر) با یزید بیعت نکرده‌اند؟ این بزرگان همگی بیعت کرده‌اند و مردم دروغ و شایعه می‌بافند و گمان می‌کنند که این افراد با یزید بیعت نکرده‌اند.

آن‌گاه به آن سربازهای شمشیر به دست رو کرد و آن‌ها به لحن شکایت به معاویه گفتند: چه خبر است که این قدر از این چهار نفر تجلیل می‌کنی...؟ این افراد باید به صورت آشکار در نزد مردم با یزید بیعت کنند و ما بیعت مخفی و خصوصی اینان را قبول نداریم؛ چرا که همه باید از بیعت این افراد با یزید، آگاه شوند.

بعد با هم آهنگی قبلی که بین معاویه و این سربازان صورت گرفته بود، معاویه در پاسخ آن‌ها می‌گوید: نه، این بزرگان با یزید بیعت کرده‌اند و بیعت این افراد، با یزید از روی میل و رغبت بوده است. ای سربازان! چرا شما دنبال شر می‌گردید! آیا می‌خواهید فتنه به پا کنید؟ اینان بزرگان مسلمانان هستند و درباره ایشان چنین سخن نگوئید و من از ایشان راضی هستم (!)

بعد از پایان جلسه از سیدالشهداء علیه السلام پرسیدند: آیا شما بیعت کرده‌اید؟  
حضرت فرمودند:

لا، والله، ما بایعنا ولكن معاویة خادعنا وکادنا...۲

نه، به خدا سوگند! ما بیعت نکردیم، ولی این نیرنگ و خدعه‌ای از جانب معاویه است.

طبرانی در این باره می‌نویسد: حسین بن علی علیهما السلام به معاویه فرمودند:

أنا - والله - أحقُّ بها منه، فإنَّ أبی خیر من أبیهِ و جدی خیر من جدِّهِ وإنَّ أمی خیر من أمِّهِ وأنا خیر منه...۳

به خدا سوگند! من از یزید به خلافت سزاوارتر هستم، هم از جهت پدر و مادر و جد و هم خودم از او بهترم.

معاویه گفت: از جهت مادر تو از او برتری، ولی از جهت پدر، پدر او در جنگ بر پدر تو پیروز شد، یزید نیز از تو بهتر است (!) ۱ .  
الامامة والسیاسة: ۱ / ۲۰۸ و ۲۰۹.

۲ . «فخطب وقال: أئیها الناس! إننا وجدنا أحادیث الناس ذات عوار، وإنهم قد زعموا أن الحسین بن علی، وعبدالرحمان بن ابی بکر، وعبدالله بن عمر وعبدالله بن الزبیر، لم یبايعوا یزید، وهؤلاء الرهط الأربعة هم عندی سادة المسلمین وخیارهم، وقد دعوتهم إلى البیعة فأجابوا إذاً سامعین مطیعین...»

فضرب أهل الشام بأیدیهم إلى سیوفهم فسَلَّوها ثم قالوا: یا أمیر المؤمنین! ما هذا الّذی تعظّمه من أمر هؤلاء الأربعة؟ إئذن لنا أن نضرب أعناقهم، فإننا لا نرضی أن یبايعوا سرّاً، ولكن یبايعوا جهراً حتّى یسمع الناس أجمعون.

فقال معاویة... فإنهم قد بايعوا وسَلّموا وارتضونى فرضیت عنهم» (الامامة والسیاسة: ۱ / ۲۱۳، المنتظم: ۵ / ۲۸۶، تاریخ الخلفاء: ۱۹۷، الفتوح: ۴ / ۳۴۸).

۳ . المعجم الكبير: ۱۹ / ۳۵۹.

## امام حسین و پاسخ به نامه معاویه

امام حسین و پاسخ به نامه معاویه  
در نقلی آمده است که معاویه نامه ای برای حضرت امام حسین علیه السلام فرستاد و در آن نامه نوشته بود:  
أما بعد، فقد انتهت إليّ منك أمور، لم اكن أظنك بها رغبة عنها...  
خبرهایی به من رسیده که فعالیت‌هایی داری و کارهایی انجام می دهی، شما اهل این کارها نیستی و نباید این اعمال را انجام دهی... .

حضرت در پاسخ نامه می نویسند:  
اما بعد، نامه تو را دریافت کردم... .  
آن گاه حضرتش بخشی از جنایت‌های معاویه را به او یادآور شده اند و در پایان او را نصیحت می کنند و می فرمایند:  
واعلم، أن لله كتاباً لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها.  
واعلم أن الله ليس بناس لك قتلک بالظنّ وأخذك بالتهمة، وإمارتك صبيّاً يشرب الشراب، ويلعب بالكلاب. فأراک إلا وقد أوبقت نفسك وأهلكت دينك، وأضعت الرعيّة؛  
بدان ای معاویه! همانا برای خداوند متعال دیوانی است که گناهان بزرگ و کوچک را در آن ثبت می کنند.  
بدان! مردم را با ظن و گمان و بدون علّت، به قتل رساندی و فرزندت را که شراب می خورد و با سگ بازی می کند به امارت برگزیدی، که در واقع دین خود را هلاک کردی و مردم را بدبخت نمودی. ۱. الامامة والسياسة: ۱ / ۲۰۳ و ۲۰۴.

## مقاومت امام حسین و ناکامی معاویه

مقاومت امام حسین و ناکامی معاویه  
با توجه به این مطالب بین امام حسین علیه السلام و معاویه، درباره مسائل حکومتی، هم به صورت حضوری گفت و گو شده و هم به صورت نامه مطالبی ردّ و بدل شده است.  
به هر حال، معاویه نتوانست سیدالشهداء علیه السلام را مجبور کند و از او برای یزید بیعت بگیرد؛ چرا که آن حضرت چند ویژگی داشت:

۱. شخصیت و مقام اجتماعی آن حضرت در جامعه آن روز؛
۲. معاویه، برادر سیدالشهداء یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کرده بود و از این حادثه مدّت زیادی نمی گذشت و به رغم این که معاویه می خواست این دسیسه مخفی بماند، همه مردم بدان پی بردند. از این رو اگر او به سیدالشهداء علیه السلام آسیبی می رساند، برایش خیلی گران تمام می شد.
۳. علاوه بر آن چه گفته شد، بنا بر یکی از بندهای صلح نامه میان امام حسن علیه السلام و معاویه، هرگز آسیبی از جانب معاویه به امام حسن و سیدالشهداء علیهما السلام نباید می رسید. و این بند از قرارداد را همه مورخان نوشته اند. ۱. بحار الأنوار: ۱۰ / ۱۱۵، نصاب کافیه (۱۵۶ - ط.ل) (به نقل از کتاب صلح الحسن علیه السلام: ۲۶۱، شیخ راضی آل یاسین).

## معاویه و عزل والی مدینه

معاویه و عزل والی مدینه



آری، با استقامت سیدالشهداء علیه السلام معاویه نتوانست برای یزید از ایشان بیعت بگیرد. از این رو، او به شام برگشت و قبل از مرگش مروان را از حاکمیت بر مدینه عزل کرد و به جای او ولید بن عتبه را قرار داد.<sup>۱</sup>

اکنون به راز این جا به جایی سیاسی در پاسخ این پرسش که چرا مروان باید کنار می رفت و به جای او ولید می آمد، اشاره می کنیم. مروان با سیدالشهداء علیه السلام دشمنی داشته و معتقد بوده که به هر شکلی حسین بن علی علیهما السلام را باید به قتل رساند، ولی ولید بن عتبه دیدگاهش درباره سیدالشهداء علیه السلام این گونه نبوده است. معاویه نمی خواسته فردی هم چون مروان در آن شرایط بر سر کار باشد.

ادعایی که در مقام اثبات آن هستیم، از همین جا به جایی سیاسی سرچشمه می گیرد. همین تفاوت نظر بین مروان و ولید، موجب عزل و نصب آنان شده است. این جا به جایی از برنامه هایی است که اگر اجرا نمی شد، نقشه شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به آن کیفیت، پیش نمی آمد. پس طرح و برنامه ای از قبل تعیین شده بود، که اجرا شده است.

به عبارت دیگر، معاویه قصد نداشته با شدت با امام حسین علیه السلام در مدینه برخورد کند، پس نباید مروان حاکم شهر باشد. ۱. الامامة والسياسة: ۱ / ۱۹۸. اما بنا به قول بعضی مانند ابن الاعثم در الفتوح عزل مروان و نصب ولید بن عتبه را یزید در اولین روزهای به قدرت رسیدنش انجام داد (الفتوح: ۵ / ۹).

### سه نکته مهم

#### سه نکته مهم

پیش از بررسی دقیق این مطلب، یادآوری سه نکته اهمیت دارد:

یکم. نامه هایی که مردم کوفه برای سیدالشهداء علیه السلام فرستادند، در زمان معاویه و بعد از بیعت یزید بوده است. ابن کثیر در این باره می نویسد: آن گاه که معاویه برای یزید از مردم بیعت گرفت و حسین علیه السلام با او بیعت نکرد، مردم کوفه برای آن حضرت نامه نوشته و او را به قیام دعوت کردند و سیدالشهداء علیه السلام به آنان اعتنایی نکرد و بعد عده ای از اهل کوفه آمدند تا حضرت را دعوت کنند و آن جناب پاسخشان نداد و بعد نزد محمد بن حنفیه رفتند تا او واسطه شود و امام حسین علیه السلام را راضی کند تا آن حضرت به همراه آنان به کوفه برود.

سیدالشهداء علیه السلام در جواب برادرش فرمود:

إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَرِيدُونَ أَنْ يَأْكُلُوا بِنَا وَيَسْتَطِيلُوا بِنَا وَيَسْتَنْبِطُوا دِمَاءَ النَّاسِ وَدِمَاءَنَا...<sup>۱</sup>

این قوم می خواهند به وسیله ما به ریاست برسند و خون ما را خواهند ریخت... .

از این رو، دو نکته اساسی گفتنی است:

۱. این دعوت ها، در زمان معاویه صورت گرفته است؛

۲. هدف دعوت کنندگان رسیدن به قدرت، ریاست و ریختن خون سیدالشهداء علیه السلام بوده است.

امام حسین علیه السلام بارها این جمله را تکرار می فرمود که «آنان می خواهند مرا به قتل برسانند». چه کسانی؟ اهل کوفه.

دوم: وصیت معاویه به یزید چه بوده است؟

معاویه در پایان زندگی خود به یزید گفت:

يا بني! إني قد كفيتك الرحلة والرجال، وطأت لك الأشياء، وذلت لك الأعزاء، وأخضعت لك أعناق العرب؛<sup>۲</sup>

فرزندم! من راه را برای تو هموار کرده ام... مردان و شخصیت های بزرگی را از بین برده ام (!) عزیزان و محترمان جامعه را برای تو

ذلیل کردم (!) گردن های عرب را در مقابل تو سر به زیر کرده ام تا زمینه های حاکمیت تو را فراهم کنم.

در تعبیر دیگری آمده است که معاویه گفت:

يا بني! إني قد كفتيك الشد والترحال، وطأت لك الأمور، وذلت لك الأعداء، وأخضعت لك رقاب العرب، وجمعت لك مالم يجمعه أحد؛<sup>۳</sup>

ابن اعثم در همین زمینه می نویسد: معاویه به فرزندش یزید گفت:

إني من أجلك آثرت الدنيا على الآخرة ودفعت حق علي بن أبي طالب، وحملت الوزر على ظهري؛<sup>۴</sup>

فرزندم! من برای تو آخرتم را به دنیا فروختم و این گناه را به دوش خود گرفتم.

معاویه در خصوص امام حسین علیه السلام سفارش های مهمی به یزید نمود و گفت:

أما الحسين بن علي، فإن أهل العراق لن يدعوه حتى يخرجوه... فليست أشك في وثوبه، ثم يكفیکه الله بمن قتل أباه وجرح أخاه؛<sup>۵</sup>... مردم عراق حسین بن علی را دعوت می کنند تا همراه او قیام کنند... شکی ندارم که او با تو بیعت نمی کند و همان کسانی که پدر او را کشتند و برادرش را مجروح نمودند، - کنایه از اهل عراق است - برای از میان برداشتن او کافی هستند... .

خوارزمی می گوید: معاویه به فرزندش یزید چنین گفت:

أما الحسين بن علي، فأوه أوه يا يزيد! ماذا أقول لك فيه، فاحذر أن تتعرض له إلا بسبيل خير، وامدد له جبلا طويلاً... ولكن أرعد له وأبرق. وإياك والمكاشفة له في محاربة سيف أو منازعة بطعن رمح؛<sup>۶</sup>

با حسین بن علی با آرامش و وقار رفتار کن و به او مهلت بده... ولی او را بترسان و رعد و برقی به او نشان بده (!) و مبادا او را به قتل برسانی (!)

ابن سعد نیز در الطبقات الكبرى در این باره می نویسد:

معاویه در حال احتضار، یزید را خواست و به او وصیت هایی کرد و گفت:

انظر حسين بن علي بن فاطمة بنت رسول الله، فإنه أحب الناس إلى الناس، فصل رحمه وارفق به، يصلح لك أمره، فإن يك منه شيء فإني أرجو أن يكفیکه الله بمن قتل أباه وخذل أخاه؛<sup>۷</sup>

حسین فرزند علی و فاطمه ای است که دختر رسول خداست. او محبوب ترین مردم نزد آنان است. با او مدارا و همراهی کن، کار او در نهایت درست می شود و اگر از او حرکتی دیدی، مشکلی از جانب او تو را تهدید نمی کند. امیدوارم خدا به وسیله همان کسانی که پدر او را به قتل رساندند و برادرش را بی یاور و تنها گذاشتند، مسئله او را نیز کفایت کند (!)

با توجه به این وصیت دو مطلب به دست می آید که معاویه گفت:

۱. با حسین کاری نداشته باش؛

۲. اهل عراق او را دعوت می کنند و خود آنان او را به قتل می رسانند.

اکنون این دو مطلب را به نامه هایی باید افزود که اهل کوفه در زمان حیات معاویه به امام حسین علیه السلام ارسال کردند.

سوم. یزید در نخستین خطبه ای که در شام خواند، خبر از جنگی داد که به زودی با اهل عراق رخ می دهد و به واسطه عبیدالله بن زیاد پیروزی به دست می آید. ۸. البدایة والنهایة: ۱۶۱ / ۸.

۲. تاریخ طبری: ۲۳۸ / ۴.

۳. الکامل فی التاریخ: ۲۵۹ / ۳، نهایة الارب: ۳۶۵ / ۲۰.

۴. الفتوح: ۲۵۶ / ۴.

۵. شرح حال امام حسین علیه السلام در الطبقات الكبرى: ۵۵، تهذیب الکمال: ۴۱۴ / ۶، سیر اعلام النبلاء: ۱۹۸ / ۳، تاریخ الاسلام:

۲ / ۳۴۱، البدایة والنهایة: ۱۶۲ / ۸، الاخبار الطوال: ۲۲۷.

۶. مقتل الحسین علیه السلام: ۱ / ۱۷۴.

۷. تاریخ الاسلام: ۷ / ۵، تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۰۶.

۸. الفتح: ۵ / ۶.

### نامه یزید به ولید والی مدینه

نامه یزید به ولید والی مدینه

معاویه درگذشت و یزید بر تخت خلافت تکیه زد. وی نخست در نامه ای به ولید، والی مدینه این گونه نوشت: از عموم مردم برای من بیعت بگیر به خصوص از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی.

وی به پیوست این نامه، نامه و یادداشت کوچکی به اندازه گوش موش، به ولید ارسال می کند. آن یادداشت کوچک چه بوده است؟

مدارک و اختلاف نسخه آن‌ها پیرامون این نامه و یادداشت کوچک که سه گونه نقل شده است، به زودی بررسی خواهد شد.

ولید امام حسین علیه السلام را به نزد خود طلبید و برای یزید، تقاضای بیعت کرد. حضرت در پاسخ به او فرمود: مهلتی بده! تا من قدری فکر کنم.

ولید نیز به حضرت گفت:

انصرف علی اسم الله ۱

برو در پناه خدا، برو به سلامت.

امام حسین علیه السلام به سلامت از نزد ولید خارج شد.

ذهبی ضمن پرداختن به این قضیه علاوه بر این مطلب می افزاید:

فلم یشدد الولید... ۲

ولید به حضرت سخت نگرفت... (!)

مروان بی آن که جایگاه و سمتی رسمی داشته باشد، در آن محفل حضور داشت. وی به ولید می گوید: من به تو گفتم او را در

همین جا بکش (!) چرا انجام ندادی؟

به راستی آیا با این سخن مروان، سرّ عزل مروان و نصب ولید را نمی توان فهمید؟

مروان در ادامه افزود:

عصیتنی، لا والله لا یمکنک مثلها من نفسه أبداً

به خدا سوگند! دیگر دست تو به حسین نمی رسد و نمی توانی او را دست گیر کنی!

ولید در پاسخ گفت:

الویح لغيرك يا مروان! إنك اخترت لي التي فيها هلاك ديني ودنيای. والله ما أحب أن لي ما طلعت عليه الشمس وغربت عنه من

مال الدنيا وملكها وإنني قتلت حسيناً. سبحان الله! أقتل حسيناً إن قال: لا أبايع؟ والله إنني لأظن أن امرأاً يحاسب بدم الحسين خفيف

الميزان عندالله يوم القيامة ۳

این چه حرفی است که می زنی؟ کاری کنم که در آن هلاکت دنیوی و اخروی باشد (!) اگر تمام دنیا را به من بدهند تا این که

حسین را بکشم قبول نمی کنم (!) سبحان الله! حسین را بکشم فقط به این جهت که می گوید: بیعت نمی کنم، قاتل او در نزد خدا،

پرونده اش بی چیز است.

کسی گمان نکند که ولید دوست دار سیدالشهداء علیه السلام بوده است، نه، او طرح و نقشه را اجرا می‌کرده...! این مطلب را به زودی ثابت خواهیم کرد.

با توجه به آن چه بیان شد، معلوم می‌شود که برخورد ولید بن عتبه، با وصیت معاویه بر یزید در رویارویی با امام حسین علیه السلام و ابن زبیر هم آهنگی وجود داشت.

معاویه به یزید وصیت کرد: هر جا عبدالله بن زبیر را پیدا کردی، او را تکه تکه کن... ۴.

او درباره سیدالشهداء علیه السلام به مدارا وصیت کرد. پس این سفارش‌ها از روی محبت به امام حسین علیه السلام نبوده، بلکه این نقشه و برنامه است.

عبدالله بن زبیر شبانه و از بی راهه از مدینه به طرف مکه حرکت کرد. ولید بن عتبه لشکری در پی دست‌گیری او فرستاد. ولی وقتی خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، ولید گفت: الحمدلله! شیخ مفید رحمه الله علیه در این باره می‌نویسد:

وهی لیلۃ السبت ثلاث بقین من رجب سنه ستین من الهجرة، واشتغل الولید بن عتبه بمراسله ابن الزبیر فی البیعه لیزید وامتناعه علیهم... فخرج علیه السلام فی تلك اللیلۃ وهی لیلۃ الأحد لیومین بقیا من رجب متوجهاً إلی مکه... ۵.

سیدالشهداء علیه السلام در شب شنبه و سه روز به پایان ماه رجب در سال ۶۰ هجری در مدینه بودند که ولید بن عتبه مشغول بیعت گرفتن از فرزند زبیر بود... .

آن جناب در شب یک شنبه و دو روز به پایان رجب مانده به سوی مکه حرکت کردند... .

ولید مأمورانی را به منزل آن حضرت فرستاد تا ببینند آیا امام از مدینه خارج شده اند یا نه؟ آنان آمدند و آن حضرت را در منزل پیدا نکردند. در این هنگام ولید گفت:

الحمد لله الذی خرج ولم یبلتنی بدمه... ۵.

خدا را سپاس که او خارج شد و من دستم به خون او مبتلا نشد(!)

مهم‌ترین وجالب‌ترین نکته‌ای که در برخورد ولید با امام حسین علیه السلام به چشم می‌خورد، در روایت بلاذری وجود دارد. او می‌گوید:

بعد از آن که ولید، امام حسین علیه السلام را احضار کرد و به او گفت: «برو به سلامت»، به آن جناب رو کرد و گفت:

لو علمت ما یكون بعدنا لأحبتنا كما أبغضتنا ۶

اگر بدانی که بعد از این از دیگران چه خواهی دید، به همین اندازه که اکنون از ما بدت می‌آید، ما را دوست خواهی داشت. ۱. البدایة والنهایه: ۸ / ۱۴۷.

۲. سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۵۴۳.

۳. الارشاد: ۲ / ۳۳ - ۳۴، الفتوح: ۵ / ۱۴.

۴. تاریخ طبری: ۴ / ۲۳۸.

۵. الارشاد: ۲ / ۳۴.

۶. انساب الاشراف: ۳ / ۱۵۷.

### سفارش‌های معاویه به یزید

سفارش‌های معاویه به یزید در کتاب‌های شیعی

وصیت معاویه به یزید در کتاب‌های شیعه نیز وجود دارد.

شیخ صدوق رحمه الله علیه می‌گوید: فردی از امام صادق علیه السلام درباره شهادت سیدالشهداء علیه السلام پرسید؟ حضرت فرمودند: پدرم از پدرش این گونه نقل فرمود:

معاویه در حال احتضار بود که یزید را طلبید و او را نزد خود نشاند و به او این گونه سفارش کرد:

فرزندم! من گردن‌های سرکش را برای تو ذلیل کرده‌ام و سرزمین‌ها را برای مالکیت تو آماده نموده‌ام، ولی از سه نفر که در مقابل تو هستند، می‌ترسم و این سه تن در مقابل تو در دسرساز می‌شوند که عبارتند از: عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن زبیر و حسین بن علی.

عبدالله بن عمر، با تو همراه می‌شود و فقط رهایش نکن.

عبدالله بن زبیر را هر جا یافتی تکه تکه کن، حکایت او با تو مثل شیر و گله و مثال رویارویی او با تو مثل گرگ و سگ است. اما حسین را همان طور که می‌شناسی او از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره برده است و به ناچار با اهل عراق همراه می‌شود و به سوی آنان از مدینه خارج می‌شود و همان اهل عراق او را تنها می‌گذارند و از بین می‌برند. ۱. پس خلاصه وصیت معاویه این است که کاری با حسین نداشته باش، عبدالله بن زبیر را تکه تکه کن، با عبدالله بن عمر مدارا کن و با پول و یا با احترام و گفتن القاب و اوصاف او را بخر.

گفتنی است که بنا بر منابع معتبر آن گاه که عبدالله بن عمر سیدالشهداء علیه السلام را - به قول خودش - نصیحت کرد، به آن حضرت گفت:

لا تخرج! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ وَإِنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْهُ... ۲.

تو از روش جدت که آخرت را بر دنیا ترجیح داد، پیروی کن...

در طول تاریخ مواردی این چنینی فراوان بوده است. بعضی با چهره‌ای مقدس‌نما، موجب گمراهی و غلط‌اندازی شده‌اند؛ نباید با ظاهربینی فریب این افراد را خورد و باید واقعیت و حقیقت را یافت.

چنان که گذشت:

- دعوت مردم کوفه از سیدالشهداء علیه السلام در زمان خود معاویه... ۲.

- سیدالشهداء علیه السلام در جواب محمد بن حنفیه فرمود: این‌ها خون مرا خواهند ریخت... ۳.

- برخورد مسالمت‌آمیز ولید، والی مدینه با آن حضرت....

ناگفته پیداست که ولید هرگز فرد خوبی نبوده و با سیدالشهداء علیه السلام خوش رفتاری ننموده است. این باورهای غلط در طول تاریخ برای بعضی رخ داده است.

برای نمونه، وقتی مأمون امام رضا علیه السلام را مسموم کرد و خبر شهادت آن حضرت به او رسید، چنان در تشییع جنازه امام هشتم علیه السلام گریان و با سر و پای برهنه حرکت می‌کرد که بعد از گذشت قرن‌ها و حتی تا این زمان بعضی در قاتل بودن مأمون عباسی شک کرده‌اند (!)

شاهد بر این که برخورد ولید از روی نقشه قبلی صورت گرفته و هرگز مهر و محبتی در کار نبوده، این است که وقتی عبدالله بن زبیر از مدینه به مکه حرکت کرد، ولید عده‌ای را به فرمان دهی حبیب ذکوان و سی نفر اسب سوار در پی او فرستاد تا او را دست‌گیر کنند... ۴.

ولی آن گاه که خبر حرکت سیدالشهداء علیه السلام از مدینه به مکه را شنید، در مورد آن حضرت چنین عملی انجام نداد، بلکه گفت: «الحمد لله!».

آیا با تحقیق و بررسی می‌توان گفت که حکومت، ولید گوینده: «الحمد لله!» را مؤاخذه و سرزنش کرده باشد؟ اگر ولید فقط مأمور بوده که از حضرت بیعت بگیرد و یا این که سیدالشهداء علیه السلام را به قتل برساند، پس معنا ندارد که بعد از خروج آن حضرت از مدینه، بگوید: «الحمد لله» چرا که مأموریت مذکور اجرا نشده و باید او را سرزنش و مؤاخذه می‌کرده‌اند. اما هرگز این گونه نشده و درباره سرزنش و مجازات ولید به جهت این آزادی و اختیاری که به سیدالشهداء علیه السلام داده، هیچ نشانه‌ای نیافته‌ایم و اگر مؤاخذه‌ای نیز باشد، به جهت فرار عبدالله بن زبیر است که دستور داشته او را تکه تکه کند و نتوانسته است... .

گواه بر این مطلب این است که ولید بعد از خروج سیدالشهداء علیه السلام از مدینه، هنوز در دستگاه معاویه احترام و جایگاه داشته است. ذهبی می‌نویسد: ولید بن عتبّه در سال ۶۲ از طرف حکومت، امیر الحجاج بوده است. علاوه بر این، وقتی معاویه فرزند یزید، بعد از مرگ پدرش حکومت را قبول نکرد و او را به نوعی مسموم کردند، همین ولید بر جنازه معاویه نماز خواند... . پس او مؤاخذه نشد، چرا که دستور را اجرا کرده بود و حتی بعد از مرگ معاویه (فرزند یزید)، اهل شام از او خواستند که خلیفه شود، اما او حاضر نشد این پیش نهاد را بپذیرد. ۵.

کسی نگوید: ولید محبّ اهل بیت علیهم السلام بوده و به حضرت سیدالشهداء علیه السلام مهر و محبت داشته است، بلکه او مأمور بوده و دستور داشته که چنین رفتار کند. ۱. امالی شیخ صدوق رحمه الله: ۲۱۶.

۲. تاریخ الاسلام: ۸ / ۵.

۳. این جمله را سیدالشهداء علیه السلام در موارد مختلف و مکان‌های زیادی فرمودند و از نخستین ساعات حرکت از مدینه نقشه و برنامه را می‌دانستند... (البدایه والنهایه: ۸ / ۱۶۱).

۴. الاخبار الطوال: ۲۲۸ و مدارک دیگر.

۵. سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۵۳۴.

## ورود امام حسین به مکه

ورود امام حسین به مکه

بنا بر گفته شیخ مفید اعلی الله مقامه آن گاه که امام حسین علیه السلام به قصد مکه از مدینه حرکت کردند، این آیه را می‌خواندند:

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ) ۱

(موسی) در حالی از شهر خارج شد که ترس داشت و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای بود و گفت: پروردگارا! مرا از این گروه ستم‌گرهایی بخش.

سیدالشهداء علیه السلام در این سفر راه معمول مکه را در پیش گرفتند و اهل بیت آن حضرت به ایشان گفتند: اگر از راه غیر معمول وبی راه برویم - همان مسیری که ابن زبیر از آن جا رفت - چه بسا بهتر به هدف می‌رسیم.

حضرت در پاسخ فرمودند:

لا، واللّه لا أفارقه يقضى الله ما هو قاضٍ ۲

به خدا سوگند! غیر از این مسیر را نمی‌پیمایم و در برابر قضای الهی تسلیم هستیم.

حضرت در روز جمعه، سوم شعبان، وارد شهر مکه شدند و این آیه را تلاوت فرمودند:

(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ...) ۳

و آن گاه که به سوی مدین حرکت کرد گفت: امید است که پروردگرم مرا به راه راست هدایت نماید... .

توجه به این نکته اهمیت دارد که آن حضرت به عمره مفرده وارد مکه شدند و این مطلب با سند معتبر ثابت شده است.

در روایتی آمده است: از امام صادق علیه السلام درباره کسی که در ماه حج عمره، به جا آورد و بعد به دیار خودش برگردد، سؤال شد؟

حضرت فرمودند:

لا بأس وإن حج من عامه ذلك وأفرد الحج فليس عليه دم. وإن الحسين بن علي عليهما السلام خرج يوم التروية إلى العراق وكان معتمراً؛

اشکالی ندارد... و حسین بن علی علیهما السلام در روز ترویبه، در حالی که به عمره مُحرم بودند، از مکه به سوی عراق خارج شدند.

در روایتی دیگر آمده است: امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند:

قد اعتمر الحسين عليه السلام في ذى الحجة ثم راح يوم التروية إلى العراق والناس يروحون إلى منى، ولا بأس بالعمرة في ذى الحجة لمن لا يريد الحج؛

امام حسین علیه السلام در ذی حجه، مُحرم به عمره شدند، سپس روز ترویبه به سوی عراق حرکت کردند، در حالی که مردم به

سوی منا می رفتند و کسی که نمی خواهد حج به جا بیاورد، می تواند در ماه ذی حجه، مُحرم به احرام عمره مفرده شود.

بنابراین، سیدالشهداء علیه السلام به عمره مفرده وارد مکه شدند. این ورود معنا دارد و اگر بنا بود آن حضرت در مکه بمانند و حج

به جا بیاورند، دیگر عمره مفرده معنا نداشت.

پس از ابتدای ورود، آن حضرت به عمره مفرده وارد شدند، چرا که می دانستند قبل از اعمال حج باید مکه را ترک کنند.

شیخ مفید رحمه الله در این باره می افزاید:

وأقبل أهلها يختلفون إليه، ومن كان بها من المعتمرين وأهل الآفاق، وابن الزبير بها، قد لزم جانب البيت، وهو قائم يصلّي عندها

ويطوف، ويأتي الحسين عليه السلام فيمن يأتيه، فيأتيه اليومين المتوالين ويأتيه بين كل يومين مرة وهو أثقل خلق الله على ابن الزبير،

لأنه قد عرف أن أهل الحجاز لا يبايعونه مادام الحسين عليه السلام في البلد؛...

اهل مکه به آن حضرت روی آوردند و با ایشان رفت آمد داشتند و حتی مردم سرزمین های دیگر و کسانی که به قصد حج آمده

بودند به خدمت آن جناب شرف یاب می شدند.

حتی ابن زبیر که در خانه خدا اقامت داشت و همواره مشغول نماز و طواف بود به محضر آن حضرت شرف حضور پیدا می کرد و

گاهی هر روز، یا دو روز یک بار به محضر آن حضرت شرف یاب می شد.

وجود سیدالشهداء علیه السلام در مکه برای عبدالله بن زبیر خیلی سنگین بود، چرا که می دانست تا زمانی که آن امام بزرگوار در

آن سرزمین باشند، مردم حجاز به او روی نمی آورند و با او بیعت نمی کنند، چرا که او طالب ریاست و حکومت بود.

امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر درباره نکاتی گفت و گو کرده اند، ولی تاریخ نگاران درباره هدف ابن زبیر از مخالفت با

یزید می نویسند: چند نفر از بزرگان، کنار خانه خدا تصمیم گرفتند که یک یک وارد حجر اسماعیل شوند و بزرگ ترین و مهم

ترین حاجت خود را از خدا طلب کنند. وقتی نوبت به عبدالله بن زبیر رسید او گفت: خدایا! یگانه درخواست من آن است که به

خلافت برسیم.

چنان که پیداست، میان روش سیدالشهداء علیه السلام و عبدالله بن زبیر تفاوت بسیار است. ۱. سوره قصص: آیه ۲۱.

۲. الارشاد: ۲ / ۳۵.

۳. سوره قصص: آیه ۲۲.

۴. وسائل الشیعه: ۱۴ / ۳۱۱ باب ۷ از باب‌های عمره مفرده، حدیث ۱۹۲۸۵ و ۱۹۲۸۶.

۵. الارشاد: ۲ / ۳۶.

۶. وفیات الاعیان: ۲ / ۲۳۵.

### سیدالشهداء و رفتار والی مکه

سیدالشهداء و رفتار والی مکه

امام حسین علیه السلام وارد مکه شدند. والی این شهر عمرو بن سعید بن عاص اشدق بود. او فقط برای اجرای طرح و نقشه حکومت به خدمت سیدالشهداء علیه السلام رسید و پرسید: آقا! شما برای چه به مکه آمده اید؟ حضرت فرمودند:

عائذاً بالله وبهذا البيت؛

آمده ام تا به خانه خدا پناهنده شوم.

بنا بر تحقیق صورت گرفته، چیز دیگری بیش از این گفت و گو میان امام حسین علیه السلام و عمرو بن سعید وجود ندارد.

سرانجام امام حسین علیه السلام از مکه حرکت کردند و در همین زمان عمرو بن سعید به درخواست بعضی از بنی هاشم (عبدالله بن جعفر) به واسطه یحیی برادر خود امان نامه ای را به امام علیه السلام رساند که در آن نوشته بود: اگر شما در مکه بمانید، از طرف من به شما آسیبی نخواهد رسید.

زمانی که امام حسین علیه السلام به این نامه اعتنایی نکردند و به راه خود ادامه دادند، عمرو بن سعید نامه ای برای والی کوفه نوشت که حسین به کوفه می آید و اگر او را به قتل نرسانی، عاقبت خودت به خطر می افتد.

از آن چه بیان شد، این گونه می توان نتیجه گرفت:

- والی مدینه با کسی که بیعت نکرد، خوش رفتاری نمود...-

- والی مکه نیز با او به این کیفیت برخورد کرد...-

اکنون می پرسیم: چه نتایجی از این مطالب به دست می آید؟ در این میان، نامه ای از جانب یزید، به عبدالله بن عباس به شرح زیر رسید:

أما بعد، فإن ابن عمك حسيناً وعدو الله ابن الزبير إلتويا ببيعتي ولحقا بمكة مرصدين للفتنة، معرضين أنفسهما للهلكة. فأما ابن الزبير فإنه صريع الفناء وقتيل السيف غداً. وأما الحسين، فقد أحببت الأعداء إليك أهل البيت مما كان منه...-

و أنت زعيم أهل بيتك وسيد بلادك، فألقه فاردده عن السعي في الفتنة، فإن قبل منك وأتاب، فله عندى الأمان والكرامة الواسعة...-

اما بعد، نسبت به پسر عمویت حسین و هم چنین عبدالله بن زبیر - که دشمن خداست - این دو از بیعت من سرپیچی کرده اند و به مکه رفته اند و جان خود را در معرض هلاکت قرار داده اند، ابن زبیر را به زودی به قتل می رسانیم.

ولی حسین... باعث قطع رحم شده و تو بزرگ خاندانی، پس حسین را ملاقات کن و او را از این فتنه باز دار اگر پذیرفت، به هر کیفیتی که تو به او امان دادی، من آن امان نامه را می پذیرم.

ابن عباس در پاسخ نوشت:

فأما ابن الزبير، فرجل منقطع عتاً برأيه...-

وأمياً الحسين فإنه لما نزل مكة وترك حرم جدّه و منازل آبائه، سألته عن مقدمه، فأخبرني أن عمالك بالمدينة أسأوا إليه، وعجلوا عليه بالكلام الفاحش، فأقبل إلى حرم الله مستجيراً به...-



اما بعد، ابن زبیر مردی است که به ما هیچ ارتباطی ندارد... ولی حسین، شهر و دیار و منزل پدرانش را رها کرد و وقتی من علت این حرکت را از او پرسیدم، فرمود: مأموران و کارگزاران تو با او بدرفتاری کرده‌اند. به او جسارت نموده و احترامش را نگه نداشته‌اند و او به خانه خدا پناهنده شده است.

ابن عباس در ادامه برای یزید می‌نویسد:

فاتق الله في السر والعلانية...!

تقوای الهی را در آشکار و خفا پیشه کن...!

برای کسی چاه نکن! چه بسیار افرادی که برای دیگران چاه کردند و خود در آن چاه افتادند...!

ابن عباس نصیحت‌های دیگری نیز در این نامه به یزید می‌کند. ۱۲. تذکره الخواص: ۲۴۸.

۲. تذکره الخواص: ۲۳۷ - ۲۳۹.

### نگاهی به شخصیت عمرو بن سعید اشدق والی مکه

نگاهی به شخصیت عمرو بن سعید اشدق والی مکه

تاریخ نگاران درباره عمرو بن سعید می‌نویسند:

كان جباراً من جابرة بنی أمیه...!

او زورگویی از ستم پیشگان بنوامیه بوده است.

او از شجره نفرین شده است. ابن کثیر از احمد بن حنبل نقل می‌کند و می‌گوید: ابو هریره گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند:

لَيُوعَفَنَّ عَلَى مِنْبَرِي جَبَّارٌ مِنْ جَابِرَةَ بَنِي أُمَيَّةٍ حَتَّى يَسِيلَ رِعَافُهُ...!

بر منبر من زورگویی از ستم گران بنوامیه می‌نشیند که دچار خون دماغ می‌شود، به گونه‌ای که خون او بر منبر جاری می‌شود.

ابن کثیر می‌افزاید: شخصی که عمرو بن سعید بن عاص را دیده بود به من گفت که او بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله دچار خون دماغ شد. ۲.

اهل سنت، کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر عمرو بن سعید اشدق منطبق می‌کنند. از چنین فردی درباره سیدالشهداء علیه السلام فقط همین مطلب است که او از امام پرسید: برای چه آمده‌اید؟

حضرت فرمودند:

عائداً بالله وبهذا البيت...!

به خدا و به این خانه پناهنده شویم.

اما ملاحظه کنید که همین عمرو بن سعید اشدق درباره ابن زبیر چگونه موضع می‌گیرد؟

او می‌گوید: به خدا سوگند! او را دست گیر می‌کنیم و اگر داخل کعبه نیز شود، کعبه را بر سرش آتش می‌زنیم. هر کس می‌خواهد ناراحت شود! ۴!

عمرو بن سعید کسی است که بعدها اهل شام، او را خلیفه خواندند و با او بیعت کردند. چون عبدالملک بن مروان ریاست را برای خود می‌خواست، نقشه‌ای کشید و در ابتدا به عمرو بن سعید امان داد و بعد او را کشت. تا جایی که مورخان نوشته‌اند: او را به دست خودش ذبح کرد. ۵.

پس او نزد اهل شام آن قدر محبوبیت داشت که با او بیعت کردند. البته سرانجام عبدالملک بر او غلبه کرد و او را کشت.

- آری! همه این رفتارها و برخوردها، چه از والی مدینه، و چه از والی مکه، نقشه و برنامه از پیش تعیین شده بوده است. ۱. البدایة والنهایه: ۳۱۱ / ۸.
۲. همان.
۳. تذکره الخواص: ۲۴۸.
۴. تاریخ الاسلام: ۱۷۰ / ۴.
۵. سیر اعلام النبلاء: ۴۴۹ / ۳، تاریخ مدینه دمشق: ۴۶ / ۲۹.

### نامه های اهل کوفه و فرستادن حضرت مسلم

نامه های اهل کوفه و فرستادن حضرت مسلم  
 نامه ها هم چنان از اهل کوفه به امام حسین علیه السلام ارسال می شد. حتی عده ای برای دعوت سیدالشهداء علیه السلام به مکه آمدند. امام حسین علیه السلام با دیدن این اوضاع جناب مسلم علیه السلام را خواستند و به نمایندگی خود به کوفه فرستادند. ایشان حضرت مسلم علیه السلام را به تقوای الهی و مخفی کردن قضیه، سفارش کردند. ۱۱. الارشاد: ۲ / ۳۹.

### نقش نعمان، والی کوفه

نقش نعمان، والی کوفه  
 نعمان بن بشیر که والی بود، بعد از این که فهمید مسلم وارد کوفه شده و در خانه مختار ثقفی اقامت کرده، به منبر رفت و گفت: از جدایی و دو دسته ای بپرهیزید چرا که در فتنه ها، بزرگ مردان هلاک و خونشان ریخته می شود، اموال غصب می گردد...  
 با دقت و اندیشه در این گفته ها، چنین به دست می آید که حرکات و رفتارهای والیان بر اساس نقشه قبلی بوده و از همین جا سرچشمه می گیرد.  
 نعمان در ادامه می افزاید: کسانی که با من کاری نداشته باشند، من نیز با آنان کاری ندارم و آنانی که با من سرجنگ نداشته باشند، من نیز با آنان جنگ نمی کنم... من کسی را بی دلیل دست گیر نمی کنم.

ولا آخذ بالقرف ولا الظننه ولا التهمه

من به گمان های بیهوده و تهمت ها قضاوت نمی کنم.

این سخن نعمان است، اما چنان که خواهد آمد، یزید در نامه به ابن زیاد دستور داده که حتی افراد را با حدس و گمان نیز دست گیر کند و به تأکید امر کرده که:

خذ بالتهمه والظنه.

با تهمت و گمان، افراد را دست گیر کن.

نعمان در ادامه می گوید: اگر شما در مقابل من ایستادگی کنید، بیعت بشکنید و قیام کنید، با شمشیرم چنان ضربه ای به شما وارد می کنم... حتی اگر یآوری نداشته باشم. ۱.

اکنون در معانی این سخنان بیندیشید. معنای سخنان نعمان به تعبیر امروز چراغ سبز نشان دادن است. با اندیشه در این مسائل برمی آید که عکس العمل نعمان باعث شد اصحاب و یاران حضرت مسلم علیه السلام احساس امنیت کنند و در نهایت، قضیه جناب مسلم علیه السلام و هدفی که ایشان برای آن فرستاده شده بود، آشکار شود.

پس از آشکار شدن قضیه حضرت مسلم، مزدوران حکومت در کوفه به یزید نامه ای نوشتند که از جمله این افراد عبدالله بن مسلم

بن ربیعہ حضر میاست. وی که از وفاداران و سوگندخورده‌های بنی امیه بود، به یزید نوشت:

أما بعد، فإنّ مسلم بن عقيل قد قدم الكوفة، فبايعته الشيعة للحسين بن علي، فإن يك لك في الكوفة حاجة، فابعث إليها رجلاً قوياً، ينقذ أمرک ويعمل مثل عملک في عدوك، فإنّ النعمان بن بشير رجلٌ ضعيفٌ أو هو يتضعف؛<sup>۲</sup>

مسلم بن عقیل وارد کوفه شده و پیروان حسین بن علی با او بیعت کرده اند. اگر کوفه را می خواهی، فردی را که لیاقت داشته باشد و بتواند فرمان های تو را اجرا کند، به آن جا بفرست و همانا نعمان مردی ناتوان است، یا خود را به ناتوانی می زند. عماره بن عقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز مثل همین نامه را برای یزید فرستادند. یاران حضرت مسلم علیه السلام در چنین موقعیتی احساس امنیت کردند و به تعبیری، سادگی به خرج دادند و شروع به جمع آوری پول و اسلحه نمودند و مسئول این کار مسلم بن عوسجه بود. در این هنگام، مسئله حضرت مسلم علیه السلام و هدف از آمدنش به کوفه آشکار شد. البته خلاف دستوری اتفاق افتاد که از امام حسین علیه السلام درباره حضرت مسلم علیه السلام بر پنهان کردن امر فرموده بود. ناگفته نماند که جناب مسلم علیه السلام خلاف دستور (العیاذ باللّٰه) عمل نکرده است بلکه دسیسه های دشمن و بعضی از اشتباهات پیروان و یاران حضرت مسلم علیه السلام، موجب آشکار شدن مطلب شده است. آیا سخنان و رفتارهای نعمان طبیعی بوده است؟ نعمان مأموریت داشته که این گونه رفتار کند و سخن گوید؛ چرا که همین نعمان بعد از عزل از ولایت بر کوفه و نصب عبیداللّه بن زیاد با کمال سلامت به شهر شام بازگشت. جالب این که معاویه خود حکم ابن زیاد را برای سرپرستی شهر کوفه و بصره، با خط خود نوشته و آن را به سرجون سپرده بود که چند ماه بعد از مرگ معاویه آن نامه فاش شد. آری، معاویه با دست خود این حکم را نوشته است. ۱. الاخبار الطوال: ۲۳۱، الفتوح: ۵ / ۵۷، البدایة والنهایة: ۸ / ۱۵۲. متن خطبه نعمان بن بشیر چنین است:

«فاتقوا الله - عباد الله - ولا تسارعوا إلى الفتنة والفرقة، فإنّ فيها يهلك الرجال وتسفك الدماء، وتغتصب الأموال، إنّي لا أقاتل من لا يقاتلني، ولا آتی علی من لم یأت علی، ولا أئبه نائمکم، ولا أتحزّش بکم، ولا آخذ بالقرف ولا الظنة ولا التهمة، ولكنکم إن أبدیتم صفحتکم لی... لأضربنکم بسیفی...».

۲. همان.

## چکیده و نتیجه

### چکیده و نتیجه

با عنایت به آن چه طرح و بررسی شد چکیده و نتیجه این تحقیق چنین شد:

یکم. شهادت سیدالشهداء سلام الله علیه به معاویه و به خلفای بالاتر از او (الأعلى فالأعلى) منسوب می شود زیرا همان خلفا باعث به سر کار آمدن یزید شدند.

دوم. بنا بر جست و جوها و تحقیقات انجام شده، معاویه خود اصل نقشه شهادت سیدالشهداء علیه السلام را در عراق تنظیم کرده و یزید مجری این طرح بوده است.

این نتیجه، از مجموعه مسائلی به دست می آید که عبارتند از:

۱. معاویه بنا بر روایت شیعه و سنی وصیت کرده که «ارعد وأبرق له؛...حسین را بترسان اما هرگز به او آسیبی نرسان و هر جا که خواست، برود».

۲. قاتلان پدرش و خیانت کارانی که برادرش را تنها گذاشته‌اند، او را به عراق دعوت خواهند کرد؛
۳. نامه‌های کسانی که حضرت را به کوفه برای بنیان‌گذاری حکومتی جدید فرا خوانده بودند، در زمان حیات معاویه به مدینه رسید و حکومت به هیچ‌یک از آن‌ها نگاران، تعرض و دشمنی نکرده است؛
۴. برکناری مروان والی مدینه، چرا که مروان همیشه در فکر قتل امام علیه السلام بوده است؛
۵. برخوردارهای والیان مدینه و مکه.
- به رغم این که هر کدام از این والیان از شجره خبیثه بنو امیه هستند، ولی با سیدالشهداء علیه السلام برخورد سختی نکرده‌اند. در حالی که گفتیم، مروان به ولیداصرار کرد که هم اکنون حسین را به قتل برسان و ولید به حضرت گفت: در امان خدا، بفرمایید(!) و وقتی خبر رفتن حضرت از مدینه به او رسید، گفت: «الحمد لله!».
- هیچ نوشته و مدرکی وجود ندارد که بنا بر آن بتوان گفت والی مدینه برخورد سختی با حضرت کرده است.
- چرا این والیان با امام حسین علیه السلام برخورد سخت و خشنی نداشته‌اند؟ آیا رفتار این افراد حکومتی، با اهل بیت علیهم السلام خوب بوده و دوست دار ایشان بوده‌اند؟ هرگز!
- کسی که این توهم در ذهنش خطور کند و به این پندار برسد، سخت در اشتباه است. خوبی والیان مدینه و مکه پنداری غلط بیش نیست و دوست دار خواندن آنان، غلطی بزرگ‌تر است.
۶. سخنان خود سیدالشهداء علیه السلام و هم چنین سخن آن حضرت به ابن عباس در مکه؛...
۷. جوابیه ابن عباس در پاسخ نامه یزید؛...
۸. زمانی که امام حسین علیه السلام جناب مسلم علیه السلام را به کوفه فرستادند، فرمودند: «خداوند تو و مرا از شهیدان قرار دهد؛»
۹. یزید در اولین سخنرانی خود بعد از رسیدن به قدرت، خبر از جنگی داد که در عراق رخ می‌دهد و به واسطه عیدالله ابن زیاد پیروزی به دست می‌آید.
- آری، خود امام حسین علیه السلام می‌دانستند که در عراق به شهادت می‌رسند. یزید علیه اللعنه نیز می‌دانست... .
- اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مانند ابن عباس و دیگران، حضرت ام سلمه رضی الله عنها و دیگر ازواج رسول خدا و دیگر مردم نیز از جریان شهادت آن حضرت در عراق خبر داشتند تا جایی که برخی از زنانی که در خانه‌ها بودند، از این حادثه خبر داشتند؛ چرا که شهادت آن امام بزرگوار در عراق، مطلبی آشکار بوده و عموم مردم می‌دانستند.
- اگر کسی بگوید: آن حضرت از آن حادثه آگاهی نداشتند یا نادان است و یا بیمار... .
- سوم. اگر امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می‌کردند، هرگز آسیبی به ایشان نمی‌رسید.
- همین مطلب در نامه یزید به ابن عباس، مبنی بر این که «حسین را از قصدی که دارد، باز گردان!» به خوبی مشخص است. با وجود آن که درباره ابن زبیر تصمیم گرفتند که او را قطعه قطعه کنند و به قتل برسانند.
- امام حسین علیه السلام همیشه دو مطلب را می‌فرمودند:
۱. بیعت نخواهم کرد؛
۲. می‌دانم اینان مرا به قتل می‌رسانند و نمی‌خواهم در مکه کشته شوم. ۱. ر.ک: صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲ از همین کتاب.

## بخش دوم: نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا

### معاویه و حکم امارت ابن زیاد

بخش دوم نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا معاویه و حکم امارت ابن زیاد  
وضع شهر کوفه آشفته شد، به گونه‌ای که آن شهر در معرض از دست رفتن بود. در این هنگام یزید به سرجون نصرانی که مشاور  
و محرم اسرار پدرش معاویه بود، مراجعه کرد و با او مشورتی نمود.

سرجون به یزید گفت: اگر هم اکنون پدر تو زنده شود و به تو امری کند، آیا اطاعت می‌کنی؟  
گفت: آری!

سرجون بی درنگ، حکم ولایت و سرپرستی عبیدالله بن زیاد را بر کوفه بیرون آورد. مفاد حکم چنین بود: عبیدالله بن زیاد با حفظ  
سمت قبلی که ولایت بصره است، به ولایت کوفه نیز منصوب می‌گردد.

معاویه این حکم را به خط خود نوشته و به سرجون سپرده بود تا در وقت مناسب آن را به یزید ارائه کند. ۱.  
آن چه مهم به نظر می‌رسد، از این تاریخ به بعد است. از این مرحله به بعد، امر به قتل سیدالشهداء علیه السلام صورت می‌پذیرد و  
از اولین نامه‌ای که یزید به همراه حکم سرپرستی شهر کوفه (نامه پدرش) برای عبیدالله فرستاد، نقش یزید شروع می‌شود.  
یزید در این نامه نخستین دستور رسمی بر قتل سیدالشهداء علیه السلام را خطاب به عبیدالله، صادر کرده است.

نامه یزید به ولید بن عتبه، والی مدینه پیرامون سیدالشهداء علیه السلام در نزد تاریخ نگاران به سه صورت آمده است:  
یعقوبی (در گذشته ۲۹۲) و جمعی دیگر چنین می‌نگارند: یزید دستور داد اگر حسین بن علی علیهما السلام بیعت نکرد، او را به  
قتل برسان. وی در نامه‌ای این گونه نوشت:

إذا أتاك كتابي هذا، فأحضر الحسين بن علي وعبدالله بن الزبير فخذهما بالبيعة لي، فإن امتنعا فاضرب أعناقهما وابعث إلي  
برؤوسهما،... ۲.

ابن اعثم کوفی (در گذشته ۳۴۱) در تاریخ خود می‌نویسد:

یزید در نامه‌ای به ولید بن عتبه نوشت:

... وقد كان عهد إلي عهداً وجعلني له خليفة من بعده، وأوصاني أن آخذ آل أبي تراب بآل أبي سفیان... .

... پدرم مرا ولی عهد خود قرار داد و وصیت کرد انتقام آل ابوسفیان را از آل ابی تراب بگیرم... .

از آن روی گفته‌اند «انتقام» که امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ‌های صدر اسلام یعنی بدر و غیر آن، بزرگانی از آل ابی  
سفیان را به قتل رسانده بودند. حال می‌بایست یزید انتقام بگیرد(!)

ابن اعثم می‌افزاید: آن گاه یزید همراه این نامه، کاغذ کوچکی به اندازه گوش موش پیوست کرد که در آن نوشته شده بود:

أما بعد، فخذ الحسين بن علي وعبدالرحمان بن أبي بكر وعبدالله بن الزبير وعبدالله بن عمر بن الخطاب أخذاً عنيفاً ليست فيه رخصة،  
فمن أبي عليك منهم فاضرب عنقه وابعث إلي برأسه ۳.

بی درنگ حسین بن علی، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر را احضار کن و هیچ فرصتی به آنان نده! اگر  
با تو در بیعت با من کوتاهی کردند، گردنشان را بزن و سرهایشان را برای من بفرست!

بر این عبارت ابن اعثم، چنین خرده گرفته‌اند که در آن زمانی که نامه یزید به دست ولید رسید، عبدالرحمان بن ابی بکر زنده نبوده  
و از طرفی عبدالله بن عمر قبل از آن تاریخ با یزید بیعت کرده بود.

بنا بر نقلی که از صحیح بخاری گذشت، عبدالله بن عمر صد هزار درهم پول گرفت و با یزید بیعت کرد.

این گونه اشتباهات در تاریخ موجود است و فرد محقق و پژوهنده با فکر و دقت در عبارت‌های مختلف تاریخی به این اشتباهات  
پی می‌برد.

اما طبری در این زمینه می‌نویسد: وقتی یزید روی کار آمد هیچ غم و مشکلی نداشت، مگر از جانب کسی که از بیعت او سر باز

زده بود و در زمان پدرش معاویه، دست بیعت به یزید نداده بود.

وی در ادامه می‌افزاید:

... ثم کتب إليه فی صحیفه کأنها أذن فارهة: «أما بعد، فخذ حسیناً و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن الزبیر بالبیعة أخذاً شدیداً لیست فیه رخصة حتی یبایعوا. والسلام» ۴

یزید نامه ای به ولید نوشت و به همراه آن، نامه کوچکی پیوست کرد در آن چنین آمده بود:

از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بی درنگ بیعت بگیر و هیچ فرصتی به آن‌ها نده تا این که بیعت کنند.

چنان که گذشت، در نقل طبری سخن از جدا کردن سرها و فرستادن آن‌ها به یزید به میان نیامده است.

خوارزمی (در گذشته ۵۶۸) نیز در مقتل الحسین علیه السلام به این موضوع پرداخته و می‌نویسد: یزید در نامه ای به ولید بن عتبّه نوشت:

... پدرم به من سفارش کرده که از آل ابوتراب برحذر باشم... ای ولید! همان طور که می‌دانی خداوند متعال انتقام عثمان بن عفان

مظلوم را به واسطه فرزندان ابوسفیان از آل ابوتراب خواهد گرفت... ۵.

با نگاه به عبارتی که ابن اعثم نقل کرده، تنها به انتقام آل ابوسفیان از خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته، ولی این عبارت

به مظلومیت عثمان و انتقام او نیز اشاره کرده است.

چرا میان این عبارت‌ها چنین تفاوت وجود دارد؟ چون آنان ناگزیرند بهانه انتقام عثمان را نیز مطرح کنند چرا که معاویه با همین

بهانه به ریاست رسید.

مطلبی نقل کرده اند که بر این مسئله گواه است، وقتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام،

معاویه وارد مدینه منوره شد، به او خبر دادند که دختر عثمان گریه و زاری به راه انداخته است. معاویه به خانه عثمان رفت و با آن

دختر ملاقات کرد و پرسید: چرا ناراحتی؟

گفت: من به یاد پدرم افتاده‌ام و از تو که هم اکنون به ریاست رسیده‌ای، تقاضا می‌کنم انتقام خون پدرم را بگیری.

علمای اهل سنت به طور صریح نوشته‌اند که معاویه در پاسخ دختر عثمان گفت: این حرف‌ها یعنی چه؟ ما می‌خواستیم به ریاست

برسیم (!) الآن هم شما را از جهت مادی به خوبی تأمین کرده‌ایم و از تو می‌خواهم دیگر از این سخنان نگویی (!) ۶

بنابراین، قتل عثمان بهانه‌ای بیش نبوده و تنها انگیزه، ریاست بوده است.

خوارزمی در ادامه می‌نویسد: نامه ای کوچک به پیوست آن نامه به سوی ولید ارسال شد. در آن نامه نوشته بوده است:

أما بعد، فخذ الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن الزبیر بالبیعة أخذاً عنیفاً لیست فیه رخصة، فمن أبی

علیک منهم فاضرب عنقه و ابعث إلی برأسه، والسلام» ۷

از حسین، عبدالله بن عمر، عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعتی سخت و محکم بگیر و هیچ فرصتی به آن‌ها نده و اگر

خودداری کردند گردنشان را بزن و سرشان را بفرست.

تشویش و اشتباه در این عبارت نیز وجود دارد، ولی در متن، دستور به قتل آمده است.

ابن سعد (در گذشته ۲۳۰) در الطبقات الکبری نیز به این موضوع می‌پردازد و می‌نویسد:

لمّا حضر معاویة دعا یزید فأوصاه بما أوصاه وقال: أنظر حسین بن علی ابن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله، فإنه أحبّ

الناس إلی الناس، فصل رحمه و ارفق به، یصلح لک أمره، فإن یک منه شیء فإنی أرجو أن یکفیکه الله بمن قتل أباه و خذل أخاه... .

هنگامی که مرگ معاویه نزدیک شد، یزید را به نزد خود طلبید و آن چه می‌بایست به او وصیت کند، وصیت نمود و گفت: حسین

محبوب‌ترین مردم نزد مردم است، به او کاری نداشته باش و با او صله رحم و مدارا کن! امید است خدا تو را به واسطه همان

مردمی که پدر او را به قتل رسانده و برادرش را تنها و بی‌یاور گذاشتند، کفایت کند... .

وی در ادامه می‌نویسد: معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ مرد و مردم با یزید بیعت کردند. یزید نامه‌ای به ولید بن عتبۀ بن ابوسفیان والی مدینه نوشت:

ادع الناس فبايعهم، وابدأ بوجوه قريش، وليكن أول من تبدأ به الحسين بن علي، فإن أمير المؤمنين (معاوية) عهد إلي في أمره بالرفق به واستصلاحه؛<sup>۸</sup>

مردم را به بیعت با من دعوت کن و در این کار از بزرگان قریش شروع کن، ولی قبل از همگان، از حسین بن علی بیعت بگیر، پدرم امیرالمؤمنین (معاویه) به من سفارش نموده که با حسین با ملایمت و آرامش برخورد کنم.

بلاذری مانند دیگر مورخان به این ویژگی‌ها نپرداخته است. بلاذری در این زمینه می‌نویسد:

كتب يزید إلى عامله الوليد في أخذ البيعة على الحسين وعبدالله بن عمر وعبدالله بن الزبير. فدافع الحسين بالبيعة، ثم شخص إلى مكة؛<sup>۹</sup>

یزید به ولید نامه نوشت تا از حسین بیعت بگیرد... ولی حسین از بیعت روی برگرداند و به مکه حرکت کرد.

ابن عساکر نیز نظیر عبارت ابن سعد در تاریخ مدینه دمشق را نقل می‌کند و می‌نویسد:

فكتب يزید مع عبدالله بن عمرو... أن ادع الناس فبايعهم، وابدء بوجوه قريش، وليكن أول من تبدأ به الحسين بن علي بن أبي طالب؛

فإن أمير المؤمنين (معاوية) عهد إلي في أمره بالرفق به واستصلاحه. ۱۰

تاریخ نگاران بزرگی هم چون حافظ ابو الحجاج مزّی ۱۱ و عدّه‌ای دیگر، نقل کرده‌اند که یزید در نامه‌ای به ولید نوشت:

... فإن أمير المؤمنين (معاوية) عهد إلي في أمره بالرفق به واستصلاحه؛

... پدرم به من سفارش کرده با حسین با آرامی برخورد کنم.

ذهبی این مطلب را با خصوصیات بیشتری نقل می‌کند و می‌نویسد:

یزید در نامه‌ای به ولید نوشت:

أن ادع الناس وبايعهم وابدء بالوجوه وارفق بالحسين.

از مردم و شخصیت‌های بزرگ برای من بیعت بگیر و با حسین مدارا کن.

ولید شبانه آن حضرت و ابن زبیر را احضار کرد.

آن دو گفتند:

نصبح وننظر فيما يعمل الناس.

تا بامدادان به ما مهلت بده، در این موضوع فکر کنیم.

سپس آن دو از مدینه خارج شدند.

ذهبی می‌نویسد:

وقد كان الوليد أغلظ للحسين، فثمة حسين وأخذ بعمامته فنزعها. فقال الوليد: إن هَجْنَا بهذا إلا أسداً.

این در حالی بود که حسین، ولید را مورد شتم قرار داد و عمامه او را از سرش کشید. ولید گفت: ما تحریک کردیم در حالی که

نمی‌دانستیم شیری را تهییج می‌کنیم.

سپس مروان به ولید گفت: او را به قتل برسان!

ولید پاسخ داد:

إنّ هذا لدّم مصون. ۱۲

این خونی است که دستور دارم از آن محافظت کنم.

نکته مهم در این نقل، نوع برخورد ولید است. با تأمیل در رفتار ولید با امام حسین علیه السلام و از طرفی، اندیشه درباره سخن مروان، روشن می‌شود که اگر مروان در آن زمان که والی مدینه بود حضرت را به قتل می‌رساند، چه مشکلات فراوانی دامن‌گیر حکومت یزید می‌شد. از این رو، به سرّ عزل مروان از حکومت مدینه پی می‌بریم.

هرگز اهل سنت این حقایق را به صراحت برملا نمی‌کنند و در تاریخ نمی‌نویسند؛ بایستی این امور را از تاریخ استخراج کرد. آری، مروان باید عزل می‌شد که اگر والی بود و فکرش را اجرا می‌کرد، بنا بر دستور و برنامه و نقشه پیش نرفته بود. ابوالفداء تاریخ نگار دیگر در کتاب المختصر فی اخبار بنی البشر که از منابع تاریخی است، این واقعه تاریخی را به گونه دیگر نقل می‌کند. او به نامه یا قتل و شدت گرفتن و مدارا کردن نمی‌پردازد، بلکه می‌نویسد:

... أرسل إلى عامله بالمدينة بإلزام الحسين وعبدالله بن الزبير وابن عمر بالبيعة. ۱۳

اینان گروه‌هایی از تاریخ نگاران بودند که به سه کیفیت به نقل این مسئله تاریخی پرداخته‌اند.

عبارات مورّخانی که دستور به قتل امام حسین علیه السلام را نقل می‌کنند، گوناگون است. از طرفی آن چه مسلم است، تاریخ نویسان سنی - از ابن سعد به بعد - در نقلشان هیچ خبری از دستور به قتل سیدالشهداء علیه السلام در نامه یزید به ولید، وجود ندارد. چرا؟

چون در آن هنگام، دستور قتل صادر نشده بود؛ از این رو، بنا بر تحقیقات انجام شده، دستور کشتن آن حضرت از زمان نوشتن نامه یزید به ابن زیاد آغاز شده و قبل از این فرمان، حکومت یزید چنین دستوری صادر نکرده است؛ زیرا سیاست حکومت بنوأمیه در رفتار با سیدالشهداء علیه السلام از جهت مکانی متفاوت بود.

به عبارت دیگر، سیاست آنان در داخل حجاز با سیاستشان بیرون از حجاز (عراق) متفاوت بود. به همین جهت، آنان بنا بر این سیاست همین مقدار تلاش می‌کردند تا آن حضرت از سرزمین حجاز خارج شوند و برخورد والی مدینه و نیز والی مکه بنا بر همین سیاست بوده است. آن گاه که حضرت خارج شدند، سیاست نیز تغییر کرد. اولین شاهد بر این مطلب، نامه‌ای است که یزید به ابن زیاد نوشته است.

یزید در این نامه به ابن زیاد این گونه نوشت:

... قد بلغني أنّ أهل الكوفة قد كتبوا إلى الحسين في القدوم عليهم وأنه قد خرج من مكة متوجّهاً نحوهم وقد بلی به بلدك من بين

البلدان وأيامك من بين الأيام، فإن قتلته وإلا رجعت إلى نسبك وإلى أبيك عبيد، فاحذر أن يفوتك؛ ۱۴

به من خبر رسیده که اهل کوفه حسین را به شهرشان دعوت کرده‌اند و او نیز از مکه به قصد اجابت دعوت آنان حرکت کرده است. زمان ولایت تو بر کوفه زمان امتحان توست، اگر او را کشتی که هیچ و گرنه اعلام می‌کنم که تو پدر و مادر درستی نداری و نسبت تو را به پدرت عبید برمی‌گردانم و می‌گویم خودت و پدرت زیاد بن ابیه از آل قریش نیستید و نسب سابق تو را که ولد الزنا هستی، به گوش همگان می‌رسانم. پس مبادا حسین، جان سالم به در برد.

یزید در این نامه بر نقطه ضعف عبیدالله دست می‌گذارد؛ چرا که این فرد در جامعه آن روز به واسطه نسبتی که به ابوسفیان پیدا کرده بود، شرافت و عزّتی در نزد مردم به دست آورده بود. اگر چه قبیله‌ای که به آن منسوب شده بود، همان شجره خبیثه بود، ولی سرانجام در آن زمان بنوأمیه عنوان و سمتی معروف بودند و هر چه بود، عبیدالله را از ولد زنا بودن درمی‌آورد.

بلاذری در این باره می‌نویسد: یزید در نامه‌اش به ابن زیاد نوشت:

... بلغني مسير حسين إلى الكوفة وقد ابتلى به زمانك من بين الأزمان، وبلدك من بين البلدان، وابتليت به من بين العمال، وعندها

تعتق أو تعاود عبداً كما يعتبد العبيد؛ ۱۵



... خبر حرکت حسین به کوفه به من رسیده است، در بین والیان، تو گرفتار امتحان شده‌ای. اگر حسین را کشتی، آقا، آزاده و شخصیتی محترم هستی و گرنه بر می‌گردد به همان نسب بی‌ارزش، گم نام، ولدالزنا و...  
طبرانی به سند خود روایت کرده می‌نویسد:

یزید در نامه‌ای به ابن زیاد نوشت: ... اگر حسین را نکشی به نسب سابق خود برخواهی گشت. از این رو، عبیدالله بن زیاد، حسین علیه السلام را به قتل رساند و سر مبارک آن جناب را برای یزید فرستاد. وقتی یزید سر آن حضرت را دید، آن اشعار کفرآمیز را خواند. ۱۶

گفتنی است که آلوسی و علمای دیگری بر اساس همین اشعار به کفر یزید حکم می‌کنند که در آینده به طور کامل این مورد را بررسی خواهیم کرد.

اعلام رسمی قتل سیدالشهداء علیه السلام و برنامه به شهادت رساندن آن حضرت از این جا شروع می‌شود و قبل از این به مدارا و برخورد با آرامش دستور داده می‌شد.

همیشگی با تصریح به صحت سند این نامه روایت می‌کند، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ابوالفرج ابن جوزی حنبلی در الرد علی المتعصب العنید، سیوطی در تاریخ الخلفاء... همه و همه می‌نویسند: یزید در نامه اش به ابن زیاد دستور داد که حسین را به قتل برسان. ۱۷

بنابراین، پیروان ابن تیمیّه و احتیاط‌ورزانی که درباره لعن یزید تقدّس می‌ورزند، باید بدانند که یزید امام حسین علیه السلام را کشته است.

چگونه غزالی در احیاء علوم الدین درباره قاتل بودن یزید تردید کرده، احتیاط و تقدّس ورزیده و به خود اجازه نداده که یزید را لعن کند، در حالی که دانشمندان پیش از او و عالمان پس از او، همه نوشته‌اند که یزید در نامه اش به ابن زیاد دستور قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده است؟ به راستی، با این حال باز هم باید احتیاط کرد و لعن او را جایز ندانست؟ ۱. به زودی مدارک این حکم را ارائه خواهیم کرد.

۲. تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۴۱.

۳. الفتوح: ۳ / ۹.

۴. تاریخ طبری: ۵ / ۳۳۸.

۵. مقتل الحسین علیه السلام: ۱ / ۱۸۰.

۶. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۵۹ / ۱۵۴، العقد الفرید: ۱۰۷۸، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۴۱.

۷. مقتل الحسین علیه السلام: ۱ / ۱۸۰.

۸. الطبقات الکبری شرح حال امام حسین علیه السلام: ۵۵.

۹. انساب الاشراف (شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام): ۱۵۹ ح ۱۶۶.

۱۰. تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۰۶ و ۲۰۷.

۱۱. تهذیب الکمال: ۶ / ۴۱۴.

۱۲. سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۹۵.

۱۳. المختصر فی اخبار بنی البشر: ۱ / ۱۸۹.

۱۴. تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۴۱.

۱۵. انساب الاشراف: ۳ / ۱۶۰.

۱۶. المعجم الكبير: ۳ / ۱۱۵ و ۱۱۶، حدیث ۲۸۴۶.

۱۷. ر.ک: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۹، تاریخ مدینه دمشق، شرح حال امام حسین علیه السلام، حدیث ۲۵۹ - ۲۶۰، سیر اعلام النبلاء: ۹ / ۱۳۹، الرد علی المتعصب العنید: ۴۹، تاریخ الخلفاء: ۲۰۷.

### نامه ابن عباس به یزید

نامه ابن عباس به یزید

شاهد دیگر آن که وقتی سیدالشهداء علیه السلام از مکه خارج شدند، ابن زبیر در مکه آسوده شد و اعلام خلافت کرد و مشغول بیعت گرفتن از مردم شد. اما ابن عباس و شخصیت‌های دیگر با او بیعت نکردند.

چون یزید از این ماجرا آگاه شد، در نامه‌ای از ابن عباس به جهت بیعت نکردنش با ابن زبیر تشکر کرد و نوشت: ... ابن عباس! تو با بیعت نکردنت رابطه خودت را با من حفظ کردی و خدا پاداش کسانی را که صله رحم می‌کنند، به تو بدهد و ما این لطف تو را فراموش نمی‌کنیم و به زودی محبت تو را جبران خواهیم کرد.

یزید در ادامه نامه نوشت: از تو می‌خواهم حقیقت را به دیگر مردم بگویی و نگذاری که با ابن زبیر بیعت کنند چرا که تو نزد مردم فردی مورد قبول هستی و از تو می‌پذیرند.

ابن عباس پاسخ ارزش مندی به نامه یزید داد. وی در پاسخ او نوشت:

أمرًا بعد، فقد جاءني كتابك، فأمرًا تركي بيعة ابن الزبير فولله ما أرجو بذلك برك ولا حمدك، ولكن الله بالمدى أنوي عليهم. وزعمت أنك لست بناس بري، فاحبس أيها الإنسان! برك عني فأني حابس عنك بري.

وسألت أن أحب الناس إليك... كيف؟ وقد قتلت حسيناً وفتيان عبدالمطلب مصابيح الهدى ونجوم الأعلام... فما أنسى من الأشياء فلست بناس أطرادك حسيناً من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حرم الله، وتسيرك الخيول إليه، فمازلت بذلك حتى أشخصته إلى العراق، فخرج خائف يترقب، فنزلت به خيلك عداوةً منك لله ولرسوله ولأهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً... فاغتنمتم قلّة أنصاره واستئصال أهل بيته وتعاونتم عليه كأنكم قتلتم أهل بيت من الشرك والكفر... .

وقد قتلت ولد أبي وسيفك يقطر من دمي، وأنت أحد ثاري،...۱

ای یزید!... این که من با ابن زبیر بیعت نکرده‌ام، به خدا سوگند! به جهت محبت به تو نبوده است و خداوند به نیت من آگاه است تو دست نگه دار و به من خوبی نکن! چرا که از من خوبی نخواهی دید.

چگونه من از تو حمایت کنم؟ تو حسین علیه السلام و فرزندان خاندان عبدالمطلب را که چراغ‌های هدایت و ستارگان دانش بودند، به قتل رسانده‌ای و همه اینان در عراق به دستور تو به قتل رسیده‌اند... .

هرگز فراموش نمی‌کنم که شما حسین علیه السلام را تحت تعقیب قرار دادید تا آن بزرگوار از حرم پیامبر خدا به مکه فرار کند. او را فراری دادید تا از حجاز بیرون برود و وارد خاک عراق شود.

این کلمات، به نکات دقیق و ناگفته‌های عاشورا اشاره دارند؛ ناگفته‌هایی که از حقیقت‌ها و نکته‌هایی چنین ظریف و تاریخی سرچشمه می‌گیرند.

البته برخی از این مطلب تعجب خواهند کرد، ولی با تحمل و دقت، به این نکته‌ها و حقایق پی خواهند برد. آنان کاری کردند که سیدالشهداء علیه السلام از حجاز خارج شود و آن حضرت را تعقیب کنند.

ابن عباس در ادامه می‌نویسد:

امام حسین علیه السلام را با خوف و ارعاب و نگرانی از حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله خارج کردید، سربازان تو در آن جا به

جهت دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت او علیهم السلام، از فرصت استفاده کردند و با وجود کمی یاران او، همانند کشتار اهل شرک و کفر، آنان را به قتل رساندند!

ای یزید! بعد از این همه مصیبت، تو از من توقع محبت داری؟

خون خاندان من از شمشیر تو می چکد و من باید از تو انتقام بگیرم.

نامه ای که ابن عباس به یزید نوشت، نکاتی در بر دارد که به دو نکته مهم آن اشاره می شود:

۱. یزید موجب شد که امام حسین علیه السلام مدینه را ترک گوید چرا که سربازان حکومتی آن حضرت را تعقیب و تحت فشار قرار دادند؛

۲. گرفتن انتقام از یزید، چون او قاتل امام حسین علیه السلام است.

این نامه از جمله اسناد تاریخی مهم، در داستان عاشورا است. ۱. تاریخ یعقوبی: ۲/ ۲۴۷ - ۲۴۹، الکامل فی التاریخ: ۴/ ۱۲۷ و ۱۲۸.

### سخنرانی معاویه، فرزند یزید

سخنرانی معاویه، فرزند یزید

یکی دیگر از شواهدی که قاتل بودن یزید را اثبات می کند، سخنرانی معاویه فرزند یزید است. وقتی یزید مرد، معاویه بن یزید که در توصیف او می گویند: جوان صالحی بوده، در نخستین سخنرانی خود گفت: پدرم قاتل حسین علیه السلام است (!)، جدم غاصب خلافت بوده و من کاری به خلافت ندارم.

بعضی از نویسندگان ما گفته اند: او شیعه بوده است، به رغم این که مردم را به سوی امام سجاد علیه السلام راهنمایی نکرده است. ولی نویسنده در شیعه بودن او تأمل دارد. به هر حال، او خلافت را پذیرفته است.

ابن حجر مکی در کتاب الصواعق المحرقة که در دفاع از شیخین و ردّ بر شیعه نوشته، چنین می نگارد:

معاویه بن یزید به میان مردم نیامد و نماز جماعت به امامت او برگزار نشد و در امور حکومت دخالت نکرد و فقط چهل روز حاکمیت داشت و از ویژگی هایی که بر خوبی او دلالت دارد، این است که وقتی بر فراز منبر رفت، گفت:

إِنَّ هَذِهِ الْخِلاَفَةُ حَبْلُ اللَّهِ وَإِنَّ جَدِّيْ مَعَاوِيَةَ نَازِعُ الْأَمْرِ أَهْلَهُ وَمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِنَّ مِنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَرَكِبَ بَكْمَ مَا تَعْلَمُونَ... ثُمَّ قَلَّدَ أَبِي الْأَمْرِ وَكَانَ غَيْرَ أَهْلِ لَهُ وَنَازَعَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...؛

همانا این خلافت، ریسمان الهی است و جدم معاویه آن را به ناحق از علی بن ابی طالب گرفت و آن چه را می خواست انجام داد... سپس نوبت به پدرم رسید که او نیز اهلیت تصدّی خلافت را نداشت و با فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه وآله به دشمنی پرداخت... .

او در حالی که گریه می کرد، افزود:

إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عِلْمَنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ وَبِئْسَ مَنْقَلَبُهُ، وَقَدْ قَتَلَ عَتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَبَاحَ الْخَمْرَ وَخَزَبَ الْكَعْبَةَ... فَشَأْنَكُمْ أَمْرَكُمْ. وَاللَّهِ لَئِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا خَيْرًا... وَلَئِنْ كَانَتْ شَرًّا فَكُفِّي ذَرْيَةَ أَبِي سَفِيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا؛

یزید عترت رسول خدا صلی الله علیه وآله را به قتل رساند، شرب خمر را مباح کرد و کعبه را تخریب نمود، او اهل جهنم است و بر ما بسیار دشوار است... .

بنابراین سخنرانی، فرزند یزید به قاتل بودن پدرش اقرار کرده است. او حتی به نتیجه این جنایت که ورود به دوزخ است نیز اعتراف کرده و بعد هم دست از خلافت برداشته و گفته است: خودتان می دانید و من به خیر و شر حکومت کاری ندارم. ۱. الصواعق

المحرقة: ۱۳۴.

## اقرار ابن زیاد

اقرار ابن زیاد

شاهد دیگر بر این موضوع اقرار خود ابن زیاد است. وی می گوید:

وَأَمَّا قَتْلِي الْحُسَيْنِ، فَإِنَّهُ أَشَارَ إِلَيَّ يَزِيدُ بِقَتْلِهِ أَوْ قَتْلِي، فَاخْتَرْتُ قَتْلَهُ...!

من بین دو امر مخیر بودم زیا حسین را بکشم و یا خودم کشته شوم، پس من قتل او را برگزیدم. ۱.

به راستی کجا هستند کسانی که ادعا می کنند که این جنایت‌ها بدون علم و اطلاع یزید بوده است؟ یا آن که می گویند: ما در قاتل بودن یزید تردید داریم (!)

از این رو، پاسداری از حریم عاشورا وظیفه و تکلیف ما است چرا که ائمه اطهار سلام الله علیهم به حفظ این روز اهمیت فراوانی می دادند و مراجع تقلید بزرگ نیز که پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند به پیروی ائمه علیهم السلام در خیابان‌ها با سر و پای برهنه به راه می افتادند. ۲.

بنابراین، کسانی که با شعائر حسینی مبارزه می نمایند و در بعضی از کارها در این باره خدشه می کنند، یا نادان هستند و یا با برخی از بیگانگان ارتباط دارند و از این رو، مسئولیت ما سنگین تر می شود. ۱. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۱۴۰.

۲. حضرت آیه الله بروجردی رحمه الله از گل پای عزاداران سیدالشهداء علیه السلام به چشم هایش زد و ناراحتی چشم ایشان به گونه ای برطرف شد که تا آخر عمر به راحتی می دیدند و با آن کهولت سن به عینک نیازی نداشتند.

## شادی یزید در شهادت حضرت مسلم

شادی یزید در شهادت حضرت مسلم

شاهد دیگری در این زمینه وجود دارد که همه مدارک و منابع تاریخی بدان اشاره کرده اند زپس از آن که ابن زیاد به دستور یزید، مسلم و هانی بن عروه را به شهادت رسانید، سر مطهر آن دو بزرگوار را به شام فرستاد و یزید نامه تشکر برای ابن زیاد فرستاد و اظهار سرور نمود. ۱. انساب الاشراف: ۲ / ۷۸، جمل من انساب الاشراف: ۲ / ۳۳۵، تاریخ طبری: ۵ / ۳۵۷، المنتظم: ۵ / ۳۲۵، الفتوح: ۵ / ۶۰، تهذیب التهذیب: ۲ / ۳۴۹، تهذیب الکمال: ۶ / ۴۲۳، الاخبار الطوال: ۲۳۳، السیره النبویه ابن حبان: ۲ / ۳۰۷ و....

## فرستادن سرهای مطهر به یزید

فرستادن سرهای مطهر به یزید

پنجمین شاهد این است که ابن زیاد پیش از این که سر مطهر امام حسین علیه السلام را به شام بفرستد، زحر بن قیس را نزد یزید فرستاد تا به او خبر دهد. ۲.

خدا هرگز ابن تیمیه را نبخشد و نخواهد بخشید. او می گوید که اصلاً اسارتی در کار نبوده (!) و سر مطهر امام حسین علیه السلام را در شهرها نگردانده اند و به شام نبرده اند. در حالی که ابن سعد با سند خودش از فرد بزرگی به نام زر بن حبیش نقل می کند که نخستین سری که روی نیزه رفت، سر مطهر سیدالشهداء علیه السلام بوده است. ۳.

بلاذری در این باره می نویسد:

نصب ابن زیاد رأس الحسين بالكوفة وجعل يدار به فيها. ثم دعا زحر بن قيس الجعفي فسرح معه برأس الحسين ورؤوس أصحابه

وأهل بيته إلى يزيد بن معاوية... ۴

ابن زیاد سر سیدالشهداء علیه السلام را در کوفه نصب کرد... سپس زحر بن قیسجعی را به همراه سر مطهر امام حسین علیه السلام و سرهای اصحاب آن حضرت را به همراهی اهل بیت ایشان، برای یزید بن معاویه فرستاد.

ابن کثیر که از شاگردان ابن تیمیّه است، در این باره می نویسد:

ثم امر - ابن زیاد - برأس الحسين عليه السلام فنصب بالكوفة وطيف به في أزقتها ثم سيره مع زحر بن قيس و... فخرجوا حتى قدموا بالرؤوس كلها على يزيد بن معاوية ۵

طبق دستور ابن زیاد سر مطهر امام حسین علیه السلام را در کوفه نصب کردند و در کوچه های کوفه گردانند. سپس به همراه زحر بن قیس با سایر سرهای اصحاب به سوی یزید فرستادند... و آن ها از کوفه خارج شدند تا این که بر یزید بن معاویه وارد شدند. ۱. در ضبط اسامی کسانی که در کربلا در هر دو طرف بوده اند اشکالاتی رخ داده است. مثلاً نام زحر بن قیس را بعضی زجر بن قیس ضبط کرده اند که احوالات او در تاریخ مدینه دمشق موجود است. (مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۹ / ۳۲۹).

۲. الطبقات الكبرى: شرح حال امام حسین علیه السلام، ۸۱ و ۸۲، تاریخ طبری: ۵ / ۵۰۶، الکامل فی التاریخ: ۴ / ۸۷، سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۱۷.

۳. الطبقات الكبرى، شرح حال امام حسین علیه السلام: ۸۱.

۴. انساب الاشراف (شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام): ۲۱۷، حدیث ۲۱۴.

۵. البدایة والنهایة: ۸ / ۱۹۱.

### اسارت کودکان و بانوان حرم و ارسال آنان به یزید

اسارت کودکان و بانوان حرم و ارسال آنان به یزید

ششمین شاهد بر این که یزید حکم قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرد، فرمانی است که در اسارت اهل حرم صادر نمود. طبری می نویسد: از جانب یزید نامه ای رسید که اسیران را به سوی او بفرستند. از این رو، عبیدالله بن زیاد، مخفر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن را به نزد خود خواست و گفت: زنان و کودکان را به همراه سر حسین به سوی امیرالمؤمنین (یزید بن معاویه) ببرند. سپس آنان خارج شدند تا این که به یزید رسیدند... وقتی یزید به سر امام حسین علیه السلام نگاه کرد، این بیت شعر را خواند:

يُفْلَقْنَ هَاماً مِنْ رِجَالِ أَعَزَّةٍ \*\*\* عَلَيْنَا وَهَمٌ كَانُوا أَعْقُ وَأَظْلَمًا ۱

سرهایی از پیشوای بزرگان و عزیزان جدا شد که آنان از فرمان ما سرپیچی نمودند.

ابن سعد در این باره می نویسد:

قدم رسول من قبل يزيد بن معاوية يأمر عبیدالله أن يرسل إليه بثقل الحسين ومن بقي من ولده وأهل بيته ونسائه... ۲

فرستاده ای از جانب یزید به عبیدالله امر کرد که سر حسین و خانواده ای را که از او باقی مانده اند، به سوی یزید بن معاویه بفرستد.

ابن جوزی نیز چنین مطلب را نقل می کند. ۳

شهاب الدین آلوسی که در حدود دوست سال بعد از واقعه کربلا زندگی می کرده، در این زمینه می گوید: اسیران را نزد یزید آوردند. او در حالی اطفال و بانوان خاندان امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام را می دید که سرهای به نیزه زده شده در کنار آنان بود. کلاغی در آن جا سر و صدا کرد، یزید این اشعار را در آن حال سرود:

لَمَّا بَدَتْ تَلَكُ الْحَمُولُ وَأَشْرَفَتْ \*\*\* تَلَكُ الرَّؤُوسِ عَلَي رُبِّي جِيروَنَعَقُ الْغُرَابِ فقلت: نَحْ أَوْ لَا تَنْحُ \*\*\* فلقَد قَضَيْتُ مِنَ النَّبِيِّ

دیونی ۴

آنان تصریح می‌کنند که با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام و سرهای شهیدان کربلا یزید اظهار سرور و شادمانی کرد و به همین مناسبت، مجلس شراب برپا کرد.

ابن سعد در الطبقات الکبری به این موضوع می‌پردازد و می‌افزاید که یزید با چوب خیزران به دو لب امام حسین علیه السلام می‌زد و این شعر را می‌خواند:

يَفْلَقُنْ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَعَزَّةٍ \*\*\* عَلَيْنَا وَهَمٌ كَانُوا أَعْقُ وَأَظْلَمَ مَرْدِيٍّ مِنْ أَنْصَارِ دَرِ آنِ مَجْلِسِ بُوْدِ، او به یزید رو کرد و گفت:

ارفع قضيبك هذا، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْبَلُ الْمَوْضِعَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَيْهِ؛<sup>۵</sup>

چوب را کنار بگذار، همانا دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن موضعی را که تو با چوب می‌زنی می‌بوسید!

این مطلب را طبری، بلاذری، ابن جوزی که دشمنی فراوانی با اهل بیت علیهم السلام دارد و سخنان بسیاری علیه ائمه علیهم السلام گفته است، نقل کرده اند. ۶. ابن جوزی در این باره می‌نویسد:

آن گاه که سرها را به شام آوردند، یزید مجلسی برپا کرد و بزرگان اهل شام را دعوت کرد و آنان نزد او بودند که با چوب بر آن سر می‌زد و می‌گفت: ... ۷.

ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد:

ثُمَّ أَتَى يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ بِثَقَلِ الْحُسَيْنِ وَمِنْ بَقِيٍّ مِنْ أَهْلِهِ وَنِسَائِهِ، فَأَدْخَلُوا عَلَيْهِ قَدِ قَرَنُوا فِي الْجِبَالِ، فَوَقَّفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ؛<sup>۸</sup>

اسیران را در حالی که با طناب دست هایشان را بسته بودند، در مقابل یزید ایستاندند.

این حقایق تاریخی را خود اهل سنت نوشته اند. پس با وجود آن که سید ابن طاووس رحمه الله در اللهوف، شیخ صدوق رحمه الله در فلان کتاب، علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار این حقایق را نقل کرده اند، این مطالب تاریخی مخصوص شیعیان نیست؛ بلکه کسانی که هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارند نیز وقایع رخ داده را تا آن جایی که می‌توانسته اند نقل کرده اند.

آری، خدا نخواست این حقایق مخفی بماند. خدا نخواست ظلمی که در کربلا به سیدالشهداء علیه السلام به وقوع پیوسته، مخفی بماند. این اراده الهی است که نمی‌گذارد این نور خاموش شود و ما باید ابزار و ادوات اجرا شدن خواسته حق تعالی را فراهم کنیم؛ چرا که (وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).<sup>۹</sup>

ذهبی اسارت خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحنه دل خراش مجلس یزید را به تصویر می‌کشد و می‌نویسد:

اسیران را به نزد یزید فرستادند... امام سجاد علیه السلام در زنجیر بود. در دست یزید چوب... و می‌گفت: ...

در این هنگام امام سجاد علیه السلام این آیه از قرآن را تلاوت فرمودند:

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا).<sup>۱۰</sup>

این امر بر یزید گران تمام شد؛ چرا که او به شعر تمثیل می‌کرد و امام سجاد علیه السلام به آیه قرآن. یزید به ناچار در پاسخ آن حضرت، این آیه را خواند: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ).<sup>۱۱</sup> کنایه از این که آن چه بر سر حسین آمده، به دلیل عملش بوده است.

امام سجاد علیه السلام فرمودند: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در این وضعیت مشاهده می‌کرد، ما را از این غل و زنجیرها آزاد می‌نمود. ۱۲.

آیا این قضایا را شیعیان ساخته اند؟

هرگز این طور نیست. این که بزرگان از علمای شیعه بر فراز منبرها مطالبی در شهادت سیدالشهداء علیه السلام می‌گویند، همه و همه حق است و کسی نباید تشکیک کند.

طبری در این باره می‌نویسد: اسیرانی را که شامل زنان و کودکان بودند، در حالی که وضع بسیار نامناسب داشتند، در نزد یزید

حاضر کردند.

فاطمه بنت علی گفت: زمانی که ما در مجلس یزید بودیم، او در حق ما دل سوزی نمود و امر کرد که به ما چیزی بدهند و لطفی در حق ما کرد. سپس مردی از اهل شام برخاست و به نزد یزید رفت و به من اشاره کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! این زن را به من ببخش و هدیه کن (!)

چنان بدن من به لرزه افتاد و ترس تمام وجودم را فرا گرفت که از نگرانی لباس خواهرم زینب علیها السلام را که از من بزرگ تر بود گرفتم.

خواهرم زینب علیها السلام به آن مرد گفت:

كذبت والله ولؤمت، ما ذلک لك وله؛

چنین حقی نه برای تو و نه برای یزید وجود دارد.

یزید از این جمله ناراحت شد و گفت: دروغ گفتی، به خدا سوگند! این ها اسیر و مملوک من هستند (!)

حضرت زینب علیها السلام فرمود:

كلاً والله، ما جعل الله ذلک لك إلا أن تخرج من ملتنا وتدين بغير ديننا؛

هرگز! به خدا سوگند! خداوند برای تو چنین حقی قرار نداده است... .

یزید با ناراحتی پاسخ داد: همانا تو، پدر و برادر تو از دین خدا خارج شده اید (!)

خواهرم گفت:

بدین الله ودين أبی ودين أخی وجدی اهتديت أنت وأبوک وجدک؛

تو و پدرت (معاویه) و پدر بزرگت (ابوسفیان) به وسیله دین خدا که همان دین پدرم، برادر و جدّم بود، از گم راهی به هدایت راهنمایی شدید.

یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ می گویی (!)

زینب سلام الله علیها پاسخ داد:

أنت أمير مسلط، تشتم ظالماً وتقهّر بسطانک؛ ۱۳

هم اکنون تو بر ما سلطه داری و ما زیر دست تو هستیم.

این حقایق و اسارت بانوان و کودکان اهل بیت علیهم السلام از کتاب های کهن اهل سنت بیان شد تا سرّ و راز آمدن زنان و کودکان با سیدالشهداء علیه السلام مشخص شود.

گفتنی است که رجوع شیعیان به کتاب های اهل سنت دو دلیل دارد:

۱. دفع شبهات و اتهامات اهل تسنّن که با نگاه به کتاب های خودشان به ناچار باید پاسخ را بپذیرند؛

۲. برای این که همگان بدانند این اتفاقات و قضایا در کتاب های شیعی و سنی موجود است.

البته گفتنی است که عالمان سنی تمام قضایایی را که در تاریخ اهل بیت علیهم السلام اتفاق افتاده، نقل نکرده اند و تمام رخ دادها را نیاورده اند. به اعتقاد نویسنده، آنان در دو قضیه، تمام آن چه را پیش آمده، نگفته و نقل نکرده اند.

الف) قضیه صدیقه طاهره سلام لله علیها؛

ب) کیفیت رخ دادهای کربلا.

البته از سویی ما هر مطلبی را که در کتاب های سنی آمده، به طور کلی صحیح نمی دانیم.

پس ما به دلیل الزام خصم و اسکات مخالفان مکتب خود به کتاب های دیگران مراجعه می کنیم و گرنه دانشمندان مذهب ما در

نقل و حفظ حقایق تاریخی و غیر تاریخی زحمت‌های بسیار کشیده‌اند و نقل آنان برای ما بر نقل دیگران مقدم است. اما چه کنیم که دشمنان دین در مقالات و سایت‌های خود، به اعتقادات ما حمله می‌کنند و وظیفه ما حفظ این باورهاست. ۱. تاریخ طبری: ۵ / ۴۶۳.

۲. الطبقات الکبری: ۸۱.

۳. الردّ علی المتعصّب العنید: ۵۶.

۴. روح المعانی: ۲۶ / ۷۲.

۵. الطبقات الکبری: ۸۲.

۶. تاریخ طبری: ۵ / ۴۶۳، انساب الاشراف: ۲۱۹، ح ۲۱۷.

۷. الردّ علی المتعصّب العنید: ۵۷ - ۵۹.

۸. الطبقات الکبری: ۸۳.

۹. سوره توبه: آیه ۳۲.

۱۰. سوره حدید: آیه ۲۲.

۱۱. سوره شوری: آیه ۳۰.

۱۲. تاریخ الاسلام، حوادث ۶۱، مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۲۰ / ۳۵۳.

۱۳. تاریخ طبری: ۵ / ۴۶۱ و ۴۶۲، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۹۴، «... ثم دعا بالنساء والصبيان فأجلسوا بين يديه، فرأى هيئته، فقال: قُبِحَ اللَّهُ ابن مرجانه... عن فاطمة بنت علي قالت: لما أجلسنا بين يدي يزيد بن معاوية رقب لنا وأمر لنا بشيء وألطفنا. قالت: ثم إن رجلا من أهل الشام أحمر قام إلى يزيد فقال: يا امير المؤمنين! هب لي هذه. يعني...» (الردّ علی المتعصّب العنید: ۶۰).

### سرافکنندگی یزید و دگرگونی شهر دمشق

سرافکنندگی یزید و دگرگونی شهر دمشق

مدتی نگذشت که تحوّل عجیب در شهر دمشق رخ داد و یزید، در زمان کوتاهی پس از ورود اسیران، ناگزیر به پشیمانی و ندامت پرداخت.

چه عواملی موجب سرافکنندگی یزید شد؟ عواملی که یزید را به سرافکنندگی واداشت، عبارتند از:

### ۱. قرآن خواندن سر مطهر سیدالشهداء

۱. قرآن خواندن سر مطهر سیدالشهداء

یکی از این عوامل قرائت قرآن توسط سر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود. ابن عساکر که خود از اهل شام است، می‌گوید: سه روز سر مطهر امام حسین علیه السلام را در شهر شام بر محلی نصب کردند و از آن سر مطهر آیه شریفه (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) ۱ شنیده می‌شد. ۲.

ممکن است این مطلب، برخی از شیعیان را که از جهت فکری و عقیدتی ضعیف هستند، به تعجب وادارد و برایشان بعید و دور از ذهن باشد که چگونه سر بریده سیدالشهداء علیه السلام قرآن تلاوت می‌کند؟ به راستی چرا باید بعضی این گونه فکر کنند؟

آری، روزگار کاری کرده که اگر روایتی از شیخ صدوق، علامه مجلسی، شیخ طوسی رحمهم الله به برخی از مردم برسد، باور نمی‌کنند، یا برایشان سخت است که بپذیرند، اما همین که بگوییم این مطلب را فلان عالم سنی نقل کرده، با کمال تعجب، می‌



پذیرند (!) ۱. سوره کهف: آیه ۹.

۲. مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۲۵ / ۲۷۴.

## ۲. سخنرانی امام سجاد در مسجد شهر دمشق

۲. سخنرانی امام سجاد در مسجد شهر دمشق

دومین عامل در هشدار مردم شام و سرافکنندگی یزید، خطبه‌ای بود که امام سجاد علیه السلام در مسجد شهر دمشق بیان فرمودند. ابن اعثم کوفی (در گذشته ۳۰۴) و هم عصر او طبری و خوارزمی، این خطبه معروف را نقل کرده‌اند. ۱۱. الفتح: ۵ / ۱۵۴ - ۱۵۵، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ۲ / ۷۶ - ۷۸.

## ۳. شهر دمشق و سه روز عزای عمومی

۳. شهر دمشق و سه روز عزای عمومی

با نگاه به دو عامل یادشده، وضع عمومی شهر دمشق دگرگون شد و کار به جایی رسید که بلاذری، ابن سعد، طبری و دیگران نقل کرده‌اند که یزید دستور داد که بانوان اهل بیت علیهم السلام را به منزل خودش ببرند و زنان آل ابوسفیان از آن خانم‌ها استقبال کنند و در مصیبت شهادت سیدالشهداء علیه السلام به نوحه سرایی و عزاداری پردازند. سپس سه روز بر امام حسین علیه السلام و یاران شهید آن حضرت اقامه عزا کردند. بلاذری می‌افزاید:

إِنَّ عَاتِكَةَ ابْنَةَ يَزِيدٍ - وَهِيَ أُمُّ يَزِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ - أَخَذَتْ رَأْسَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَسَلَتْهُ وَدَهَنْتَهُ وَطَبَيْتَهُ... ۱... عاتکه دختر یزید و مادر یزید بن عبدالملک سر مطهر امام حسین علیه السلام را شست و شو داد و با روغن و بوی خوش آن را معطر نمود... ۱. انساب الاشراف: ۲۲۱ ح ۲۱۷، الطبقات الکبری: ۸۳، تاریخ طبری: ۵ / ۴۶۲، البداية والنهاية: ۵ / ۱۹۸. در این منابع آمده است: «إِنَّ يَزِيدَ أَمَرَ بِالنِّسَاءِ فَادْخَلْنَ عَلَى نِسَائِهِ فِي دَارِهِ الَّتِي يَسْكُنُهَا، فَاسْتَقْبَلْنَ نِسَاءَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ يَبْكِينَ وَيَنْحَنُّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَمَا بَقِيَتْ مِنْهُنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا تَلَقَّتْهُنَّ تَبْكِي وَتَنْتَحِبُ، ثُمَّ أَقْمِنَ الْمَنَاحَةَ عَلَى الْإِمَامِ وَمِنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ ثَلَاثَةٌ أَيَّامًا...».

## امام سجاد و استدلال به شأن نزول آیه مودت

امام سجاد و استدلال به شأن نزول آیه مودت

پیش‌تر بیان شد که امام سجاد علیه السلام در مسجد دمشق خطبه مهمی ایراد کرد. افزون بر آن، امام سجاد علیه السلام در پاسخ به مردی شامی که به حضرت گفت: خدای را سپاس که شما را از بین برد و به بیچارگی کشانید و فتنه را از میان برداشت، فرمودند: أقرأت القرآن؟ آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری.

فرمود: آیا سوره «آل حم» را خوانده‌ای؟

گفت: قرآن خوانده‌ام، ولی این سوره را نخوانده‌ام.

فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ ۱؟

گفت: آیا شما، مصداق این آیه هستید؟

فرمود: آری. ۱۲. سوره شوری: آیه ۲۳.

۲. تفسیر طبری: ۱۶ / ۲۵، بحر المحيط: ۵۱۶ / ۷، الدر المنثور: ۶ / ۶ و ۷، روح المعانی: ۳۱ / ۲۵ و ۳۲.

## سخنان امام سجاد با منهل

سخنان امام سجاد با منهل

ابن اعثم می نویسد: روزی امام سجاد علیه السلام در بازار شهر دمشق در حرکت بودند که با منهل بن عمرو صائبی رو به رو شدند. منهل به آن جناب گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه ایام را سپری می کنید؟ حضرت فرمودند:

أَمْسِينَا كِنْيَةَ إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ.

یا منهل! اُمست العرب تفتخر على العجم لأنَّ مُحَمَّدًا منهم، وأُمست قريش تفتخر على سائر العرب بأنَّ مُحَمَّدًا منها، وأَمْسِينَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ مَبْغُوضُونَ مَظْلُومُونَ مَقْتُلُونَ مَثُورُونَ مَطْرُودُونَ. فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، على أَمْسِينَا فِيهِ يَا مَنهالُ! روزگار ما، همانند بنی اسرائیل در نزد آل فرعون سپری می شود فرزندان ما را کشتند و بانوان ما را اسیر کردند.

ای منهل! افتخار عرب بر غیر عرب آن است که مُحَمَّد - رسول خدا صلی الله علیه و آله - عرب است و فخر قریش بر دیگر عرب ها به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله است و ما نیز اهل بیت همان پیامبریم که مورد بغض، ظلم، قهر، قتل... قرار گرفتیم. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر آن چه در این ایام بر ما سپری شد.

بنابراین، همه این عوامل:

قرآن خواندنِ سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام؛

خطبه امام سجاد علیه السلام؛

استدلال امام سجاد علیه السلام به آیه قرآن؛

اقامه عزاء و نوحه توسط بانوان و

سخنان امام سجاد علیه السلام با منهل،

موجب ندامت و اظهار پشیمانی یزید شد. ۱. الفتوح: ۱۵۵ / ۵ و ۱۵۶.

## مجلس یزید و اعتراض صحابی رسول خدا

مجلس یزید و اعتراض صحابی رسول خدا

پیش تر اشاره شد که یزید با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام و سر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرهای دیگر شهیدان، مجلس عمومی و بزم شرابی راه انداخت و با چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد. ناگاه ابو برزه اسلمی انصاری برخاست و به یزید گفت: آیا به لب و دندانی چوب می زنی که جایگاهش پرارزش و گرانقدر است؟! همانا خودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را می بوسید. بدان ای یزید که روز قیامت، ابن زیاد تو را شفاعت می کند و شفیع حسین در روز جزاء، محمد صلی الله علیه و آله است.

در این هنگام یزید برخاست و مجلس را ترک کرد. ۱۱. الکامل فی التاريخ: ۸۵ / ۴.

## سر مطهر امام حسین در شام و سخن یکی از تابعین

سر مطهر امام حسین در شام و سخن یکی از تابعین

خالد بن غفران که از شخصیت‌های شام بوده، در آن زمان از بزرگان تابعین به شمار می‌رفت. ابن عساکر می‌گوید: زمانی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را وارد شام کردند، خالد بن غفران مخفی شد. حدود یک سال به دنبال او گشتند تا او را یافتند. از وی پرسیدند که چرا گوشه‌گیری می‌کنی و جدایی از مردم را برگزیده‌ای؟

در جواب گفت: مگر نمی‌بینید چه بر سر ما آمده؟ آن‌گاه این ابیات را خواند:

جاؤوا برأسک یابن بنت محمد! \*\*\* مترملاً بدمائه ترمیلاو کائما بک یابن بنت محمد! \*\*\* قتلوا چهاراً عامدین رسولاً

قتلواک عطشاناً ولم یتربوا \*\*\* فی قتلک التنزیل والتأویلا

ویکبرون بأن قُتلتَ وإنما \*\*\* قتلوا بک التکبیر والتنزیل ۱۱ . مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۳۹۲ / ۷.

### اوضاع شهر دمشق به روایت تاریخ نگاران

اوضاع شهر دمشق به روایت تاریخ نگاران

آری، قضایایی که در شام اتفاق افتاد و علاوه بر آن، اشعار کفرآمیزی که یزید خواند و حرکات ناپسندی که با اسیران و سر مطهر امام حسین علیه السلام داشت، موجب شد در اندک زمانی عموم مردم از حقایق به وجود آمده با خبر شوند و یزید به ناچار اظهار سرور و شادی را به حزن و اندوه تبدیل کند. تاریخ نگاران به این دگرگونی اشاره کرده و آن را نقل نموده‌اند. طبری در این باره می‌گوید:

وقتی ابن زیاد سر مطهر امام حسین علیه السلام را همراه اسیران اهل بیت علیهم السلام به شام فرستاد، یزید در ابتدا خیلی خوش حال شد و از ابن زیادی که محبتی به او نداشت، بسیار راضی و خشنود شد، ولی مدت کمی نگذشت که از این قتل پشیمان شد. ۱. ذهبی نیز همین مطلب را از طبری نقل می‌کند و به نقل او خرده نمی‌گیرد.

در آغاز امر خوش حالی یزید از این کشتار و جنایت به اندازه‌ای بود که حقوق ابن زیاد را افزایش داد (!) در این باره ابن اثیر می‌نویسد: وقتی سر امام حسین علیه السلام را به نزد یزید آوردند، مقام و جایگاه ابن زیاد به حدی نزد او نیکو شد که او از روی خوش حالی حقوق ابن زیاد را افزایش و پاداشی به او داد. دیری نپایید که مردم یزید را به جهت این عمل لعن و دشنام می‌دادند و این خشم مردم موجب پشیمانی یزید شد. ۲.

جلال الدین سیوطی چنین می‌نویسد: زمانی که حسین علیه السلام و فرزندان پدرش - یعنی برادرانش - کشته شدند و ابن زیاد سر آنان را برای یزید فرستاد، یزید در آغاز به شادی و اظهار سرور پرداخت، سپس از این کشتار مسلمانان پشیمان شد و اظهار ندامت کرد، چرا که مردم از او بی‌زاری جستند و این حق مردم بود که از یزید خشمگین شوند. ۳.

این چنین، راز همراهی خانواده و کودکان امام حسین علیه السلام در کربلا روشن می‌شود. امام حسین علیه السلام با وجودی که می‌دانست به شهادت می‌رسد، بانوان و کودکان را به همراه برد تا بعد از او با اسارت آنان حقایق مخفی نماند و بر همگان آشکار شود.

بنا بر آن چه بیان شد نقش یزید در جریان کربلا مشخص و روشن گشت.

۱. تاریخ طبری: ۵ / ۵۰۶.

۲. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۸۷.

۳. تاریخ الخلفاء: ۲۰۸.

## بخش سوم: نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام

### کوفیان دعوت کننده امام حسین

بخش سوم نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام کوفیان دعوت کننده امام حسین پیش تر اشاره شد که گروهی از مردم کوفه با نوشتن نامه‌هایی یا با فرستادن نماینده، امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند و بر این امر اصرار ورزیدند. در این بخش، به شناسایی و بررسی آن افراد می‌پردازیم. اکنون این پرسش مطرح است که آیا دعوت کنندگان، شیعیان حقیقی و راستین اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند؟! اگر از شیعیان بوده‌اند عاقبت و سرانجام آن‌ها چه شده است؟

وهابیان و پیروانشان از این پرسش استفاده کرده و می‌گویند: خود شیعیان حسین بن علی علیهما السلام را دعوت کردند و همان شیعیان او را کشتند و هم اکنون برای او عزاداری می‌کنند(!) این سخن شبیه‌ای بیش نیست که بایستی با تحقیق و بررسی پاسخ داده شود و مشخص شود که چه کسانی امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند؟

البته مراد از دعوت کنندگان همان شخصیت‌ها، اشراف و افراد موجه شهر کوفه هستند، نه افراد عادی قبیله‌ها. به راستی فراخوانان امام حسین علیه السلام به کوفه چه کسانی بوده‌اند؟ این پرسش را با نگاهی به اوضاع آن روز کوفه بررسی و پاسخ می‌گوییم.

وضعیت کوفه نابه سامان بود. نعمان بن بشیر طبق دستوری که داشت با مردم به مدارا رفتار می‌کرد و فضایی امن برای همه ایجاد نموده بود، به گونه‌ای که اصحاب حضرت مسلم علیه السلام رفته رفته مشخص و شناسایی شدند. در چنین شرایطی، یزید با سرجون به مشورت پرداخت. او به یزید گفت: اگر پدرت زنده شود و به تو دستوری دهد از آن اطاعت می‌کنی؟ یزید گفت: آری!

در این هنگام سرجون نامه‌ای از معاویه را بیرون آورد و به یزید نشان داد که معاویه حکم ولایت کوفه را به خط خود برای عبیدالله بن زیاد نوشته بود که در وقت مناسب، سرجون آن را به یزید بدهد. این مطلب در مدارک و منابع فراوانی آمده است. یکی از شواهد ما بر این ادعا که شهادت امام حسین علیه السلام بنا بر نقشه پیشین معاویه بوده، همین نامه سرجون و اتفاقات بعد از آن است.

یزید پس از دریافت نامه پدر، ابلاغ حکم پدرش را به همراه نامه‌ای برای ابن زیاد فرستاد. در آن نامه نوشت: یا مسلم را دست گیر می‌کنی و برای من می‌فرستی و یا او را به قتل می‌رسانی.

از سوی، نعمان والی سابق کوفه، محترمانه به طرف شام حرکت کرد. وقتی به شام رسید، یزید او را به منصب ریاست قوه قضائیه شام منصوب کرد و حال آن که اگر نعمان در وظایف خود در کوفه سهل‌انگاری کرده بود، باید او را سرزنش و بازخواست می‌کرد، نه این که به او مقام دیگری بدهند و بعد از مدتی به عنوان والی شهر حمص منصوب گردد.

ذهبی در معرفی نعمان می‌نویسد: او از یاران نزدیک و همراهان معاویه بود و بعد از این که او را از ولایت کوفه عزل کردند، نزد یزید محترم و از جایگاه خاصی برخوردار بود. ۲.

آیا از همه این امور نمی‌توان حدس زد که برخورد ملایم نعمان با حضرت مسلم علیه السلام و یارانش از روی نقشه و برنامه از قبل تعیین شده بود؟ ۱. ر.ک: جمل من انساب الاشراف: ۲ / ۳۳۵، تاریخ طبری: ۵ / ۳۵۶، الفتوح: ۵ / ۶۰، العقد الفرید: ۴ / ۳۷۷، مقتل

الحسین علیه السلام: ۱ / ۱۹۸، البداية والنهایه: ۸ / ۱۵۲، تاریخ ابن خلدون: ۳ / ۲۲، الاصابه: ۱ / ۳۳۲، تهذیب التهذیب: ۲ / ۳۴۹، الامامه والسیاسه: ۲ / ۸ (در این منبع نامی از سرجون به میان نیامده است)؛ الکامل فی التاریخ: ۴ / ۲۲، تهذیب الکمال: ۶ / ۴۲۳. ۲. تاریخ الاسلام: حوادث ۶۱-۸۰، ۲۶۱ ش ۱۱۵.

### امان نامه عمرو بن سعید والی مکه

امان نامه عمرو بن سعید والی مکه زمانی که سیدالشهداء علیه السلام می خواستند از مکه خارج شوند، عمرو بن سعید به آن حضرت نامه ای نوشت و حضرتش را نصیحت نمود که اگر خوف داری و می ترسی من به تو امان می دهم و تو از اهل شقاق و جدایی و فتنه گری نباش (!) این امان نامه به درخواست محمد بن حنفیه - و یا عبدالله بن جعفر - از جانب عمرو برای سیدالشهداء علیه السلام نوشته شده بود. عجیب این که وقتی آن حضرت به این نامه اعتنایی نکردند و به راهشان ادامه دادند، همین فرد با این دل سوزی ظاهری اش، در نامه ای به ابن زیاد نوشت: حسین به عراق می آید و آن چه را باید انجام دهی، انجام بده (!) ۱. الطبقات الکبری: ۵۹، مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۷ / ۱۴۱، البداية والنهایه: ۸ / ۱۶۳، تهذیب الکمال: ۶ / ۴۱۸.

### امام حسین و خبر دادن از شهادت خویش

امام حسین و خبر دادن از شهادت خویش حضرت سیدالشهداء علیه السلام همواره از شهادت خویش خبر می دادند و همیشه این معنا از سخنان آن حضرت فهمیده می شد که «مرا به قتل می رسانند». آن جناب در مدینه دو بیت شعر خواندند که به گونه واضح بیان گر شهادت ایشان بود و همواره خود را به یحیی بن زکریا علیهما السلام تشبیه می کردند و می فرمودند: إن من هوان الدنيا على الله أن رأس يحيى أهدى إلى بغى من بغايا بني إسرائيل. ۱. مناقب آل ابی طالب: ۴ / ۹۲.

### تعبیر خواب های امام حسین

تعبیر خواب های امام حسین امام حسین علیه السلام در طول این مسیر خواب هایی تعریف می کردند که وقتی سؤال می شد آن خواب چه بود، می فرمود: رأيت هاتفاً يقول: أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنة... ۱ هاتفی را دیدم که می گفت: شما به سرعت پیش می روید و مرگ به سرعت شما را به سوی بهشت می برد... در خوابی دیگر حضرت فرمود: رأيت كلاباً تنهشني أشدها على كلب أبقع... ۲ در خواب سگانی را دیدم که بر من حمله می کردند... این خواب حضرت بر شمر بن ذی الجوشن تعبیر شد و این مطلب را حضرت به خود او نیز یادآور شدند. عده ای از امام حسین علیه السلام عذرخواهی کردند و از همراهی حضرت سر باز زدند. حضرت در پاسخ ایشان فرمودند: از این جا دور شوید! چرا که هر کس صدای غربت ما را بشنود، یا سیاهی جمعیت ما را ببیند و به کمک ما نیاید، هر آینه خداوند او را با صورت به آتش جهنم می اندازد. ۳ آن مرد عرب می گوید: من به بیابان رفتم تا وقتی که حسین علیه السلام از آن جا عبور می کند، به او ملحق شوم.

آیا با وجود این، سیدالشهداء علیه السلام از شهادت خودش بی‌خبر بوده است؟

امام حسین علیه السلام در بعضی از مکان‌ها به قلب شریف خویش اشاره کردند و فرمودند:

والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه - وأشار إلى قلبه الشريف - من جوفی... ۴

به خدا سوگند! اینان مرا دعوت نخواهند کرد، مگر برای این هدف که قلبم را از بدنم خارج کنند... .

آن حضرت در زمان خروج از مکه فرمودند:

والله لأن أقتل خارجاً منها بشير أحب إلي من أن أقتل داخلاً منها بشير... ۵

به خدا سوگند! همانا اگر من در خارج از مکه گرچه به اندازه یک وجب باشد، کشته شوم برای من بهتر است از این که داخل مکه

به شهادت برسم و اگر چه به قدر یک وجب باشد.

عبدالله بن عباس در این باره می‌گوید: ما هیچ شکمی نداشتیم و نزد اهل بیت معروف بود که حسین بن علی علیهما السلام در طف

(کربلا) به شهادت می‌رسد. ۶

در نقل دیگری آمده است که ابن عباس گوید: تعداد و اسامی یاران و کسانی که با سیدالشهداء علیه السلام به شهادت رسیدند،

پیش از شهادتشان مشخص بود. ۷

هنگامی که امام حسین علیه السلام جناب مسلم علیه السلام را به کوفه فرستادند، به او فرمودند: به زودی خداوند متعال آن چه را

رضایت و محبتش به آن تعلق گرفته، عملی خواهد کرد و من امیدوارم خدا، من و تو را در درجه شهدا قرار دهد. ۸

راوی می‌گوید: مرد عربی از قبیله بنی اسد در بیابان به انتظار امام حسین علیه السلام بود تا به ایشان ملحق شود. بعد از شهادت

سیدالشهداء علیه السلام جنازه او را در میان شهدا پیدا کردیم. ۹

زنی به نام عمره بنت عبدالرحمان به امام حسین علیه السلام در هنگام خروج از مکه نامه ای چنین نوشت:

... همانا گواهی می‌دهم که عایشه به من گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «حسین را در سرزمینی به نام

بابل (عراق) به شهادت می‌رسانند».

وقتی حضرت آن نامه را خواندند، فرمودند:

فلا بد لي إذا من مصرعي... ۱۰

بنابراین حتماً باید به محل شهادتم بروم.

البته این اراده الهی است و وسایل و اسباب ظاهری نیز باید در کار باشد... وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دستور به یاری

سیدالشهداء علیه السلام دادند، جای بسی تعجب است که فردی مثل ابن عباس - البته بیشتر از تعجب نمی‌گویم - خودش می‌گوید:

شهادتی که با امام شهید می‌شوند، معروف و معلوم هستند، پس چرا به امام اعتراض و از ایشان سؤال می‌کند؟

و حضرت در پاسخ او می‌فرمایند:

إنك شيخ قد كبرت... ۱۱

همانا سن تو بالا رفته است.

کنایه از این که اختلال حواس پیدا کرده ای.

و آن گاه که آن حضرت به کربلا رسیدند، فرمودند:

اللهم إنا عتره نبیک محمد صلی الله علیه وآله وقد أخرجنا وطرنا وأزعجنا عن حرم جدنا وتعدت بنو أمیه علينا... ۱۲

خدایا! همانا ما خانواده پیامبر تو محمد صلی الله علیه وآله هستیم و این در حالی است که ما را بیرون نموده و مورد تعقیب قرار داده

اند تا از حرم جد خود خارج شویم.

- همه این موارد به روشنی گواهی می‌دهند که نوع برخوردها و رویارویی حکومت یزید با سیدالشهداء علیه السلام از حرکت آن حضرت از مدینه به مکه و از مکه به عراق و اتفاقاتی که در بین راه افتاد، همه بنا بر برنامه از پیش تعیین شده بود. ۱. اللهوف: ۳۰.
۲. کامل الزیارات: ۱۵۷.
۳. رجال شیخ طوسی و رجال کشی... شرح حال عمرو بن قیس المشرقی.
۴. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۳۹، تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۶.
۵. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۳۸، تاریخ طبری (۸ جلدی): ۴ / ۲۸۹.
۶. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۹.
۷. مناقب آل ابی طالب: ۴ / ۵۳.
۸. الفتوح: ۵ / ۳۶۶.
۹. الطبقات الکبری (شرح حال امام حسین علیه السلام) ۶ / ۴۲۱، تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۳۱۰.
۱۰. تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۰۹.
۱۱. (شرح حال امام حسین علیه السلام) ابن عساکر: ۲۹۸، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۷۸.
۱۲. بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۸۳.

### خبر دادن پیامبر خدا از شهادت امام حسین

خبر دادن پیامبر خدا از شهادت امام حسین شیعی و سنی شهادت امام حسین علیه السلام را به تواتر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. احمد بن حنبل گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دخل علیّ البيت ملک لم یدخل علیّ قبلها فقال لی: إنّ ابنک هذا - یعنی حسیناً - مقتول. وإن شئت أريتک من تربه الأرض التي یقتل بها!

فرشته ای از فرشتگان بر من وارد شد که تا کنون نزد من نیامده بود. او به من گفت: همانا فرزند تو - یعنی امام حسین علیه السلام - را می‌کشند و اگر می‌خواهی خاک محل شهادت او را به تو نشان دهم.

حافظ هیثمی به صحیح سند این حدیث تصریح می‌کند.

طبرانی نیز با سندی معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که ایشان فرمودند:

أخبرنی جبریل: أنّ الحسین یقتل بأرض العراق، وهذه تربتها! ۲

جبرئیل برای من خبر آورده که حسین را در عراق می‌کشند و این هم تربت آن سرزمین است.

پس بنا به روایات متواتری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، آن حضرت، شهادت سیدالشهداء علیه السلام را به مردم یادآوری می‌کردند، که هر کس حسین علیه السلام را در این وضعیت یافت، باید او را یاری کند.

انس بن حارث گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

إنّ ابنی هذا - یعنی الحسین - یقتل بأرض یقال لها: کربلاء، فمن شهد ذلك منکم فلینصره! ۳

همانا فرزندم حسین علیه السلام را در سرزمینی به نام کربلا می‌کشند، هر کدام از شما که او را مشاهده کند، بایستی یاریش نماید.

این مطلب در کتاب خصائص الکبری در بخش معجزات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت خبر از واقعه ای دادند که بعدها به همان صورت واقع شد. ۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۸۷.

۲. مجمع‌الکبیر: ۳/ ۱۰۹ و ۱۱۰، رقم ۲۸۲۱.

۳. تاریخ مدینه دمشق، شرح حال امام حسین علیه السلام: ۳۴۹. تاریخ‌الکبیر بخاری: ۲/ ۳۰، البدایه والنهایه: ۸/ ۱۹۹، أسد الغابه: ۱/ ۱۴۶، الاصابه: ۱/ ۶۸، الخصائص الکبری: ۲/ ۱۲۵، کنز العمال: ۱۳/ ۱۱۱ و مصادر دیگر.

### خبر دادن امیر مؤمنان از شهادت امام حسین

خبر دادن امیر مؤمنان از شهادت امام حسین هم چنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود: به راستی که حسین را به شهادت می‌رسانند و چه شهادتی! و همانا من خاک زمینی را که او در آن جا به شهادت می‌رسد، می‌شناسم. آن جا منطقه‌ای است که به دو نهر آب نزدیک است. ۱. هیشمی در مجمع‌الزوائد به راست گویی راویان این حدیث اقرار دارد. ۲. در روایت دیگر امیر مؤمنان علی علیه السلام در هنگام بازگشت از جنگ صفین وقتی از کربلا عبور کردند، به امام حسین علیه السلام فرمودند:

صبراً یا أبا عبدالله! ۳...

پس با توجه به این پیش‌گویی‌ها چگونه افرادی خود را شیعی می‌پندارند و منکر این حقایق می‌شوند و می‌گویند که مردم از شهادت آن حضرت خبری نداشتند و یا پا را فراتر می‌گذارند و می‌گویند: خود سیدالشهداء علیه السلام نیز نمی‌دانستند که به شهادت می‌رسند؟ به آن‌ها چه باید گفت؟ و حکم آن‌ها چیست؟ واقعه‌ای که زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن خبر داشتند، بلکه زنان بیگانه از خانواده آن حضرت نیز در درون خانه‌ها از این واقعه باخبر بودند!

البته از فردی هم چون عبدالله بن عمر جای هیچ تعجبی نیست؛ چرا که او از روز نخست خودش را به حکومت فروخت و منش و روش او در تعامل با حکومت یزید، منبع و منشأ فکری و عقیدتی شد که تا به امروز در بین اهل سنت این پدیده فکری که «نباید بر ضد حاکم قیام کرد» رواج دارد. او می‌گفت: وقتی مردم بیعت کردند، ما هم باید تابع رأی مردم باشیم (!) و این عمل تبدیل به اندیشه‌ای شد که هم اکنون پس از گذشت قرن‌ها، گروهی از عبدالله بن عمر پیروی می‌کنند و خروج سیدالشهداء علیه السلام و شهادت آن حضرت را خروج و قیامی غیر شرعی می‌پندارند (!)

این فرد آسیب و زیان فراوان به اسلام رساند؛ کسی که حاضر نشد با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کند، بعد از مدتی مبنای فکر خود را تغییر داد و با گرفتن پول و سکوت، دینش را به راحتی به دنیا فروخت و با آن ظاهر فریبی و چهره‌ای مقدس‌نما، به سیدالشهداء علیه السلام می‌گوید: تو مثل جدت باش، جدت دنبال دنیا نبود (!) ۴. آن‌چه بیان شد، مختصری پیرامون تأثیر شهادت سیدالشهداء علیه السلام و همراهی خانواده آن حضرت و مسأله اسارت در حفظ اسلام و بقای دین بود که گذشت.

چنان‌که در برخی از مجالس و محافل می‌گویند، وقایع اسلام وام‌دار شهادت سیدالشهداء علیه السلام است، این یک واقعیت است؛ چرا که اثر این حادثه به بقای دین و پایان این حادثه، به انقراض حکومت یزید و یزیدیان می‌انجامید. روشن است که بنوامیه نیامده بودند که به این زودی‌ها از میان بروند؛ برنامه‌ها و نقشه‌هایی داشتند که به این راحتی و آسانی فرو پاشیدن حکومتشان ممکن نبود؛ چرا که حکومت آنان به نام اسلام برقرار شده بود و واقعیت این است که دین به برکت سیدالشهداء علیه السلام بقا یافت.

پیش‌تر گفته شد که وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اهل بیت ایشان به یزید رسید، در ابتدا خوش‌حال شد و



- این زیاد را بسیار گرامی داشت و مقامش را بالاتر برد، ولی با گذشت ایامی کوتاه، مردم شروع به لعن یزید کردند. حتی به گفته جلال الدین سیوطی سربازان یزید که در لشکرها بودند، دهان به لعن یزید گشودند. ۱. المعجم الکبیر: رقم ۲۸۲۴.
۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۹۰.
۳. بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۵۲، کمال الدین و تمام النعمه: ۵۳۳.
۴. شرح حال امام حسین علیه السلام از تاریخ ابن عساکر: ۲۹۳.

### نامه های ارسالی به سیدالشهداء

نامه های ارسالی به سیدالشهداء

با توجه به آن چه بررسی شد، اکنون نقش کوفیان را در فراخوانی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بررسی می نمایم. شیخ مفید رحمه الله علیه در کتاب الارشاد این گونه روایت می کند: جلسه ای در منزل شخصیتی به نام سلیمان بن صُرد، در شهر کوفه برگزار شد. سلیمان، شخصیت هایی از اهل کوفه را دعوت کرد. وی در سخنرانی خود برای آنان چنین گفت:

إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَإِنَّ حُسَيْنًا قَدْ تَقَبَّضَ عَلَى الْقَوْمِ بَيْعَتَهُ، وَقَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، وَأَنْتُمْ شِيعَتُهُ وَشِيعَةُ أَبِيهِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَمَجَاهِدُوا عَدُوَّهُ، فَاعْلَمُوهُ وَإِنْ خَفْتُمْ الْفِشْلَ وَالْوَهْنَ فَلَا تَقْرُوا الرَّجُلَ فِي نَفْسِهِ؛

معاویه به هلاکت رسیده است و حسین علیه السلام با یزید بیعت نموده و از مدینه به مکه حرکت کرده است. اگر در خودتان توان یاری و نصرت او را می بینید و حقیقتاً او را کمک خواهید کرد و می توانید با دشمن او جهاد کنید، پس برای او نامه ای بنویسید و اگر نمی توانید و گمان می کنید از عهده این کار بر نمی آید، او را دعوت نکنید.

سلیمان با تمام شخصیت ها اتمام حجت کرد که اگر توان جهاد و جنگ با دشمنان سیدالشهداء علیه السلام را دارید، نامه بنویسید و او را دعوت کنید و در غیر این صورت اقدامی نکنید.

آنان در جواب گفتند: ما او را دعوت می کنیم، با دشمن او می جنگیم و جان خود را در راه او تقدیم می کنیم.

سلیمان گفت: پس نامه ای به حضرتش بنویسید.

در همان مجلس نامه ای بدین مضمون نوشتند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ سَلِيمَانَ بْنِ صَرْدٍ وَالْمَسِيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَحَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ وَشِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ:

سَلَامٌ عَلَيْكَ، فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ، الَّذِي أَنْتَرَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَايْتَرَّهَا أَمْرَهَا، وَغَضِبَهَا فَيَبِّغُهَا وَتَأْمُرُ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبَقَى شَرَارَهَا، وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ (جَابِرَتِهَا وَأَغْنَائِهَا)، فَبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعَدَتْ ثُمُودُ. إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ، فَأَقْبَلْ لَعْلَ اللَّهِ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ. وَالتَّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قِصْرِ الْإِمَارَةِ، لَسْنَا نَجْمَعُ مَعَهُ فِي جَمْعِهِ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدِهِ، وَلَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَا حَتَّى نُلْحِقَهُ بِالسَّامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛

به نام خداوند بخشنده مهربان

نامه ای برای حسین بن علی علیه السلام از جانب سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبيب بن مظاهر... .

خدا را سپاس که معاویه مرد... .

ای حسین! به نزد ما بیا و به سوی ما اقبال نما تا به واسطه شما، گردد حق جمع شویم... نعمان بن بشیر در کوفه و در قصر حکومتی از

طرف حکومت به ولایت رسیده، ما به او در نماز اقتدا نمی‌کنیم و در نماز جمعه نیز شرکت نمی‌کنیم... این خلاصه‌ای از نامه آنان بود. آنان این نامه را به واسطه دو نفر به نام‌های عبدالله بن مسّمع همدانی و عبدالله بن وال ۲ فرستادند. بنا بر تحقیقات انجام یافته، این نامه فقط با امضای چهار نفری که ذکر نمودیم، در کتاب‌ها آمده است. به فاصله کوتاهی بعد از ارسال این نامه، چند نفر نماینده را به طرف آن حضرت فرستادند: قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن عبدالله ارحبی، عماره بن عبدالله سلولی.

بعد از دو یا سه روز، نامه دیگری نوشتند و به واسطه هانی بن هانی سیعیو سعید بن عبدالله حنفی به سوی آن حضرت فرستادند. در این راستا گروهی شش نفری به صورت جداگانه برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام نامه فرستادند که عبارتند از:

شيث بن ربيعي،

حجّار بن ابجر،

يزيد بن حارث بن رويد،

عزرة بن قيس،

عمرو بن حجّاج زبيدي و

محمّد بن عمير تميمي. ۱. الارشاد: ۲ / ۳۶.

۲. شایان ذکر است که این اسامی قابل توجه است؛ چرا که در بررسی‌های آینده مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

### پاسخ امام حسین به نامه شیعیان کوفه

پاسخ امام حسین به نامه شیعیان کوفه

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه شیعیان کوفه، نامه‌ای بدین عبارت نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

أما بعد، فإنّ هائناً وسعيداً قدما عليّ بكتبكم وأنا باعث إليكم أختي وابن عمّي وثقتي من أهل بيتي مسلم بن عقيل فإن كتب إليّ أنّه قد اجتمع رأي ملائكم وذوي الحجى والفضل منكم على مثل ما قدمت به رسلكم وقرأت في كتبكم فإنّي أقدم إليكم...

به نام خداوند بخشنده مهربان

... هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند و من هم متوجه هدف شما شدم. آری، من پسرعمو و برادر مورد اطمینان خودم را که از اهل بیت من است، به نام مسلم بن عقیل به سوی شما می‌فرستم تا اوضاع شما را برای من گزارش کند. پس اگر نماینده من اجتماع شما را ببیند و برای من گزارش کند، آن وقت من به سوی شما حرکت می‌کنم. ۱. جالب توجه این که با وجود رسیدن نامه‌ها و چندین بار آمد و رفت افرادی به خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، آن حضرت اطمینان نداشتند و به همین جهت، حضرت مسلم علیه السلام را فرستادند.

حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه از لحظه نخستین حرکت به هر مناسبت و با هر کسی که ایشان رو به رو می‌شدند، دو مطلب را تذکر می‌دادند و می‌فرمودند:

۱. من تکلیف و وظیفه دارم که این راه را باید بروم...

۲. من کشته خواهم شد...

این دو مطلب به الفاظ گوناگون و در مراحل مختلف بیان شده است.

اگر کسی بگوید که حضرت نمی‌دانستند و از شهادت بی‌خبر بودند، چنین فردی یا جاهل است یا مغرض. با نگاه به سخنان امام

حسین علیه السلام در کتاب‌های تاریخ الاسلام ذهبی، معجم الکبیر طبرانی، الطبقات الکبری ابن سعد، البدایة والنهایه ابن کثیر، الفتوح ابن اعثم، الکامل فی التاریخ ابن اثیر، تاریخ طبری و مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، درخواستیم یافت که آن حضرت همواره می فرمودند:

من علم به شهادت دارم و از طرفی تکلیف و وظیفه من حرکت به سمت عراق است.

متن عبارت‌هایی که امام حسین علیه السلام فرموده، چنین است. در موردی فرمود:

لأن اقتل بمكان كذا وكذا أحبُّ إليَّ أن تستحلَّ بي يعني مكّة. ۲.

در مورد دیگری فرمود:

والله لأئن أُقتل خارجاً منها بشير أحبُّ إليَّ من أن اقتل منها داخلاً. منها بشير وأيم الله، لو كنت في جحر هامة من هذه الهوام

لاستخرجوني حتى يقضوا في حاجتي والله ليعتدنَّ عليَّ كما اعتدت اليهود في السبت. ۳.

در سخن دیگری فرمود:

والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفی.

در مورد دیگری فرمود:

إنني رأيت رؤيا ورأيت فيها رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وأمرني بأمر، أنا ماض له ولست بمخبر بها حتى ألقى عملي.

در تعبیر دیگری آمده است:

ألقى ربّي. ۴.

در جای دیگر می فرمایند:

لا بد لي من مصرعي.

من باید به محل قتل خودم برسم.

این جمله در کتاب‌های معتبری چون الطبقات الکبری، سیر اعلام النبلاء، مختصر تاریخ مدینه دمشق، البدایة والنهایه ابن کثیر و

تاریخ حلب ۵ آمده است. ۶.

در جایی دیگر می فرمایند:

مهما يقضى الله من أمر يكن.

در مورد دیگری از امام حسین علیه السلام سؤال شد: چرا در خروج از مکه عجله می کنید؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

لو لم أَعْجل لأخذت ۷.

اگر عجله نکنم، مرا دست گیر می کنند و به قتل می رسانند.

در جای دیگری فردی به گمان خیرخواهی به آن حضرت می گوید: شما به کوفه نروید، آنان کسانی هستند که پدر شما را به قتل

رسانند و با برادر شما چنان رفتاری کردند. حضرت در جواب فرمودند:

إنه ليس يخفى عليَّ ما قلت ورأيت، لكن الله لا يُغلب على أمره ۸.

آن چه را تو می گویی می دانم، ولی امر پروردگار دگرگون نمی شود.

این سخن در الکامل فی التاریخ ابن اثیر، البدایة والنهایه و تاریخ طبری آمده است.

به راستی کدام شیعه ای است که در این سخنان خدشه وارد کند و حال آن که کسانی از غیر شیعیان و افرادی که با ولایت اهل

بیت علیهم السلام و معرفت ایشان سر و کار ندارند، در قرن‌های دوم و سوم، این مطالب را نقل کرده اند.

در کتاب کامل الزیارات که از جمله کتاب‌های شیعیان است، این گونه آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود:

- لأن أقتل بيني وبين الحرم باع، أحبُّ إليَّ من أن أقتل وبينه شبرٌ، ولئن أقتل بالطف أحبُّ إليَّ من أن أقتل بالحرم. ۹.
- آن حضرت پس از حرکت از مکه مکرمه نیز سخنانی در این زمینه فرمودند که فردی در بین راه با آن بزرگوار ملاقات کرد و می‌خواست مانع حرکت آن حضرت شود، ولی سیدالشهداء علیه السلام در پاسخ او چنین فرمودند:
- لا يخفى على شيءٍ مما ذكرت، ولكنني صابر ومحتسبٌ إلى أن يقضى الله أمراً كان مفعولاً؛ ۱۰.
- آن چه تو ذکر کردی بر من مخفی نیست، ولی من شکیبایی می‌ورزم و... ۱. تاریخ طبری: ۵ / ۳۴۷، انساب الاشراف: ۳ / ۳۷۰، الاخبار الطوال: ۲۳۱، الکامل فی التاریخ: ۳ / ۲۶۷، مروج الذهب: ۳ / ۶۴، سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۰۶، المنتظم: ۵ / ۳۲۵، الفتوح: ۵ / ۵۱، مقاتل الطالبیین: ۶۳، تهذیب الکمال: ۶ / ۴۲۲، الاصابه: ۱ / ۳۳۲، تاریخ ابن خلدون: ۳ / ۲۲ و مدارک دیگر...
۲. تاریخ الاسلام (شرح حال امام حسین علیه السلام) محقق این کتاب می‌گوید: این روایت را طبرانی به شماره ۲۷۸۲ - ۲۸۵۹ تخریج نموده است و رجال حدیث آن صحیح است، الطبقات الکبری: ۶۰، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۶۱، الفتوح: ۵ / ۱۱۱، الکامل فی التاریخ: ۳ / ۲۷۵، تاریخ طبری: ۵ / ۳۸۵، سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۱۹۶، تهذیب الکمال: ۶ / ۴۲۰، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی: ۱ / ۲۱۶ و مدارک دیگر.
۳. انظر الطبقات الکبری: ۶ / ۴۲۸.
۴. تاریخ الاسلام: ۲ / ۲۴۳، البدایه والنهایه: ۱ / ۱۶۳، أسد الغابه: ۲ / ۲۱، تهذیب الکمال: ۶ / ۴۱۸.
۵. نگارنده در این موضوع از کتاب تاریخ حلب بهره‌هایی برده‌ام، از جمله آن موارد این که، کسانی که بدن مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را پامال اسب‌ها نمودند، ده نفر بودند و همگی اهل شام بودند و هیچ یک از اهل کوفه نبودند.
۶. الطبقات الکبری: ۵۸، سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۱۹۹، مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۷ / ۱۴۰، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۶۳، تاریخ حلب: ۱۱۶ - ۱۲۰.
۷. تاریخ طبری: ۵ / ۲۸۶، الارشاد: ۲ / ۶۸، بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۶۵، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۶۶.
۸. الکامل فی التاریخ: ۳ / ۲۷۸، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۶۹، تاریخ طبری: ۵ / ۳۹۹.
۹. کامل الزیارات: ۱۵۱، حدیث ۱۸۲.
۱۰. الفصول المهمه: ۱۸۹ (فصل فی ذکر مخرجه علیه السلام الی العراق).

## نیرنگ نامه نگاران

### نیرنگ نامه نگاران

حضرت سیدالشهداء علیه السلام جز از آن دو مطلبی که همیشه بیان می‌فرمودند، مطلب دیگری را نیز بدین مضمون متذکر می‌شدند که کسانی که برای من نامه نوشتند، خودشان مرا به قتل خواهند رسانید. حضرتش در سخنی فرمودند:

ما كتب إلي من كتب إلا مكيدة لي وتقرباً إلى ابن معاوية... ۱.

نامه‌ای برای من نوشته نشد مگر از روی حیله و نیرنگ زدن به من و نزدیک شدن به فرزند معاویه... .

از آن حضرت سؤال کردند که چرا اهل و عیال خود را همراه می‌برید؟

ایشان در جواب فرمودند:

ما أرى إلا الخروج بالأهل والولد؛ ۲.

من راهی جز خروج با اهل و فرزندانم در پیش راه خود نمی‌بینم.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در جایی دیگر با تأکید می‌فرمایند:

أعلم علماً أنّ هناك مصرعی ومصارع أصحابی لا ینجو منهم إلاّ ولدی علیؑ ۳

من علم حتمی دارم که همانا، آن جا محل شهادت من و اصحاب من است و از ما کسی جز فرزندم علی باقی نمی ماند. آری، به راستی امام حسین علیه السلام می دانستند که احدی جز امام سجاد علیه السلام باقی نمی ماند. چرا با وجود این علم، آن حضرت زن ها و فرزندان را به همراه خود بردند؟ حضرتش در پاسخ این سؤال فرموده اند:

إنّ الله قد شاء أن یراهنّ سباياؑ ۴

خداوند می خواهد آن ها را اسیر ببیند.

شاعر معروف، فرزددق در بین راه با آن حضرت ملاقات می کند و بعد از سلام و عرض ارادت، به حضرتش می گوید: وضع کوفه، وضع مناسبی نیست.

امام حسین علیه السلام در پاسخ می فرماید:

صدقّت، لله الأمرُ یفعل ما یشاء وکلّ یوم ربّنا فی شأنؑ ۵

راست گفتمی، همه امور به دست خداوند است، آن چه می خواهد انجام می دهد و پروردگار ما هر روز اراده ای دارد.

آری، امام حسین علیه السلام می دانستند و به همین جهت بود که به فرزددق این گونه فرمودند و به فردی دیگر آن گونه گفتند:

إنّی رأیت رؤیا ورأیت فیها رسول الله صلی الله علیه وآله وأمرنی بأمر... .

امام حسین علیه السلام در بین راه نامه ای به واسطه «قیس بن مسهر» برای اهل کوفه فرستادند. در همین هنگام، همه بخش های شهر کوفه و تمام مسیرهایی که به آن شهر منتهی می شد، تحت مراقبت شدید مأموران حکومتی بود و هیچ کس نمی توانست وارد شهر و یا از آن خارج شود، مگر این که شناسایی گردد. در چنین شرایطی قیس بن مسهر توسط حصین بن نمیر - که یکی از بزرگان شام و از یاوران قوی و طرفداران معاویه و یزید است - دست گیر شد، ولی به هنگام بازرسی تا خواستند نامه را از او بگیرند، قیس آن را پاره کرد.

گفتند: چرا نامه را پاره کردی؟

گفت: نمی خواهم از مفاد نامه مطلع شوید و این که نامه برای چه کسی نوشته شده است... .

او را به نزد ابن زیاد فرستادند. ابن زیاد به او دستور داد که باید بر فراز منبر و در حضور مردم امیرالمؤمنین و سیدالشهداء را لعن کنی (!)

او قبول می کند! آن گاه بر فراز منبر می رود و چنین می گوید:

ای مردم! همانا حسین بن علی علیهما السلام فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها، بهترین مردم است و من فرستاده او هستم... .

او در ادامه زیاد و عبیدالله زیاد را لعن می کند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام درود می فرستد. از همان جا او را به دارالاماره می برند

و از بام دارالاماره به پایین می اندازند و به این کیفیت او را شهید می کنند. ۶

روشن است که داستان قیس بن مسهر از وقایع مسلم حادثه عاشورا است.

۱. انساب الاشراف: ۳ / ۱۸۵.

۲. الاخبار الطوال: ۲۴۴.

۳. دلائل الامامه: ۷۴، بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۶۴.

۴. اثبات الوصیه: ۱۲۶، اللهوف: ۶۳، بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۶۴.

۵. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۴۰.

۶. الارشاد: ۲ / ۷۱.

## مسیر کوفه و پیش‌گویی امام حسین

مسیر کوفه و پیش‌گویی امام حسین  
سیدالشهداء علیه السلام در بین راه به منزلی می‌رسند که با فردی، سخن از رفتن به سوی کوفه به میان می‌آید، آن فرد دیدگاه خود را از رفتن به کوفه بیان می‌کند و حضرتش را از این کار منع می‌نماید.  
حضرت می‌فرماید: ای بنده خدا! کار صحیح بر من مخفی نیست و امر الهی تغییر نمی‌کند.  
آن‌گاه در ادامه به قلب شریف خویش اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:  
والله! لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه - وأشار إلى قلبه الشريف - من جوفى فإذا فعلوا سلط عليهم من يذلهم...  
به خدا سوگند! اینان تا دل مرا بیرون نیاورند از من دست نخواهند کشید...  
و زمانی که مرتکب این کار (جنایت) بشوند، خداوند متعال در جزای آنان فردی را بر ایشان مسلط می‌کند که آنان را ذلیل می‌کند...  
کند...

ابن قولویه رحمه الله در کامل‌الزیارات این‌گونه روایت می‌کند که وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام به مکانی به نام «عقبه البطن» رسید، به اصحابش فرمود:

ما أرانى إلا مقتولا.

قالوا: وما ذاك يا أبا عبد الله؟

قال: رؤيا رأيتها فى المنام.

قالوا: وما هي؟

قال: رأيت كلاباً تنهشني أشدها على كلب أبقع. ۱.

امام حسین علیه السلام در بین راه بارها از واقعه کربلا خبر دادند تا این که نزدیکی‌های کربلا این شعر را خواندند:  
سأمضى وما بالموتِ عارٌ على الفتى \*\*\* إذا مانوى خيراً وجاهد مسلما وواسى رجالا - صالحين بنفسه \*\*\* وخالف مشوراً وفارق مجرمافان عشت لم أندم وإن متُّ لم ألم \*\*\* كفى بك ذللاً أن تعيش وترغماً ۲  
علامه مجلسی رحمه الله می‌گوید: وقتی امام حسین علیه السلام به کربلا رسیدند، پرسیدند:  
أهذه كربلا؟ فقالوا: نعم يا ابن رسول الله!

فقال: هذا موضع كرب وبلاء، هاهنا مناخ ركابنا، ومحط رحالنا، ومقتل رجالنا ومسفك دماننا. ۳

آیا این جا کربلاست؟

گفتند: آری ای فرزند رسول خدا!

فرمود: این جا جایگاه سختی و بلاست، محل فرود مرکب‌های ما و منزلگاه و محل کشته شدن و ریختن خون مردان ماست.

۱. کامل‌الزیارات: ۱۵۷.

۲. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۴۵ - ۴۹، الارشاد: ۲ / ۸۱.

۳. بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۸۳.

## نگاهی به ساختار شهر کوفه

نگاهی به ساختار شهر کوفه

بنا بر تحقیقی که درباره تاریخ شهر کوفه و مردم آن انجام شده است، این نتایج به دست آمده که شهر کوفه دارای موقعیتی حساس بوده است. این شهر و همه عراق در زمان عمر به واسطه سعد بن ابی وقاص فتح شده است. کوفه هم از نظر تجاری و هم از نظر نظامی مورد توجه بوده و مردم از نقاط مختلف عراق، حجاز و یمن به این شهر مهاجرت کرده و در آن جا اقامت گزیده بودند. مجموعه ای از قبایل مختلف و گوناگون در کوفه زندگی می کردند، اما از جهت مذهب، تشیع در آن جا به طور رسمی از قرن دوم و سوم شروع شد و تشیع کنونی کوفه از آن زمان است و در قرن اول، شیعیانی که در آن جا بوده اند، مانند شیعیان امروزی نبوده اند.

## اصطلاح شیعه و تشیع

### اصطلاح شیعه و تشیع

جالب توجه این که برای واژه شیعه و تشیع دو اصطلاح وجود دارد:

۱. در اصطلاح نخست شیعه کسی است که محب اهل بیت علیهم السلام باشد و در عین حال به خلافت شیخین نیز اعتقاد دارد. بعضی از اهل کوفه آن زمان، امیرالمؤمنین علیه السلام را بر عثمان افضل و برتر می دانستند، اما به افضلیت آن حضرت بر شیخین، اعتقاد نداشتند.

۲. در اصطلاح دوم که همه ما برآنیم و اصطلاح معروف نیز همین است، شیعه عبارت از کسی است که به جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت اهل بیت پیامبر علیهم السلام که دوازده نفر امام بعد از پیامبر هستند، اعتقاد داشته باشد.

تشیع مطابق اصطلاح اول در قرن اول رایج بوده است. شاهد این اصطلاح مسیب بن نجبه است. او از دعوت کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کوفه است. در شرح حال او می نویسند: او شیعی بوده است. راوی می گوید:

جالست مسیب بن نجبه الفزاری فی هذا المسجد عشرين سنه و ناس من الشيعه كثير، فما سمعت أحداً منهم يتكلم فی أحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله إلا بخیر، وما كان إلا فی علی علیه السلام و عثمان؛<sup>۱</sup>

من بیست سال با مسیب و شیعیان زیادی در همین مسجد هم نشین بودم و ندیدم که شیعیان کوفه نسبت به صحابه ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جز خیر سخنی بگویند، مگر درباره علی و عثمان.

آری، اگر شیعیان آن وقت کوفه سخنی درباره صحابه می گفتند، از حقیقت و برتری علی علیه السلام نسبت به عثمان بوده است و درباره خلافت و جانشینی شیخین هیچ اشکال و سخنی نداشته اند.

بر همین مبنا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند در کوفه از نماز تراویح که یکی از بدعت های عمر است، ممانعت کنند، سر و صدایی به راه افتاد و ندای «واعمرا، واعمرا، واسنۀ عمره» طنین انداز شد.

در نتیجه، حتی در زمان حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و در حالی که مردم کوفه با آن حضرت بیعت کرده بودند، حاضر نشدند این بدعت را ترک کنند.

آیا اینان شیعیان راستین بودند؟ هرگز این طور نیست. اینان شیعه نبودند و اگر به آنان شیعه گفته می شود، بنا بر همان اصطلاح اول است.

داستان منع حضرت از نماز تراویح در کتاب الکافی نیز آمده است؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

والله! لقد امرت الناس أن لا- يجتمعوا فی شهر رمضان إلا- فی فریضه وأعلمتهم أن اجتماعهم فی النوافل بدعه، فتنادی بعض أهل

عسکری مَمَّن یقاتل معی: یا اهل الإسلام! غیرت سنّه عمرؓ...۲

به خدا سوگند! وقتی در ماه رمضان به مردم دستور دادم که نماز جماعت فقط در نمازهای واجب امکان پذیر است و نماز مستحب را به جماعت نمی توان خواند و این بدعت است، در بعضی از لشکریان من سر و صدایی به پا شد که وای ای اهل اسلام! سنّت عمر در حال تغییر است...(!)

بنابراین، معلوم شد که شیعیان آن تاریخ در کوفه محبّ اهل بیت علیهم السلام بوده اند. با وجود این، به خلافت شیخین نیز اعتقاد داشته اند و عدّه ای از آنان حتی با بنی امیّه نیز دشمنی داشته اند. اما به آنان شیعه واقعی گفته نمی شود.

به راستی آمار شیعیان حقیقی در کوفه چند نفر بوده است؟ تعداد اندکی از مردم کوفه افرادی هم چون حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و اصبخ بن نبا تهجزء شیعیان راستین بوده اند که عدّه ای از همین شیعیان توسط معاویه و زیاد بن ابیه به قتل رسیده بودند. پیش تر نام آن افراد که قبل از واقعه کربلا به قتل رسیده بودند، ذکر شد.

از طرفی، در مقابل این جمعیت اندک، یاران و پیروان بنوامیّه در کوفه فراوان بوده اند. پیش تر نام افراد زیادی آمد که حکم قتل حجر بن عدی رحمه الله تعالی را امضا کردند. در میان آنان افرادی هم چون:

حصین بن نمیر،

محمّد بن اشعث بن قیس،

کثیر بن شهاب،

خالد بن عرفطه،

ابوبرده فرزند ابو موسی اشعری،

سمره بن جندب،

یزید بن حارث،

حجّار بن أبجر و

شمر بن ذی الجوشن وجود دارند که از زمره رجال بزرگ و اشراف کوفه بودند.

از سوی دیگر، افرادی که از این گروه در کوفه برای یزید جاسوسی می کردند هم چون مسلم بن سعید حضرمی، مسلم بن عمرو باهلی، عماره بن عقبه و... هستند.۳

مسلم بن عمرو باهلی کسی است که به جناب مسلم علیه السلام می گوید:

أنا من عَرَفَ الحقَّ إذا أنكرته، ونصح لإمامه إذ غششته، وسمع وأطاع إذ عصيته وخالفته...۴

من کسی هستم که حق را شناختم، در حالی که تو او را انکار کردی و پیرو امامی هستم که تو با او مخالفت نمودی... .

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق در شرح حال او چنین می نویسد:

كان عظیم القدر عند یزیدؓ۵

او نزد یزید بسیار محترم و ارجمند بود.

چنین فردی مقیم شهر کوفه و از شخصیت های بزرگ به شمار می رفته است.

در نتیجه، اگر شیعه نیز در شهر کوفه می زیسته، به همان معنای اول بوده، نه شیعه خاص و حقیقی. آن چه بر باقی ماندگان شیعیان حقیقی در کوفه آمده، در پی خواهد آمد. ۱. تاریخ مدینه دمشق: ۵۸ / ۱۹۸ شرح حال مسیب بن نجبه.

۲. الکافی: ۵۰ / ۸.

۳. الاخبار الطوال: ۲۳۱، سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۰۱.



۴. مقتل الحسین علیه السلام: ابو مخنف ازدی: ۵۲.

۵. تاریخ مدینه دمشق: ۵۸ / ۱۱۴ شرح حال مسلم بن عمرو بن حصین باهلی.

### خوارج؛ گروه دیگری از ساکنان

خوارج؛ گروه دیگری از ساکنان کوفه خوارج، فرقه بزرگ دیگری بودند که در شهر کوفه مسکن گزیدند. سران این گروه افرادی مانند اشعث بن قیس، شیب بن ربیع، عمرو بن حرث و افراد دیگری بودند.

یکی از بزرگان خوارج اشعث پدر جعه، همسر امام حسن مجتبی علیه السلام است که آن حضرت را به شهادت رساند. اشعث درباره امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت‌هایی دارد و شرح حال او در کتاب تنقیح المقال ۱ وجود دارد. عمرو بن حرث کسی است که در قتل میثم تمار رحمه الله علیه دست داشته است.

عجیب این که خیلی از این افراد جزء صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده می‌شوند.

شیب بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن الحارث از زمره کسانی هستند که برای سیدالشهداء علیه السلام دعوت نامه فرستادند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند. با این حال، آنان از سران لشکر و فرماندهان سپاه عمر سعد بودند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا به آنان خطاب فرمود:

ألم تکتبوا إلیّ؟ ۲

آیا شما برای من نامه نوشتید؟

بنا بر نقلی به شیب بن ربیع دستور داده شد که سر مبارک آن حضرت را از تن جدا کند. وی در پاسخ گفت:

أنا بایعته ثمّ غدرت به... ۳

من با او بیعت کردم و الآن به او خیانت می‌کنم. حال به من دستور می‌دهید که سرش را هم جدا کنم؟ من این کار را نمی‌کنم. عمرو بن حجاج پدر همسر هانی بن عروه است. او از سران لشکر عمر سعد بود که در کربلا شط فرات را محاصره نمود و از رسیدن آب به خیمه‌های سیدالشهداء علیه السلام جلوگیری کرد. ۴

عمر بن سعد، عروه بن قیس را احضار نمود و به او فرمان داد تا به نمایندگی پیامی را به امام حسین علیه السلام برساند.

وی در پاسخ گفت: من نامه نوشتم و امضا کردم و با این حال، توان دیدن و رو به رو شدن با او را ندارم. ۱۵. تنقیح المقال: ۱ / ۱۴۹.

۲. الارشاد: ۲ / ۹۸.

۳. الدرّ النظیم: ۵۵۱.

۴. تاریخ طبری: ۵ / ۴۱۲.

۵. همان: ۵ / ۳۵۳.

### گروه‌های نویسنده دعوت نامه به امام حسین

گروه‌های نویسنده دعوت نامه به امام حسین

با عنایت به آن چه مطرح شد، می‌توان گفت کسانی که برای سیدالشهداء علیه السلام نامه نوشته‌اند سه دسته بوده‌اند.

۱. شیعیان خالص که در اقلیت بودند.

۲. خوارجی که در کوفه زندگی می‌کردند.

۳. عمّال و پیروان بنو امیه.

از طرفی افرادی وظیفه داشتند، نامه‌ها را به خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برسانند و یا به صورت حضوری از آن حضرت دعوت کنند. اسامی آنان تا آن جا که یافتیم، عبارت است از:

عبدالله بن مسمع،

عبدالله بن وال،

قیس بن مسهر صیداوی،

عمارة بن عبدالله سلولی،

هانی بن هانی سبعی،

سعید بن عبدالله حنفی و

عبدالرحمان بن عبدالله بن کون ارجبی.

سعید بن عبدالله حنفی به همراه عابس شاکری و حبیب بن مظاهر در خانه مختار ثقفی با حضرت مسلم علیه السلام، بیعت کردند و

هر سه تن در کربلا در رکاب همایونی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. ۱

عبدالرحمان ارجبی نیز جزء شهدای کربلاست. ۲

پیش‌تر اشاره شد که قیس بن مسهر حامل نامه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه بود. وی دست‌گیر شد و چنان که ذکر شد، به

شهادت رسید.

عبدالله بن وال از کسانی بود که با حضرت سیدالشهداء علیه السلام دیدار داشت و نامه‌ها را نزد آن حضرت می‌برد. او به همراه

سلیمان بن سرد بعد از واقعه کربلا به شهادت رسید. ۳

نقش سلیمان بن سرد که بزرگان اشراف و شخصیت‌ها را در منزل خود دعوت کرد و با آنان اتمام حجت نمود که اگر نمی‌توانید

یا قصد ندارید امام حسین علیه السلام را یاری کنید، دعوتش ننمایید، جالب توجه است؛ بنا بر قولی او در لشکر عمر سعد بوده و

همراه سیدالشهداء علیه السلام نبوده است.

حبیب بن مظاهر نیز از جمله امضاکنندگان نامه و همراهان سلیمان بن سرد است. از او نیز در داستان حضرت مسلم علیه السلام

خبری نیست، ولی بعد از مدت کوتاهی وارد کربلا می‌شود و در لشکر امام حسین علیه السلام به شهادت می‌رسد.

گفتنی این که شخصیت‌ها و بزرگانی که جزء دعوت‌کنندگان بودند که می‌خواستند در خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام

باشند، ولی نه در داستان حضرت مسلم علیه السلام که قبل از واقعه کربلا بوده، خبری از آنان وجود داشته و نه در حادثه کربلا.

به راستی چرا مسلم بن عوسجه که مأمور خرید اسلحه و جمع‌آوری پول برای حضرت مسلم علیه السلام بوده است، یک باره ناپدید

می‌شود؟

چرا حضرت مسلم علیه السلام تنها می‌ماند؟

از طرفی، همین شیعیان خالص مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه پس از مدتی در روز ششم یا هفتم محرم خود را با زحمات

فراوان به کربلا می‌رسانند.

از سوی دیگر، جمع فراوانی از کسانی که نامه به امام حسین علیه السلام نوشتند و آن حضرت را دعوت کردند، جزء سرلشکران و

فرماندهان نظامی لشکر عمر سعد بودند. ۱. تاریخ طبری: ۶ / ۱۹۹.

۲. إِبْصَارُ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۷۸.

۳. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۱۸۴.

### برنامه‌های ابن زیاد در شهر کوفه

برنامه‌های ابن زیاد در شهر کوفه اکنون برای دست‌یابی به این مطلب مهم و پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، یک بار دیگر وضعیت شهر کوفه را با ورود والی جدید یعنی ابن زیاد بررسی می‌نماییم.

### تهدید

تهدید

ابن زیاد بنا بر حکمی که از جانب معاویه داشت و توسط یزید ابلاغ شده، وارد شهر کوفه شد، کارهایی را در کوفه به اجرا گذارد و ماجراهای فراوانی پیش آورد. وی در نخستین خطبه‌اش در مسجد به مردم گفت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ مَصْرُكُم، وَتَغْرُكُم وَفَيْئُكُم، وَأَمْرُنِي بِإِنْصَافِ مَظْلُومِكُمْ وَإِعْطَاءِ مُحْرَمِكُمْ وَالْإِحْسَانَ إِلَيَّ سَامِعِكُمْ وَمَطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الْبَرِّ، وَسُوطِي وَسَيْفِي عَلَيَّ مِنْ تَرْكِ أَمْرِي وَخَالَفِ عَهْدِي، فَلْيَبْقِ أَمْرُؤُ نَفْسِهِ... ۱...

یزید سرپرستی شهر شما را به من سپرده و به من دستور داده با مظلومان، منصف باشم و به محرومان بخشش کنم و با کسانی که اطاعت و حرف شنوی دارند مهربان باشم، همانند پدری نیکوکار و اما کسانی که مخالفت می‌کنند و عهد و پیمان را می‌شکنند با تازیانه و شمشیر جوابشان را خواهم داد...

در این سخنرانی، هم به موافقان وعده داده شد و هم به کسانی که مخالفت می‌کنند، هشدار و تهدیدی صورت گرفت. وی در نخستین اقدام خود مردم را تهدید کرد و دستور داد تمام قبایل، شخصیت‌ها و اشراف شهر کوفه را تک‌تک شناسایی کنند و به مرور آنان را به حضور طلبید و بعد از شناسایی و معرفی، از آنان تعهد گرفت تا از او اطاعت کنند. وی درباره کسانی که به حضورش نمی‌آمدند، این‌گونه گفت:

فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ بِرَأْتِ مِنْهُ ذِمَّةٌ وَحَلَالٌ لَنَا دَمُهُ وَمَالُهُ... ۲...

اگر کسی نیاید و وفاداری‌اش را ثابت نکند، ریختن خون او و مصادره اموالش برای ما حلال شمرده می‌شود. هر شخصیتی، از هر قبیله‌ای که باشد اطاعت نکند، او در همان قبیله، به قتل خواهد رسید و در منزل خودش به دار کشیده خواهد شد. ۱. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۲۴.

۲. الارشاد: ۲ / ۴۵، الکامل فی التاریخ: ۴ / ۲۵.

### شایعه پراکنی

شایعه پراکنی

ابن زیاد در اقدام دیگری دستور داد عده‌ای در داخل شهر کوفه شایعاتی پخش کنند و مردم را از لشکر یزید و کسانی که از شام اعزام می‌شوند، بترسانند و آنان را به پراکنده شدن و پراکنده کردن یک‌دیگر از اطراف حضرت مسلم علیه السلام وادار کنند. ۱. در نتیجه این عمل حضرت مسلم علیه السلام از خانه مختار به منزل هانی بن عروه منتقل شد.

شهاب بن کثیر حارثی از جمله شایعه‌پراکنان است که در دست‌گیری حجر بن عدی دست داشته و در زمان معاویه والی شهر ری نیز بوده است. ۲.

این شایعات تا حدی در بین مردم اثرگذار بوده که مورخان می نویسند: مردم هم دیگر را می ترساندند و وحشت زده به یک دیگر از سپاه اعزامی شام، خبر می دادند. ۱. بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۴۹.

۲. مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۲۱ / ۱۳۸.

## عزل و نصب سران قبایل

عزل و نصب سران قبایل

بیشتر مردم کوفه اهل قبیله ها بودند. از این رو، حضرت مسلم علیه السلام برای هر قبیله ای رئیسی برگزید. ابن زیاد در اقدامی دیگر آن سران را عزل کرد و از هواداران خود، سرانی را برای قبیله ها مشخص نمود. در میان هر قبیله ای رابطی بین آن قبیله و والیان حکومت قرار داده شده بود.

در زمان های گذشته نیز برای شهرها و محله های آن افراد سرشناسی را معین می کردند که مشکلات مردم را حل کنند و گرفتاری های افراد را برطرف نمایند و یا اگر از طرف دولت هدایا و حقوقی در میان مردم تقسیم می شد، به واسطه این افراد صورت می گرفت و این اموال به دست مردم می رسید.

افراد قبیله زیر نظر این شخص بودند که به او «عزیف» یا «عریف» گفته می شود و جمع آن «العرفاء» است. این کلمه در روایات هم آمده است. در روایتی می خوانیم:

أهل القرآن عرفاء أهل الجنة. ۱

کلمه «عرفاء» به معنای رؤسا، تفسیر شده است. بنابراین، معنای روایت این گونه می شود که اهل قرآن، شخصیت ها و محترمان بهشت هستند.

ابن زیاد این عرفا را شناسایی کرد و دستورات لازم را به آنان رسانید و فرمان داد که آنان تک تک افراد قبیله خود را مواظب باشند:

یکم. عمرو بن حرث را به ریاست همه قبایلی گمارد که از حجاز و مدینه منوره به شهر کوفه هجرت کرده و مقیم کوفه شده بودند. او را به جای عباس بن جعد بن جدلی که حضرت مسلم علیه السلام در این جایگاه گماشته بود، منصوب کرد و عباس بن جعد را برکنار کرد؛

دوم. ابو ثمامه صاندی را که او نیز رئیس قبائلی چون تمیم و همدان بود، عزل کرد و به جای او خالد بن عرفطه را منصوب نمود؛ سوم. رئیس قبیله های ربیع، بکر و کنده عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی را عزل و قیس بن ولید بن عبدالشمس را منصوب کرد؛ چهارم. مسلم بن عوسجه سرکرده، قبایل معروفی چون بنی اسد، مذحج و قبایل دیگر را برکنار کرد و به جای او ابو برده فرزند ابوموسی اشعری را گماشت. ابو برده کسی بود که در داستان قتل حجر بن عدی رحمه الله علیه جزء امضا کنندگان سند جواز قتل بود. ۱. کشف الغمه: ۱ / ۴۲، الجامع الصغیر: ۱ / ۴۲۴ شماره ۲۷۶۷، کنز العمال: ۱ / ۵۱۴ شماره ۲۲۸۸.

## ارسال جاسوس

ارسال جاسوس

ابن زیاد در برنامه دیگری جاسوس هایی را در میان مردم پراکنده نمود که در مسجد و غیر مسجد کاملاً با مردم ارتباط داشتند و اخبار را برای ابن زیاد گزارش می کردند.

آن گاه که حضرت مسلم علیه السلام به طور مخفیانه از خانه مختار به خانه هانی بن عروه منتقل شد و بنا بود فردی متوجه این امر



انداختند. ۵.

عبدالله از بالای دارالاماره سقوط نمود و استخوان هایش خرد گردید، اما هنوز رمقی در بدن داشت که نانجیبی به نام عبدالملک بن عمیر لخمی که از قاضیان شهر کوفه بود، پیش آمد و سر این بزرگوار را برید. وقتی علت این کار را از او سؤال کردند، گفت: «أردت أن اریحه زمی خواستم او را راحت کنم» (!) ۶

آری، به جای این که به او رسیدگی و معالجه ای کند و خدمتی نماید، ذبحش می کند (!) ۱. تاریخ طبری: ۵ / ۳۸۱، البدایه والنهایه: ۸ / ۱۶۸.

۲. تاریخ طبری: ۵ / ۳۹۲، الارشاد: ۲ / ۷۲.

۳. در برخی از کتاب‌ها آمده است: سمره بن جندب به این سمت منصوب شد. همان سمره که از روز اول با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته است، البته بعضی می گویند او در آن تاریخ مرده بوده است.

۴. بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۵۱ - ۳۵۲.

۵. بحار الأنوار: ۴ / ۳۴۳.

۶. بحار الأنوار: همان، تاریخ طبری: ۵ / ۳۹۸.

## قتل و کشتار

قتل و کشتار

از دیگر برنامه های ابن زیاد در شهر کوفه، به شهادت رساندن بزرگان شیعیان واقعی و موالیان اهل بیت علیهم السلام بود، او همانند پدرش زیاد بن ابیه، این برنامه را اجرا می کرد.

## ۱. میثم تمار

۱. میثم تمار

میثم تمار از کسانی است که به دست ابن زیاد به شهادت رسیده است. جریان میثم و این که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام کیفیت شهادتش را به او خبر داده بودند، از وقایع جالب، عجیب و شنیدنی است. نوشته اند: حبیب بن مظاهر از کیفیت شهادت میثم باخبر بوده و عجیب تر این که رشید هجری نیز از احوال هر دو نفر اطلاع داشته است.

در کتاب رجال کشی این گونه آمده است:

روزی حبیب بن مظاهر و میثم تمار با هم ملاقات می نمایند و به یک دیگر از اتفاقاتی که برایشان در آینده پیش می آید، خبر می دهند. میثم به حبیب می گوید: تو را به این کیفیت به شهادت می رسانند.

حبیب هم به میثم می گوید: تو را به این صورت شهید می کنند.

وقتی این دو نفر از هم جدا می شوند، رشید هجری می رسد و از مردم می پرسد: این دو نفری که با هم صحبت می کردند، کجا رفتند؟

مردم گفتند: این دو نفر حرف های عجیبی می زدند.

پرسید: چه می گفتند؟

آنانی که شنیده بودند، به رشید منتقل کردند.

رشید در ادامه گفت: این دو نفر قسمتی از واقعه را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، نگفته اند و میثم این قسمت را فراموش

کرده که برای آوردن سر حبیب به کوفه، فلان مقدار درهم جایزه قرار می دهند. ۱. آری، چنین افرادی در کوفه وجود داشتند، اما تعدادشان به تعداد انگشتان دو دست هم نمی رسد؛ افرادی که اسراری این گونه را از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده اند و برای هم دیگر تعریف کرده اند و به هم بشارت داده اند. آری، به راستی آن شیعیان واقعی این گونه برای شهادت آماده بودند. سؤال این جاست که شمار چنین افراد و جان برکفانی که به واسطه زیاد بن ابیهو عبدالله بن زیاد به قتل رسیدند، چه اندازه بوده است؟

ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمار می نویسد:  
میثم در سال آخر عمرش به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت ام سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه وآله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت. وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه می گوید:

إِنَّكَ سَتَفَلْتُ وَتَخْرُجُ تَائِراً بِدَمِ الْحُسَيْنِ فَتَقْتُلُ هَذَا الَّذِي يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَكَ ۚ

تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین علیه السلام را از کسانی که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت.

همین سخن به واقعیت پیوست. میثم به شهادت رسید و مختار تا بعد از واقعه کربلا در زندان بود. ۱. رجال کشی: ۱ / ۲۹۲.  
۲. الارشاد: ۱ / ۳۲۴، الاصابه: ۶ / ۲۵۰.

## ۲. عبدالله بن عمرو بن عزیز کندی

۲. عبدالله بن عمرو بن عزیز کندی  
از این جا معلوم می شود که شخصیت هایی در کوفه زندانی بودند. از جمله آنان عبدالله بن عمرو بن عزیز کندی است که او را به قتل رساندند.

در شرح حال عبدالله بن عمرو می نویسند:  
فارساً شجاعاً كوفياً من الشيعة، وشهد مع أميرالمؤمنين علي عليه السلام مشاهده كلها، وكان من الذين بايعوا مسلماً وأخذ البيعة من أهل الكوفة للحسين عليه السلام هو ومسلم بن عوسجة ۱  
او سوارکاری شجاع و از شیعیان کوفه بود و در همه جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام ملازم رکاب آن حضرت بود. او از کسانی بود که در کوفه، با مسلم بیعت نمود. وی برای سیدالشهداء علیه السلام به همراه مسلم بن عوسجه از مردم بیعت می گرفت. پیش تر گذشت که نعمان بن بشیر والی کوفه طبق نقشه، پیروان حضرت مسلم علیه السلام را آزاد گذاشت و این افراد به صورت علنی به فعالیت مشغول شدند تا این که بعد از نعمان و در زمان سرپرستی ابن زیاد، حصین بن نمیر رئیس پلیس، عبدالله کندی را دست گیر و به نزد ابن زیاد برد. به او گفتند: تو رئیس قبیله «کنده» و «ربیع» هستی؟  
گفت: آری.

ابن زیاد فرمان داد که او را به قتل برسانند. ۱۲. الاخبار الطوال: ۲۳۸.  
۲. تاریخ طبری: ۴ / ۲۷۵، مقاتل الطالبيين: ۷۰، الاخبار الطوال: ۲۳۸.

## ۳. عبدالله بن حارث بن نوفل همدانی

۳. عبدالله بن حارث بن نوفل همدانی

عبداللّه بن حارث همدانی از شیعیانی است که به دستور ابن زیاد شهید شد. او از صحابه پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله بود و در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. نقش او را در حادثه کربلا این گونه نگاشته اند:

كان يأخذ البيعة من أهل الكوفة للحسين عليه السلام؛

او از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفت.

کثیر بن شهاب او را دست گیر و نزد ابن زیاد برد و از او سؤالاتی کردند که آیا تو با مسلم بیعت کرده ای؟ گفت: آری!

- برای حسین بیعت جمع می کردی؟

گفت: آری!

ابن زیاد دستور داد او را در مقابل چشمان قبیله اش گردن بزنند(!) ۱

وقتی رئیس قبیله ای را در برابر دیدگان افراد آن قبیله گردن بزنند و به قتل برسانند، با توجه به این اختناق‌ها، شدت‌ها و نظارت‌ها، آیا دیگر آن قبیله جایی برای حرکت کردن خواهند داشت؟

آری، این شیوه را خالد بن ولید نیز با مالک بن نویره و قبیله او انجام داد. ۱. تاریخ طبری: ۴ / ۲۸۶، مقتل الحسین علیه السلام: ۶۱.

#### ۴. عبدالاعلی بن یزید کلبی علمیمی

۴. عبدالاعلی بن یزید کلبی علمیمی

از افراد دیگری که در شهر کوفه به دست ابن زیاد به شهادت رسید، عبدالاعلی کلبی است. در توصیف او می نویسند:

كان فارساً شجاعاً قارئاً، من الشيعة كوفياً، وكان هو وحبيب بن مظاهر الأسدي يأخذان البيعة من أهل الكوفة للحسين عليه السلام؛  
او تک سوار شجاع و قاری قرآن از شیعیان کوفه بود؛ کسی که به همراه حبيب بن مظاهر، از اهل کوفه برای سیدالشهداء علیه السلام بیعت می گرفتند.

کثیر بن شهاب او را دست گیر کرد. وقتی حضرت مسلم علیه السلام را شهید کردند، ابن زیاد، عبدالاعلی را احضار و دستور قتل او را صادر نمود. ۱. تاریخ طبری: ۴ / ۲۸۴، مقتل الحسین علیه السلام: ۵۷.

#### ۵. عباس بن جعدہ جدلی

۵. عباس بن جعدہ جدلی

از جمله شخصیت‌هایی که حضرت مسلم علیه السلام در کوفه به ریاست چند قبیله منصوب نموده بود، عباس بن جعدہ است. تاریخ نگاران در شرح حال او می نویسند:

كان من الشيعة الذين بايعوا مسلم بن عقيل رضى الله عنه في الكوفة ومن المخلصين في الولاء لأهل البيت عليهم السلام، وكان يأخذ البيعة من الناس للحسين بن علي عليهما السلام؛

او از شیعیانی بود که در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و جزء ارادتمندان واقعی اهل بیت علیهم السلام بود. او از مردم برای حسین بن علی علیهما السلام، بیعت می گرفت.

عباس جدلی توسط محمد بن اشعث کندی که از خوارج و فرماندهان لشکر عمر بن سعد در کربلا بود، دست گیر شد و پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام او را نیز به دستور ابن زیاد به شهادت رساندند. ۱. تاریخ طبری: ۴ / ۲۷۵، مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف: ۴۲.



## ۶. عماره بن صلخب ازدی

۶. عماره بن صلخب ازدی

شخصیت دیگر از شیعیان کوفه، عماره بن ازدی بود. او مردی شجاع و از بیعت کنندگان با جناب مسلم علیه السلام به شمار می‌رفت و از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می‌گرفت.

محمد بن اشعث او را دست گیر کرد. ابن زیاد فرمان داد تا او را در میان چشم اهل قبیله اش به قتل برسانند. ۱۱. مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف: ۴۴ و ۵۸، تاریخ طبری: ۴ / ۲۷۶ و ۲۸۵.

## زندانی کردن شیعیان

زندانی کردن شیعیان

یکی دیگر از اقدامات ابن زیاد در کوفه زندانی کردن شیعیان بود. در میان زندانیان افرادی چون مختار، حارث اعور همدانی، سلیمان بن صُرد و همراه او مثل مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد بودند. در این اسامی دقت کنید!

طبری می‌نویسد: ابن زیاد در نامه ای به یزید می‌نویسد:

وما ترکت لکم ذا ظنّه أخافه علیکم إلا وهو فی سجنکم؛<sup>۱۷</sup>

کسی را که احتمال می‌دادم بر ضد شما حرکتی بکند و قیامی صورت دهد، باقی نگذاشتم، مگر این که در زندان شما به سر می‌برد.

با تمام این اوصاف، روشن می‌شود که بزرگان شیعیان کجا بودند و چه شدند. آیا با وجود این، می‌توان ادعا کرد و گفت که سران شیعیان، خود در قتل سیدالشهداء علیه السلام شریک بودند یا آن که خود شیعیان از آن حضرت دعوت کردند و بعد آن بزرگوار را به قتل رساندند؟

آری، ابن زیاد والی بصره بنا به دستور معاویه با حفظ سمت قبلی، والی کوفه شد. وی بعد از واقعه کربلا به سوی شام حرکت کرد، پس از گذشت چهار یا پنج سال حادثه کربلا گروهی به رهبری سلیمان بن صرد ظاهر شدند و حصین بن نمیر، ابن زیاد و یارانش را به قتل رساندند. نوشته‌اند: ابن زیاد در همان واقعه این گونه اظهار کرد:

كنت أقول: ليتني كنت أخرجت أهل السجن فضربت أعناقهم؛<sup>۲۱</sup>

همیشه می‌گفتم: ای کاش در آن زمان زندانیان را از زندان بیرون می‌آوردم و گردن می‌زدم.

به راستی ابن زیاد آرزوی مرگ چه کسانی را داشت؟

آری، همان افرادی که در زندان بودند، اکنون به عنوان انتقام و خون خواهی داستان کربلا و عاشورا قیام کرده‌اند و ابن زیاد مأمور بود با آنان بجنگد.

ابن زیاد عده‌ای از زندانیان را به قتل رسانده بود؛ بعضی از آنان را آزاد کرد و افرادی را نیز که فرار کرده بودند، تعقیب کرد. او پس از گذشت چند سال که سلیمان بن صرد، مختار ثقفی و دیگران به جنگ با اهل شام و قاتلان سیدالشهداء علیه السلام رفته‌اند، آرزو می‌کرد که ای کاش این زندانیان را در همان زندان می‌کشت.

بدین وسیله، چند سال پس از واقعه عاشورا ابن زیاد و یارانش به قتل رسیدند و عده‌ای را نیز خود مختار به قتل رسانید. ۱. تاریخ طبری: ۵ / ۵۰۴.

۲. تاریخ طبری: ۵ / ۵۲۳.

## نگاهی به شخصیت سلیمان بن سرد از دیدگاه اهل سنت

نگاهی به شخصیت سلیمان بن سرد از دیدگاه اهل سنت

سلیمان شخصیت والایی نزد اهل سنت دارد. در کتاب‌هایی که به شرح حال صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله می پردازند، شرح حال سلیمان را بسیار با تجلیل یاد می کنند. ذهبی درباره او می نویسد:

او به همراه نزدیکان خود نامه ای به حسین بن علی نوشت. آن‌ها او را به کوفه دعوت کردند، ولی او موفق نشد و نتوانست او را یاری کند، چرا که او در زندان بود. ۱.

البته ذهبی تصریح نمی کند که ابن زیاد او را زندانی کرده بود، چرا که باور به زندانی شدن شخصیتی هم چون سلیمان، به واسطه ابن زیاد والی یزید، برای آنان بسیار سخت است.

عجیب این است که برخی از علمای اهل سنت درباره او فقط این گونه اظهار نظر می کنند:

... فلما عجز عن نصره ندم و حارب ۲

... وقتی او از یاری حسین ناتوان شد پشیمان گشت و به جهاد پرداخت.

یعنی از این که به بیعتش وفادار باشد و همراه سیدالشهداء علیه السلام قیام کند، عاجز و ناتوان شد و پشیمان گشت!

به راستی باید تأمل کرد که چگونه عاجز شد که به پشیمانی اش انجامید؟ این ناتوانی و پشیمانی چگونه باهم جمع می شوند؟ (والله العالم)

آری، این شیطنت‌هایی است که بعضی از دانشمندان سنی داشته اند، چرا که نمی خواهند به زندانی بودن چنین فردی تصریح کنند و حتی می خواهند وانمود کنند که گناهی از او سر زده و او پشیمان شده و بعد به جنگ پرداخته است. آنان به همین معنا اشاره می کنند و می نویسند:

كان ديناً عابداً خرج في جيش تابوا إلى الله من خذلانهم الحسين الشهيد، وساروا للطلب بدمه، وسموا جيش التوابين ۳

او مردی دیندار و عابد بود و به دلیل کوتاهی اش در مورد حسین علیه السلام با لشکری که به سوی خدا توبه کرده بودند، به خون‌خواهی حسین شهید علیه السلام قیام کرد و نام آن لشکر به توابین (توبه کنندگان) معروف شد.

این لشکر همان سپاهی است که با لشکر شام رو به رو شدند و بزرگان لشکر ابن زیاد و شخصیت‌هایی را که کوفه آن روز را اداره می کردند و حال به شام رفته بودند، در حمله ای به قتل رساندند. گفتنی است که ماجرای توابین خود تاریخی جداگانه دارد. ۱.

سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۵.

۲. تاریخ الاسلام: ۵ / ۱۲۳.

۳. تاریخ الاسلام: ۵ / ۱۲۲.

## تعقیب فراریان

تعقیب فراریان

بعد از این که ابن زیاد عده ای از همراهان حضرت مسلم علیه السلام را به شهادت رسانید، از مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و بعضی دیگر جست و جو کرد و آنان را تحت تعقیب قرار داد، ولی نتوانست دست گیرشان کند.

## کوفه در کنترل ابن زیاد

کوفه در کنترل ابن زیاد

با این اقدامات شهر کوفه به طور کامل در تحت قدرت ابن زیاد قرار گرفت و سیدالشهداء علیه السلام نیز در کربلا به سر می بردند. در چنین زمانی و بعد از اجرای این برنامه ها، ابن زیاد بر فراز منبر قرار گرفت و خطاب به مردم گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ بِلَوْتِمِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، فوجدتموهم كما تحبون، وهذا أمير المؤمنين يزيد، قد عرفتموه، حسن السيرة، محمود الطريقة، محسن للرعية، يعطى العطاء فى حقه، قد أمنت السبل على عهده...** ای مردم! شما آل ابوسفیان را امتحان کردید و می شناسید... . راه های شما امن شده است... .

یزید بعد از معاویه بهترین بندگان و بی نیاز کننده شما در اموال و روزی دنیاست (!) او به من دستور داده که رزق شما را تا صد درهم و یا صد دینار از بیت المال افزایش دهم و این پول را برایتان نگه دارم. به من دستور داده تا شما را از کوفه به جنگ دشمنش روانه کنم. پس گوش فرا دهید و اطاعت کنید... . ابن زیاد در ادامه سخنان خود می گوید:

**فلا يبقين رجلاً من العرفاء والمناكب والتجار والسكان إلا أخرج فعسكر معي، فأیما رجل وجدناه بعد يومنا هذا متخلفاً عن العسكر برئت منه الذمة** ۱۶

از بزرگ و کوچک کسبه و دیگر مردم هیچ کس باقی نماند و همگی بایستی در لشکر با من همراه شوند و هر کس که از لشکر ما تخلف کند، ما درباره حفظ خون او مسئولیتی نداریم. نگارنده تاریخ حلب می افزاید:

وكان ابن زیاد إذا وجه الناس إلى قتال الحسين فى الجمع الكثير، بعث رجاله فى خيل إلى الكوفة، وأمره أن يطوف بهما، فمن وجده قد تخلف، أناه به ۲۶

بعد از آن که مردم را به جنگ با سیدالشهداء علیه السلام متوجه نمود، مأمورانی را به کوچه ها و محله ها فرستاد تا جست و جو کنند و اگر کسی را یافتند که از حکم او سرپیچی نموده است، او را نیز بیاورند.

بدین ترتیب، بعد از این که تهدیدها عملی شد و مأموران به جست و جو پرداختند، شهر کوفه به دل خواه ابن زیاد درآمد. او همه را به سوی کربلا حرکت داد، جز کسانی که در زندان ها بودند و یا به گونه ای از شهر خارج و در نخلستان ها پناه گرفته بودند.

وی همه مردم را به سرکردگی عمر سعد از کوفه به جنگ با سیدالشهداء علیه السلام حرکت داد. آنان به دو گروه تقسیم می شوند: گروه اول: کسانی که با میل و رغبت و یا با اکراه و زور در آن جبهه حاضر شده بودند ۱۷

گروه دوم: افرادی که برای رسیدن به کربلا راهی جز پیوستن به لشکر عمر سعد نداشتند ۱۸ چرا که تمام راه ها را بسته بودند. ۱. الفتوح: ۵ / ۸۹.

۲. بحار الأنوار: ۴ / ۳۸۵، انساب الاشراف: ۳ / ۳۸۶، الفتوح: ۵ / ۱۵۷، الاخبار الطوال: ۲۵۲، تاریخ حلب شرح حال امام حسین علیه السلام.

### پیوستگان به لشکر امام حسین

پیوستگان به لشکر امام حسین

گروه دوم برای پیوستن به سیدالشهداء علیه السلام و همراهی با ایشان این کار را انجام دادند که نام و مشخصات آنان در تاریخ آمده است. این گروه از تاریکی شب استفاده کردند و به لشکر سیدالشهداء علیه السلام پیوستند. از همین جا می توان حدس زد که

افراد دیگری نیز به همین قصد با لشکر عمر سعد همراه شده بودند، ولی موفق نشدند. به یقین باید گفت که این گروه به قصد پیوستن به سیدالشهداء علیه السلام همراه لشکر عمر سعد به کربلا آمده بودند و همراهی آنان از روی ناچاری بوده است. از این رو، شبانه خود را به لشکر حضرتش رساندند و این افراد از قبل هدایت شده بودند، نه این که شب یا روز عاشورا از ظلمت به نور منتقل گردند، البتّه حرّ بن یزید روز عاشورا به حق و نورانیت رسید.

یکی از کسانی که با لشکر ابن سعد همراه شد، آن گاه به لشکر سعادت‌مند سیدالشهداء علیه السلام پیوست، قاسم بن حبيب بن ابی بشیر ازدی است. درباره او چنین نقل شده است:

مال إلى الحسين عليه السلام... وقتل بين يديه ۱۶

و به سوی امام حسین علیه السلام میل نمود... و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

یکی دیگر از این سعادت‌مندان عمرو بن ضبیعه بن قیس است. درباره او می نویسند:

كان فارساً مقدماً في الحروب، خرج مع ابن سعد ثم أزدلف إلى الإمام ۲...۲

او تک سواری یگانه و پیش تاز در جنگ‌ها بود، به همراه ابن سعد از کوفه خارج شد، سپس به سوی امام حسین علیه السلام روانه شد.

یکی دیگر از این نیک بختان حلاس بن عمرو ازدی است. او در زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام مسئول اداره امنیت شهر کوفه بود. وی به همراه برادرش نعمان در سپاه ابن سعد حاضر شد، سپس شبانه خود را به لشکر امام حسین علیه السلام رساند.

از این سعادت‌مندان می توان پدر و فرزند وی به نام مسعود بن حجاج تمیمیو فرزندش عبدالرحمان را نام برد که هر دو به همین صورت در ابتدای امر با لشکر ابن سعد همراه شدند، ولی سرانجام به سوی لشکر امام حسین علیه السلام شتافتند و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. ۱۴. إِبصار العين في انصار الحسين عليه السلام: ۱۰۹.

۲. مناقب آل ابی طالب: ۴/ ۱۱۳.

۳. إِبصار العين في انصار الحسين عليه السلام: ۱۰۹.

۴. همان: ۱۱۲.

## فرماندهان سپاه اعزامی از کوفه

فرماندهان سپاه اعزامی از کوفه

۱. عمر بن سعد فرمانده کل

شناخت فرماندهان نظامی لشکر اعزامی ابن زیاد، بسیار اهمیت دارد. فرمانده کلّ این سپاه عمر سعد بوده است. فرماندهان دیگر چه کسانی بوده اند؟

پیش از پرداختن به این بحث، ذکر دو نکته جالب است:

۱. بنا بر نقل تاریخ نگاران، عمر سعد را فرمانده چهار هزار سرباز نمودند تا به فرماندهی او این لشکر به جنگ منطقه دیلم ۱ برود. در این زمینه در بسیاری از منابع تاریخی این گونه آمده است:

كانوا قد أعدوا للخروج معه إلى الری لقتال الديلم ۲۶

به این لشکر فرمان داده شد که نخست به قتال حسین بن علی پردازید و آن گاه به سوی ری و جنگ دیلم بروید.

۲. عمر سعد از روز نخست هوادار بنو امیه بوده و هرگز در کوفه ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام نداشته است. پیش تر گفتیم که وقتی نعمان بن بشیر در برخورد با حضرت مسلم علیه السلام و یارانش، کندی و کوتاهی کرد، ابن سعد در نامه ای به یزید نوشت:

«فکری بنما که کوفه از دست می رود». ۱. گفتنی است که این نکته جای تحقیق دارد که آیا واقعاً در آن روزگار در ری خبری از جنگ بوده و یا این یک بهانه‌ای برای جمع کردن مردم بوده است؟

۲. تاریخ طبری: ۵ / ۴۰۹، الاستیعاب: ۱ / ۳۷۷، جمل من انساب الاشراف: ۳ / ۳۸۵، الاخبار الطوال: ۲۵۱، الفتوح: ۵ / ۱۵۱، تاریخ حلب شرح حال امام حسین علیه السلام ابن عدیم، لواعج الاشجان: ۱۰۵ / ۲. حصین بن نمیر

در منابع تاریخی، حصین بن نمیر به اختصار معرفی شده است. حصین بن نمیر اهل شهر حمص، یکی از شهرهای شام بوده است. ۱. مردم آن دیار ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام بوده اند ۲ و حصین بن نمیر هم پرورش یافته چنین شهری بوده است. وی مسئول امنیت شهر کوفه بود و بر اطراف و جاده‌های منتهی به شهر نظارت داشت.

همان گونه که پیش تر اشاره شد، حصین در اجرای نظارت بر شهر افراد مختلفی را دست گیر نمود. برخی از جنایات او را می توان این گونه بیان کرد:

او کسی است که حبیب بن مظاهر را در کربلا شهید کرد ۳، اولین فردی است که از جانب لشکر عمر سعد به طرف امام حسین علیه السلام و خیمه‌های ایشان تیراندازی کرد ۴ چرا که او رئیس تیراندازهای لشکر بوده است ۵ و او خبیثی است که سرهای مطهر اهل بیت علیهم السلام را در اختیار گرفت و از کربلا به سوی شام برد ۶!

یزید دستور داد سرها را نزد او حاضر کنند تا از آنان درباره کیفیت قتل آنان پرسد. وقتی حاضر شدند و سرها را مقابل یزید قرار دادند، یزید از آنان سؤالاتی کرد تا نوبت به حصین بن نمیر رسید. یزید از او پرسید: برای من تعریف کن و بگو حسین چگونه به قتل رسید؟

حصین اول امان خواست و بعد از گرفتن امان، پاسخ داد:

اعلم - أيها الأمير! - أن الذی عقد الرايات ووضع الأموال وجیش الجیوش وأرسل الکتب وأوعد ووعد هو الذی قتله ۴

ای امیر! کسی که پرچم‌ها را برافراشت، اموال را در اختیار سپاه قرار داد و لشکریان را تجهیز کرد و در این زمینه نامه‌هایی ارسال کرد و وعده داد و تهدید کرد، کسی است که حسین را کشته است.

یزید از این پاسخ خشمگین شد و به درون خانه رفت.

حصین بن نمیر کسی است که برای خارج کردن ابن زبیر از خانه خدا و سرکوب نمودن او، منجنیق را نصب نمود تا خانه خدا را بکوبد و کعبه را ویران کند.

سرانجام حصین بن نمیر بعد از گذشت پنج یا شش سال از حادثه کربلا به همراه عده‌ای دیگر از اهل شام و شخصیت‌هایی که همراه ابن زیاد بودند، به دست سلیمان بن صرد و یارانش کشته شدند و به اسفل السافلین فرو افتادند. ۵ / ۱. الاصابه: ۲ / ۸۰.

۲. معجم البلدان: ۲ / ۳۴۹، شماره ۳۹۱۴.

۳. مناقب آل ابی طالب: ۴ / ۱۰۳.

۴. نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام: ۷۰.

۵. امالی شیخ طوسی رحمه الله: ۲۴۲.

۳. شبث بن ربعی ۱

او از بزرگان خوارج و دشمنان شدید امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است. وی در حادثه کربلا فرماندهی هزار سرباز را به عهده داشت. او از نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام بود. ۲ گفتنی است که خوارج تا بعد از واقعه کربلا، همکاری نزدیکی با بنی امیه بر ضد اهل بیت علیهم السلام داشته اند. آنان هم در شهادت امیرالمؤمنین و هم در قضیه امام مجتبی علیهما السلام و شهادت آن حضرت و هم در واقعه عاشورا با بنی امیه همکاری کرده اند. البته بعدها به دلیل ریاست، دچار اختلاف‌های شدیدی

شده اند و کشمکش‌های عجیبی بین آنان رخ داده است. ۱. سیر اعلام النبلاء: ۴ / ۱۵۰.

۲. الارشاد: ۲ / ۹۸، الفتوح: ۵ / ۲۹.

۴. حجار بن ابجر

حجار بن ابجر از فرماندهان سپاه ابن زیاد است. او در کربلا- فرمانده هزار سرباز بود. وی با شیبث بن ربعی و افرادی دیگر، نامه دعوت برای امام حسین علیه السلام نوشتند و امضا کردند. ۱.

حجار بعد از واقعه کربلا شخصی بزرگ بوده است که بر ضد مختار قیام می‌کند و در آخر سرکوب می‌شود. ۲. تاریخ الکبیر: ۳ / ۱۳۰.

۲. جمل من انساب الاشراف: ۶ / ۳۵۸، الاخبار الطوال: ۲۵۰ - ۲۵۱، تاریخ طبری: ۵ / ۴۰۰، منتظم: ۵ / ۳۲۹.

۵. حر بن یزید ریاحی

حر بن یزید ریاحی یکی دیگر از فرماندهان سپاه اعزامی ابن زیاد بود که هزار سرباز از او فرمان می‌بردند. البته داستان بازگشت او عبرتی برای اولین و آخرین مردم شد که چگونه سیدالشهداء علیه السلام و اهل بیت را قبل از ورود به کربلا- آزار داد و مزاحم ایشان شد و آن گاه که متوجه شد، تغییر کرد و رستگار گشت. ۶. شمر بن ذی الجوشن

شمر فرمانده چهار هزار سرباز بود. ۱. او از ابتدا هوادار بنو امیه و در خدمت ابن زیاد بود، به طوری که وقتی ابن زیاد احساس کرد عمر سعد در اطاعت از دستورش کوتاهی می‌کند، نامه‌ای به شمر داد و گفت که به دست عمر سعد برساند و مراقب و مواظب او باشد.

شمر در بنو امیه ذوب شده بود. تاریخ نگاران شیعه و سنی می‌نویسند: ابن زیاد به شمر گفت:

اذهب فإن جاء حسین علی حکمی وإلا- فمر عمر بن سعد أن یقاتلهم، فإن تباطأ عن ذلك فاضرب عنقه، ثم أنت الأمیر علی الناس... ۲

برو و اگر حسین تسلیم حکم ما شد که هیچ و گرنه به عمر سعد دستور بده که او را بکشد و اگر عمر سعد از این فرمان کوتاهی کرد، گردن او را بزن، سپس خودت بر همه لشکر امیر هستی.

درباره شمر گفتنی است که ابن حجر می‌نویسد: شمر در نماز جماعت حاضر می‌شد و بعد از نماز توسل می‌کرد و می‌گفت:

اللهم إني شريف فاعف عني

خدایا! تو می‌دانی که من فرد خوبی هستم، پس مرا ببامرز.

راوی می‌گوید: به او گفتم: چگونه از خدا انتظار داری که تو را ببخشد، در حالی که تو فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را به قتل رسانده‌ای؟

شمر در پاسخ گفت: تو چه می‌گویی؟ چه کار باید می‌کردم؟ آنان امیران هستند، به ما امر کردند و اگر ما مخالفت می‌کردیم، از این حیوانات هم بدتر بودیم، امیران ما واجب اطاعه هستند(!)

ابن حجر عسقلانی به رغم این که خود نیز از متعصبان است، بعد از نقل این مطلب می‌گوید:

إن هذا لعذر قبيح، فإنما الطاعة في المعروف ۳

این عذر بسیار ناپسند است چرا که اطاعت فقط در امور پسندیده، وارد شده است. ۱. بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۱۵.

۲. البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۵.

۳. لسان الميزان: ۳ / ۱۸۰.

۷ و ۸. قیس و محمد

از جمله فرماندهان اعزامی سپاه ابن زیاد دو برادر به نام‌های قیس و محمد هستند. اینان فرزند اشعث بن قیس به شمار می‌روند. اشعث پدر جعد که با سمّ معاویه، به طمع رسیدن به پول و همسری یزید، امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد. بنا بر تحقیقی که انجام شده، پدر این دو نفر یعنی اشعث در شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام دست داشته است.<sup>۱</sup> قیس و محمد از خوارج بوده‌اند.

محمد بن اشعث هزار سرباز را فرماندهی می‌کرد، همو بود که با حضرت مسلم علیه السلام جنگید و سرانجام آن جناب را دست گیر کرد و به شهادت رساند.

محمد بن اشعث جزء دعوت کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام نبوده، ولی برادرش قیس، دعوت نامه را امضا نموده است. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا سپاه دشمن را خطاب کرد و شبت بن ربیع، حجاج بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن حارث را صدا زد و فرمود: مگر شما نبودید که نامه نوشتید؟

قیس بن اشعث در پاسخ گفت: بیا و با یزید بیعت کن!

حضرت در پاسخ فرمودند: تو برادر همان کسی هستی که مسلم بن عقیل را در کوفه به شهادت رساند و حال می‌خواهی در قتل من نیز شریک باشی؟

لا، والله، لا أعطیهم بیدی إعطاء الذلیل ولا أقر لهم إقرار العیید<sup>۲</sup>؛

نه، سوگند به خدا! دستم را همانند افراد ذلیل (به جهت بیعت) عطا نمی‌کنم و مانند بندگان کوچک اقرار نمی‌نمایم. ۱. الارشاد: ۱۹ / ۱.

۲. البدایة والنهایة: ۸ / ۱۷۹، تاریخ طبری: ۵ / ۴۲۵.

۹. یزید بن حارث

یزید بن حارث فرمانده دو هزار تن و جزء دعوت کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود. امام علیه السلام در روز عاشورا او را با نامش خطاب کرد. او از جاسوسانی بود که همراه عمر سعد و دیگران، در کوفه برای حکومت بنو امیه فعالیت می‌نمود و بر ضد سلیمان بن صرد، مختار و دیگران می‌کوشید. ۱۱. جمل من انساب الاشراف (داستان توّابین): ۶ / ۳۶۷ و ۳۸۱.

۱۰. عمرو بن حرث

عمرو نیز از فرماندهان سپاه ابن زیاد بود و آن قدر مرید و شیفته بنی امیه بوده که در خروج ابن زیاد از کوفه، ولایت کوفه را به دست می‌گرفت. ۱۱. همان: ۶ / ۳۷۶.

۱۱. عمرو بن حجاج

عمرو بن حجاج نیز یکی از فرماندهان لشکر ابن زیاد بود. وی در خطاب به سپاه می‌گوید:

... یا أهل الكوفة! إلموا طاعتکم وجماعتکم، ولا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین وخالف الإمام<sup>۳</sup>؛

ای اهل کوفه! اتحاد و اجتماع خود را حفظ کنید و در کشتن کسی که از دین برگشته و به مخالفت امام خود خروج کرده است، شکی به خود راه ندهید(!)

به راستی، آیا می‌توان گفت کسانی که چنین اعتقادی دارند، شیعه هستند؟

عمرو بن حجاج مسئول محاصره نهر فرات بود. وی به همراه سربازانش از رسیدن آب به خیمه‌های امام حسین علیه السلام جلوگیری کرد. همین فرد بی‌حیا و پست، با گستاخی تمام به سبط رسول خدا صلی الله علیه وآله رو کرد و گفت:

یا حسین! هذا الفرات تلغ فيه الكلاب وتشرّب منه الحمیر والخنازیر، والله لا تذوق منه جرعة حتّى تذوق الحمیم فی نار جهنّم<sup>۴</sup>؛

ای حسین! این آب فرات است که از آن سگ‌ها، الاغ‌ها و خوک‌ها آب می‌نوشند و سوگند به خدا! تو از آن جرعه‌ای هم نمی‌نوشی.

نوشی تا این که در آتش دوزخ از حمیم آن بنوشی (!)

آیا کسی می تواند بگوید چنین کسی شیعه بوده است؟

در این هنگام حضرت سیدالشهداء علیه السلام او را نفرین کرد.

بلاذری می نویسد: سرانجام مختار و یارانش در تعقیب عمرو بن حجاج بودند و او را در بیابان در حالی که از تشنگی رمقی نداشت،

یافتند و به دوزخ فرستادند. ۱۳. جمل من انساب الاشراف (داستان توّابین): ۶ / ۳۷۶.

۲. حیاة الإمام الحسین علیه السلام مقرّم: ۳ / ۱۳۸، تاریخ طبری: ۵ / ۴۱۲.

۳. جمل من انساب الاشراف: ۶ / ۴۱۰.

۱۲. عزرة بن قیس

عزرة بن قیس نیز جزو فرماندهان سپاه ابن زیاد بود. در شرح حال او نوشته اند:

كان علی خیل أهل الكوفة؛

او فرمانده سواره نظام اهل کوفه بود.

وقتی ابن زیاد خواست او را برای ابلاغ پیامی نزد سیدالشهداء علیه السلام بفرستد، او عذر خواست و گفت: من از کسانی هستم که

برای او نامه نوشتم و به او قول یاری دادم... ۲۰.

او در زمان خلافت عمر والی شهر حلوان (شهری مرزی میان شام و عراق) بود ۳ و موقعیت او از صدر اسلام مشخص بوده است.

این فرماندهان لشکر ابن زیاد، سربازان تحت امر خود را در کربلا فرماندهی می کردند. به راستی کسی می تواند ادعا کند که اینان

شیعه بوده اند؟ ۱. سفینه البحار ماده «شبث».

۲. الارشاد: ۲ / ۳۸، تاریخ طبری: ۵ / ۳۵۳.

۳. مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۱۷ / ۳۳.

### حضور سپاهی از شام در کربلا

حضور سپاهی از شام در کربلا

با نگاه به آن چه گذشت و جمع بندی مطالب به اطمینان می توان گفت که علاوه بر اهل کوفه، افرادی از شام و نه فقط افراد، بلکه

لشکری در کربلا حضور داشتند. بر این مطلب شواهدی وجود دارد. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می پرسند: حکم

روزه گرفتن در روز تاسوعا و عاشورا چگونه است؟

آن حضرت علیه السلام می فرماید:

تاسوعاء یوم حوصر فیه الحسین علیه السلام وأصحابه بکربلاء واجتمع علیه خیل أهل الشام وأناخوا علیه وفرح ابن مرجانه وعمر بن

سعد بتوافر الخیل وکثرتها، واستضعوا فیه الحسین علیه السلام وأصحابه وأیقنوا أنه لا یأتی الحسین علیه السلام ناصرٌ ولا یمدُّه أهل

العراق. بأبی المستضعف الغریب؛

تاسوعا روزی است که حسین و یارانش در کربلا به واسطه سپاهیان شام محاصره شدند... ابن زیاد و عمر سعد از زیادی لشکر

خویش خوش حال شدند، آنان در روز عاشورا بر سیدالشهداء علیه السلام و اصحابشان مسلط شدند و یقین کردند که دیگر یآوری

از اهل عراق به یاری و نصرت آن حضرت نخواهد آمد.

با توجه به این روایت چه زمانی این خوش حالی رخ داد؟ زمانی که سپاهی از اهل شام وارد کربلا شدند.

در این زمینه شیخ صدوق رحمه الله به سند خود این گونه روایت می کند:



ونظر الحسين عليه السلام يميناً وشمالاً ولا يرى أحداً، فرفع رأسه إلى السماء فقال: اللهم إنك ترى ما يصنع بولد نبيك... فأقبل عدو الله سنان بن أنس الأيادي وشمير بن ذى الجوشن العامري في رجال من أهل الشام...<sup>۲</sup>

امام حسين عليه السلام به سمت راست و چپ نگاهی کردند و هیچ کس را ندیدند، سپس سر را به آسمان بلند کردند و فرمودند: خداوندا! تو می بینی که با فرزند پیامبرت چگونه رفتار می کنند....

در این هنگام سنان بن انس، شمیر بن ذی الجوشن و افرادی از شام به آن حضرت هجوم آوردند. این روایت نیز بیان گر آن است که لشکری از اهل شام به جهت از بین بردن سیدالشهداء علیه السلام حضور داشتند. آری، بنی امیه روز عاشورا روزه می گرفتند و به همین جهت هم اکنون بعضی از وهابیان می گویند:

ذاک يوم قتل الحسين، فإن كنت شامتاً فُصم؛

روز عاشورا روز قتل حسین است، اگر می خواهی شماتت کنی و با اهل بیت دشمنی نمایی، آن روز را روزه بگیر. اگر می خواهید اظهار خوش حالی کنید، آن روز را روزه بگیرید.

این روزه داری در روز عاشورا از بنی امیه است چرا که شیخ طوسی رحمه الله به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

إن آل امیة لعنهم الله ومن أعانهم على قتل الحسين عليه السلام من أهل الشام نذروا نذراً؛ إن قتل الحسين وسلم من خرج إلى الحسين وصارت الخلافة في آل أبي سفیان أن يتخذوا ذلك اليوم عيداً لهم، وأن يصوموا فيه شكراً ويفرحون أولادهم، فصارت في آل أبي سفیان سنة إلى اليوم في الناس؛<sup>۳</sup>

همانا آل امیه و کسانی از شامیان که آنان را در کشتن امام حسین علیه السلام یاری کرده اند، نذر نموده اند، که اگر بر حسین پیروز شدند (و او را به قتل رساندند) و خلافت را به دست آوردند، این روز را عید بگیرند و به جهت شکرانه آن، روزه بگیرند و این برای آل ابی سفیان تا به امروز به عنوان سنتی قرار داده شد. ۱. الکافی: ۴ / ۱۴۷.

۲. امالی شیخ صدوق رحمه الله: ۲۲۶.

۳. امالی شیخ طوسی رحمه الله: ۶۱.

## برخی از جنایات های سربازان شامی در کربلا

برخی از جنایات های سربازان شامی در کربلا

بنا بر شواهدی که نقل شد، اثبات گردید که سپاهی از شام در کربلا حضور داشتند که در نبرد روز عاشورا شرکت کردند، هر چند تعداد دقیق آنان مشخص نیست ولی اسامی عده ای از آنان به دست آمده است. البته این افراد، از اهل شام نبوده اند که در کوفه اقامت داشته اند، بلکه نیروهایی از شام بوده اند که برای شرکت در قتل سیدالشهداء علیه السلام به کربلا اعزام شده بودند.

کوتاه سخن این که حتی یک درصد هم احتمال نمی رود که قاتلان حضرت سیدالشهداء علیه السلام، شیعیان کوفه باشند چرا که از هیچ شیعه ای به هر معنایی که باشد و در نهایت فسق و قساوت قلب و بی دینی هم باشد، چنین جنایاتی سر نمی زند. برخی از آن جنایات عبارتند از:

۱. قطع آب؛

۲. آتش زدن خیمه ها؛

۳. کشتن کودکان؛

۴. کشتن بانوان؛

## ۵. تاراج اموال؛

۶. لگدمال کردن جسم مبارک و بدن مطهر فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله با سم اسبان.

بدیهی است که هیچ کدام از این اعمال ننگین، هرگز از شیعیان صادر نمی‌شود و بر فرض اگر آن شیعه، از سران و فرماندهان لشکر عمر سعد بوده و در قساوت و بی‌دینی معروف هم باشد، نمی‌تواند به جنایاتی هم چون قطع آب، حرق خیام... مرتکب شود. این که سخنان به هنگام بیان جنایاتی که در کربلا رخ داده، می‌گویند: «از گوش دختران اهل بیت علیهم السلام گوشواره می‌کشیدند»، حقیقت دارد و از حقایق عاشورا است. آری، نباید در پی آن بود که حتماً سنّی‌ها این وقایع را روایت کرده باشند تا باورپذیر گردند. نباید انتظار داشت که متعصبی از اهل سنّت این قضایا را نقل کرده باشد. کسی حق ندارد بگوید که این جنایت‌ها و ستم‌کاری‌های دشمنان اهل بیت علیهم السلام خرافات است و چنین اموری واقع نشده است (!).

چنان که در تاریخ آمده است، جسد مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ده نفر اسب سوار با سم اسبان خود لگدمال کردند و این حقیقت دارد و بنا بر تحقیقی، اسامی آنان در کتاب‌های معتبر اهل سنّت وجود دارد. آیا به راستی می‌توان ادعا کرد که این وقایع و جنایت‌های روز عاشورا را شیعیان انجام داده‌اند؟

## نگاهی به اعتقاد قاتلان سیدالشهداء

نگاهی به اعتقاد قاتلان سیدالشهداء

به راستی عقیده آنان که در کربلا بوده‌اند و با سیدالشهداء علیه السلام جنگیده‌اند، چه بوده است؟ به نمونه‌ای از باورهای شیطانی قاتلان امام حسین علیه السلام توجه کنید!

تاریخ‌نگار اهل سنّت طبری به سند خود این گونه روایت می‌کند: روز عاشورا یکی از افراد سپاه ابن زیاد به نام یزید بن معقل از دشمنان سیدالشهداء علیه السلام، به بریر بن خضیر - که از علمای قرآن شهر کوفه و از یاران حضرت بود - می‌گوید: می‌بینی که خدا چه روزگاری را برای تو رقم زده است؟

بریر پاسخ داد: آن چه خدا برای من پیش آورد، سعادت و نیک بختی است و آن چه برای تو پیش آمده، شقاوت و بدبختی است. یزید بن معقل گفت: دروغ می‌گویی! تو پیش از این نیز دروغ گو بودی. آیا به یاد داری زمانی که در قبیله بنی لوذان این دروغ‌ها را به عثمان می‌گفتی و معاویه را گمراه و گمراه‌کننده و علی بن ابی‌طالب را پیشوای حق و هدایت می‌پنداشتی؟ بریر گفت: گواهی می‌دهم که اعتقاد و نظر من همین است که تو گفتی.

یزید بن معقل چون می‌دانست او به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام ایمان دارد، گفت: من نیز گواهی می‌دهم تو از زمره گمراهان هستی.

بریر گفت: آیا حضری مباحله کنی و بعد مبارزه کنیم؟

یزید بن معقل گفت: آری!

آن‌گاه هر دو حرکت کردند و قبل از مبارزه دست به دعا برداشتند و دروغ‌گو را لعنت کردند و از خدا خواستند که کسی را که بر حق است، بر دیگری که باطل است، چیره گرداند و بعد مبارزه آغاز شد و بریر، یزید بن معقل را کشت. سخن این است که در روز عاشورا سخن از حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام و یا عثمان مطرح است. هواداری از علی علیه السلام و پیروی از عثمان محل اختلاف و منشأ جنگ است.

نتیجه مباحله بین بریر و یزید بن معقل، با پیروزی پیرو امام هدایت و شیعه علی بن ابی‌طالب علیهم السلام یعنی بریر بن خضیر پایان یافت.

طبری در مورد دیگری می‌نویسد: هنگامی که نافع بن هلال از یاوران امام حسین علیه السلام پا به میدان رزم نهاد، رجز خواند و گفت: من معتقد به دین علی علیه السلام هستم.

فردی از سپاه ابن زیاد به نام مزاحم بن حرث برای مبارزه با او به میدان رفت و در جواب نافع گفت: من هم معتقد به دین عثمان هستم. ۲.

ابن اثیر جزری در کتاب الکامل فی التاریخ همین رجزخوانی نافع را نقل می‌کند، ۳ ولی نمی‌گوید که طرف مقابل او در پاسخ گفت:

أنا علی دین عثمان!

من معتقد به دین عثمان هستم!!

چرا؟ چون باید مخفی بماند تا کسی قاتلان سیدالشهداء علیه السلام را نشناسد تا در قرن‌ها بعد افرادی بتوانند بگویند که خود شیعیان حسین بن علی را به شهادت رساندند.

تاریخ نگاران نوشته‌اند که ابن زیاد در نامه‌ای به عمر سعد نوشت:

حسین و یارانش را از آب منع کن تا قطره‌ای به آن‌ها آب نرسد، همان طوری که با خلیفه مظلوم عثمان بن عفان این کار را کردند (!) ۴

با توجه به این موارد معلوم می‌شود که در کربلا چه جبهه‌ای در مقابل چه گروهی قرار گرفته بودند.

وقتی اسیران اهل بیت علیهم السلام را به مدینه منوره برگرداندند و بانوان بنی هاشم شیون و ناله زدند و به عزاداری پرداختند، راوی گوید: در آن هنگام نزد عمرو بن سعید اشدق رفتم.

عمرو با دیدن آن صحنه خندید و شعری را به دشمنی اهل بیت علیهم السلام خواند و بعد از آن گفت:

هذه واعیة بواعیة عثمان بن عفان (!) ۵

این عزا و مصیبت در مقابل مصیبت عثمان ابن عفان است (!)

آری، از آغاز جنگ پای عثمان در کار بوده و تا پایان که ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه بود، باز هم سخن از عثمان به میان می‌آید. ۱. تاریخ طبری: ۵ / ۴۳۱ - ۴۳۳.

۲. تاریخ طبری: ۵ / ۴۳۵، مقتل الحسین خوارزمی: ۲ / ۱۵ و منابع دیگر.

۳. الکامل فی التاریخ: ۳ / ۲۹۰.

۴. تاریخ طبری: ۵ / ۴۱۲.

۵. همان: ۵ / ۴۶۶.

### چهره دشمنان اهل بیت در سخنان امام حسین

چهره دشمنان اهل بیت در سخنان امام حسین

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا در ضمن سخنانی، دشمنان اهل بیت علیهم السلام را این گونه توصیف نمود و فرمود:

فإنما أنتم من طواغیت الأمیة وشدّاذ الأحزاب ونبذة الكتاب، ونفثة الشیطان، وعضبة الآثام، ومحرفی الكتاب، ومطفئی السنن، وقتله أولاد الأنبیاء ومیری عتره الأوصیاء... وأنتم ابن حرب وأشیاعه تعمدون وإیانا تخذلون!...

شما سرکشان امت‌ها، پشت‌کنندگان به قرآن، هم‌دم‌های شیطان، گروهی معصیت‌کار، تحریف‌کنندگان قرآن، از بین برنده

سنت‌ها، قاتلان فرزندان انبیا و... هستید. شما فرزندان ابن حرب و پیروان (معاویه) هستید و هدف شما فقط از بین بردن ماست. این سخنان بر چه کسی منطبق است؟ این کلمات حتی بر یک شیعی که در پایین‌ترین درجه تشیع و در بالاترین درجه فسق و گناه باشد، صدق نمی‌کند.

آن حضرت در ادامه از آنان می‌پرسد که به چه دلیل، قصد جان مرا کرده‌اید؟

در پاسخ گفتند: ما تو را به جهت دشمنی با پدرت می‌کشیم. ۲.

امام حسین علیه السلام در مورد دیگری با صدایی بلند خطاب به سپاه دشمن می‌کند و می‌فرماید:

یا شیعه آل ابی سفیان! إن لم یکن لکم دین وکنتم لا تخافون المعاد، فکونوا أحراراً فی دنیاکم هذه ۳؛

ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، پس در دنیا آزاد باشید.

آری، اساساً دشمنان و قاتلان سیدالشهداء علیه السلام از پیروان خاندان ابوسفیان بودند، نه این که شیعیان اهل بیت علیهم السلام باشند و از جهت فسق و فجور در عمل ظاهری پیرو خاندان ابوسفیان باشند. نه، قاتلان آن حضرت در حقیقت از رهروان آل ابوسفیان بودند.

بنابراین، همان گونه که پیش‌تر گفتیم با توجه به این که بزرگان کوفه از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام یا در زندان بودند، یا آنان را کشته بودند و یا فرار کرده بودند، چه قبل از ابن زیاد و چه پس از روی کار آمدن او. با این حال، آیا می‌شود شیعه در هر معنایی، مرتکب جنایاتی چون آتش زدن خیمه زنان و کودکان بی‌پناه و... بشود؟

تمام این جنایت‌ها در مدارک معتبر سنی وجود دارد. ابن اثیر جزیرمی نویسد:

... در نبرد با حسین علیه السلام، عمر سعد به لشکریان دستور داد تا خیمه‌ها را آتش بزنند و حسین علیه السلام او را از این کار منع کرد، ولی آنان خیمه‌ها را به آتش کشیدند... .

وی در ادامه می‌نویسد:

وخرجت امرأة الکلبی تمشی إلی زوجها فجلست عند رأسه تمسح التراب عن وجهه وتقول: هنیئاً لک الجنّة. فأمر شمر غلاماً اسمه رستم فضرب رأسها بالعمود فشدخه فماتت مکانها؛ ۴

زنی از قبیله کلبی به سمت جنازه شوهر شهیدش رفت و در کنار سر او نشست و خاک را از روی او پاک کرد و گفت: بهشت بر تو گوارا باشد.

در این هنگام شمر به غلامش که رستم نام داشت، دستور داد آن زن را بزند. ضربه‌ای به سر آن بانوی ستم دیده و داغ دیده وارد کرد که در دم جان داد.

بلاذری در این زمینه می‌نویسد:

... بعد از آتش زدن خیمه‌ها، زن‌ها فریاد کشیدند و صدای شیون آن‌ها بلند شد و از خیمه‌ها خارج شدند... ۵.

در منبع معتبر دیگری آمده است: کودکی در لحظات آخر عمر سیدالشهداء علیه السلام در دامنش نشست که آن کودک را نیز بی‌رحمانه به قتل رساندند. ۶.

پستی به جایی می‌رسد که وقتی آن مرد خبیث گوشواره فاطمه دختر سیدالشهداء علیه السلام را از گوش او می‌کشد، در همین حال گریه می‌کند.

فاطمه به او می‌فرماید: چرا گریه می‌کنی؟ ره‌ایم کن!

آن خبیث در جواب می‌گوید: اگر من این کار را نکنم، فرد دیگری گوشواره را می‌برد. ۷.

آیا شیعه، هر قدر فاسق باشد، می‌تواند از این قبیل کارها انجام دهد؟

پیش تر اشاره شد که اسامی آن ده نفری که بدن مطهر سیدالشهداء علیه السلام را با پای اسب‌ها مورد جسارت قرار دادند، در منابع معتبری آمده است. آنان عبارتند از:

اسحاق بن حویه،  
 اخنس بن مرثد،  
 حکیم بن طفیل سنسی،  
 صالح بن وهب جعفی،  
 واحظ بن ناعم،  
 عمرو بن صبیح صیداوی،  
 رجاء بن منقذ عبدی،  
 سالم بن خیمه جعفی،  
 هانی بن ثبیت حضرمی و  
 اسید بن مالک.

ابوعمر و زاهد که از نظر اهل سنت بسیار معتبر است، گوید: ما این ده نفر را بررسی کردیم، تمام آنان را ولد الزنا یافتیم. ۱۸. ترجمه الامام الحسین علیه السلام ابن عساکر: ۳۱۸ (پاورقی)، بحار الأنوار: ۸ / ۴۵.

۲. نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام: ۴۷ و منابع دیگر.

۳. الفتوح: ۵ / ۱۱۷، الفصول المهمه: ۲ / ۸۲۷ و منابع دیگر.

۴. الکامل فی التاریخ: ۴ / ۶۹ - ۷۰، تاریخ طبری: ۴ / ۳۳۳ - ۳۳۵، المنتظم: ۵ / ۳۴۰، نهایه الارب: ۸ / ۴۵۱.

۵. انساب الاشراف: ۸۰۸ - ۸۰۹.

۶. المنتظم: ۵ / ۳۴۰.

۷. سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۰۴.

۸. اللهوف: ۱۸۲.

### احادیث ساختگی در دفاع از یزید و معاویه

احادیث ساختگی در دفاع از یزید و معاویه

آن گروه متعصب و تندرو نتوانستند به اهداف شوم خود نایل گردند. در مراحل بعد، دست به توجیه و دفاع از کارهای یزید زدند و برای کسب آبروی رفته او و پدرش معاویه تلاش‌های نافرجامی انجام دادند و احادیثی در این زمینه جعل کردند، مانند آن که فتح قسطنطنیه را به دست لشکری از مؤمنان و خوبان، نوید دادند و آن گاه، آن فتح و پیروزی را به یزید نسبت دادند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرمانده آن لشکر یزید است (!) ۱

آنان پا را فراتر می‌گذارند و می‌گویند: زیر پرچم یزید و در لشکر او حسین بن علی نیز بوده است (!)

ابن تیمیه در دفاع از یزید و توجیه جنایات او می‌نویسد: بر فرض اگر یزید حسین بن علی را به قتل رسانده، از آن طرف کارهای خوبی نیز انجام داده است، چرا که (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنَنَّ السَّيِّئَاتِ) ۲ «خوبی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند». بنابراین، یزید جرمی مرتکب نشده است!

غزالی و امثال او در توجیه جنایات یزید گفته‌اند: شاید یزید توبه کرده است (!) چرا او را لعن می‌کنید؟

به نظر شما آیا این دروغ‌ها بر اهل تحقیق مخفی می‌ماند؟ مگر اهل تحقیق مرده‌اند و از بین رفته‌اند؟ گرچه ممکن است تعداد آنان اندک باشد، ولی به هر حال هستند.

طبق تحقیقاتی که در سند، دلالت و موضع‌گیری علمای اهل سنت در برابر چنین یاوه‌هایی انجام داده‌ام، جز ساختگی بودن این احادیث و تعصب ورزی آن عده خاص در دشمنی با شیعه، دلیل دیگری نیافتم.

آنان از زبان خود سیدالشهداء علیه السلام حدیث جعل می‌کنند که آن حضرت در مدح و فضایل معاویه بر بالای منبر چنین و چنان فرمود...(!)

تمام این دروغ‌ها دردی را دوا نمی‌کند، چرا که بی‌گمان یزید و معاویه تا ابد روسیاهان تاریخ هستند.

حال اگر در این زمان افرادی پیدا می‌شوند و در مقالات و سایت‌های اینترنتی سخنان پیروان مکتب ابن تیمیه را می‌زنند، مسلم است که وضع فکری آنان از کجا سرچشمه می‌گیرد.

ما دیدگاه علمای اهل سنت را درباره این گروه تندرو بیان کردیم. وقتی حدیث جعل می‌کنند که «روز عاشورا روز عید و شادی است» بزرگان آنان همانند ابن جوزی، ابن کثیر و عینی تصریح می‌کنند که این احادیث ساخته نواصب و پیروان قاتلان حسین بن علی علیه السلام برای آزار و اذیت شیعیان بوده است.

گاهی برخی از آن تندروان بی‌حیایی را از حد می‌گذرانند و می‌گویند: «روزه گرفتن در روز عاشورا مستحب است». آن‌گاه در این باره نیز حدیث جعل می‌کنند که روزی پرنده‌ای به نام سرد ۳ بر روی دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشست بود و ایشان فرمودند: این نخستین پرنده‌ای است که روزه گرفت و آن روز، روز عاشورا بود(!)

حاکم نیشابوری می‌گوید: این از احادیثی است که قاتلان حسین علیه السلام جعل کرده‌اند.

کلام حاکم و امثال آن غیرت و همتی را نشان می‌دهد که علمای اهل سنت درباره تندروی‌های این فرقه و گروه متعصب نشان داده‌اند.

شاهد بر این که این احادیث کاملاً جعلی هستند، همان مطلبی است که در نکوهش معاویه گفتیم. در این راستا، دانشمندان به تألیف کتاب‌ها و جمع‌آوری احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ذم و سرزنش معاویه، ابوسفیانو خاندان بنی امیه پرداخته‌اند.

آری، بزرگان علم حدیث و حافظان اهل سنت تصریح دارند که حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر فضیلت معاویه وجود ندارد.

بخاری در کتاب صحیح خود مناقب صحابه را یک به یک روایت می‌کند و می‌گوید: باب «مناقب فلان»، باب «مناقب فلان». وقتی نوبت به معاویه می‌رسد، می‌گوید: «باب ذکر معاویه ابن ابی سفیان».

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، شرح‌کنندگان صحیح بخاری علت نیاوردن کلمه مناقب را در عنوان باب معاویه، نبودن حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضیلت و منقبت معاویه می‌دانند و به این جهت تصریح می‌کنند.

بنابراین، تمام تلاش‌های آنان برای حفظ آبروی رفته معاویه و یزید ناتمام ماند. ۱. منهاج السنه: ۴ / ۵۷۱.

۲. سوره هود: آیه ۱۱۴.

۳. حیاة الحیوان دمیری: ماده «صُرْد».

۴. ر.ک: بحار الأنوار: ۶۱ / ۲۹۱.

۵. در این اخیر کتابی کوچک به دستم رسید که مؤلف آن روایاتی را به سندهای معتبر از دیدگاه علما در نکوهش و ذم معاویه، نقل نموده است.

۶. ر.ک: فتح الباری: ۷/ ۸۳.

## دست برد در حقایق عاشورا

دست برد در حقایق عاشورا

وقتی متعصبان تندرو نتوانستند به هدف خود یعنی ساختن آبرو برای یزید و بنی امیه موفق شوند، در اقدامی دیگر دست بردی به حقایق در مورد عاشورا زدند و در این زمینه تحریفاتی کردند.

شما در موارد ذیل دقت کنید:

۱. پیش گویی سیدالشهداء علیه السلام از شهادتشان و تکلیف الهی بودن این سفر:

۲. سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره شهادت امام حسین علیه السلام.

این امر به قدری روشن بود و به گوش همه مردم رسیده بود که حتی زنان داخل خانه‌ها نیز می‌دانستند. با تمام این اوصاف، برخی می‌گویند: وقتی در بین راه خبر شهادت جناب مسلم علیه السلام به سیدالشهداء علیه السلام رسید، حضرت تصمیم گرفتند از همان جا برگردند، ولی برادران مسلم از برگشتن او جلوگیری کردند.

ابن کثیر در این مورد چنین می‌نویسد:

فَهَمَّ أَنْ يَرْجِعَ قَالُوا: لَا تَرْجِعْ!

امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت برگردد، ولی گفتند: تو نباید برگردی.

در حالی که احمد بن داوود دینوری (در گذشته ۲۸۲)، طبری، ذهبی و شیخ مفید رحمه الله تعالی ۲ و دیگران در این مورد چنین می‌نگارند: امام حسین علیه السلام به برادران حضرت مسلم علیه السلام فرمود:

ما ترون، فقد قتل مسلم؟ قالوا: والله ما نرجع حتى نصيب ثأرنا، أو نذوق مذاق.

فقال عليه السلام: لا خير في العيش بعد هؤلاء!

مسلم دیگر به شهادت رسیده است، نظر شما چیست؟

آن‌ها گفتند: سوگند به خدا! ما هرگز بر نمی‌گردیم تا این که یا انتقام او را بگیریم و یا طعم شهادت را بچشیم.

امام علیه السلام فرمود: دیگر خیری در زندگی دنیا بعد از شهادت آن‌ها وجود ندارد.

این مطلب قطعی و ثابت شده است که مورخان آن را نقل کرده‌اند، امیاً با این وجود، ابن کثیر و عدّه‌ای دیگر سخنی را به آن حضرت نسبت می‌دهند که غرض و هدف آنان را نشان می‌دهد.

برخی از آنان می‌گویند: حسین بن علی در شب عاشورا از آمدنشان پشیمان شدند(!) ۴

دست برد در حقایق این حادثه تاریخی کار را به جایی می‌رساند که برخی از آنان این گونه روایت می‌سازند که شب یا روز عاشورا حسین بن علی آماده شد به شام برود و با یزید بیعت کند و یا به شکلی با او به تفاهم برسد(!)

ساختن چنین روایاتی که به جهت کم‌رنگ کردن واقعه عاشورا و به خیال خودشان، کسب آبرویی برای یزید و بنی امیه است، هیچ‌گاه حقایق آن واقعه را مخفی نمی‌کند.

طبری مورخ نامی اهل سنت این سخن را رد می‌کند و به سند خود از عقبه بن سمعان روایت می‌کند که او گوید:

صحبت حسيناً، فخرجت معه من المدينة إلى مكة ومن مكة إلى العراق، ولم أفارقه حتى قتل، وليس في مخاطبته الناس كلمة بالمدينة ولا بمكة ولا في الطريق ولا بالعراق ولا في عسكر إلى يوم مقتله إلا وقد سمعتها: ألا والله ما أعطاهم ما يتذاكر الناس وما يزعمون من

أن يضع يده في يد يزید بن معاوية! ۵...

من از آغاز حرکت امام حسین علیه السلام با او همراه بودم، هیچ گاه از او جدا نشدم، در هر شرایطی چه در سخنرانی‌های آن حضرت با مردم مدینه و یا مکه، چه در راه‌ها و چه در عراق و چه نزد لشکریان، در همه جا با ایشان بودم تا روزی که او را به شهادت رساندند.

سوگند به خدا! هرگز این گونه نبود که مردم گمان دارند و به هم می‌گویند که او می‌خواست دستش را برای بیعت در دست یزید بن معاویه قرار دهد... .

آری، عقبه بن سمعان سوگند یاد می‌کند که چنین حرفی نبوده و نباید هم باشد. امام حسین علیه السلام تصمیم به بیعت با یزید گرفته باشد؟ هرگز!

این دروغ‌ها برای چیست؟ همه این‌ها برای کم‌رنگ نمودن حادثه عظیم عاشورا و خنثا کردن آثار بی‌ظنانه این واقعه، در بین مسلمانان است؛ چرا که آنان می‌خواهند به این بهانه حمایتی از یزید و بنی امیه کرده باشند. ۱. ر.ک المنتظم: ۴ / ۱۴۵.

۲. الارشاد: ۲ / ۷۵، الاخبار الطوال: ۲۴۷، إعلام الوری: ۱ / ۴۴۷، تاریخ طبری: ۵ / ۳۹۷، تاریخ الاسلام: ۴ / ۱۷۱.

۳. مروج الذهب: ۳ / ۶۱، مثير الاحزان: ۴۵.

۴. الصواعق المحرقة: ۸۳.

۵. تاریخ طبری: ۵ / ۴۱۳.

### تلاش‌های نافرجام دیگر

تلاش‌های نافرجام دیگر

بعد از همه این تلاش‌های بی‌فایده و این که نتوانستند هیچ نقطه ضعفی از سیدالشهداء علیه السلام و حرکت با عظمت آن حضرت بگیرند، مبارزه را به شکلی دیگر ادامه دادند و سعی کردند یزید را از قاتل بودن دور کنند و در این مسئله شک بیندازند(!) اما این شیوه نیز ناکام ماند.

دیگر بار با روش جدیدی آمدند و گفتند: حسین بن علی علیه یزید خلیفه شرعی قیام کرده و در این راستا می‌نویسند: عده بسیاری از صحابه از جمله عبدالله بن عمر ۱ با یزید بیعت کردند. ۲ اما حال که حسین علیه حکومت شرعی قیام نموده، پس او خارجی است و باید او را به قتل می‌رساندند و این کشتار به حق صورت گرفته است(!)

این تلاش نیز، ناکام ماند و فایده‌ای نبخشید. از طرفی، طبق بررسی تاریخی در مدارک معتبر، عبدالله بن عمر با گرفتن پول خود را به معاویة فروخت. این جریان کاملاً بر عکس است؛ یعنی هر که با یزید بیعت کرد، حتی اگر از صحابه باشد، در اعمال یزید شریک است، نه این که بیعت آنان به حکومت یزید شرعیّت می‌بخشد.

بیعت با یزید یعنی شراکت در جرم و جنایت‌های او و عدم عدالت و بی‌عدالتی کسانی که با یزید بیعت کرده‌اند، هم چنان که پدرش معاویه در تمامی اعمال او شریک است.

عده‌ای دیگر سخن را تغییر دادند و با اقرار به قاتل بودن یزید گفتند: شاید یزید توبه کرده، پس او را لعن نکنید(!) این سخن نیز فایده نداشته است.

باز از راه دیگر وارد شدند و گفتند: عاشورا، روز عید است.

این همان کلام رئیس فرقه صوفیه است که الآن قبر او در بغداد، زیارت‌گاه عارفان است و ما پیش‌تر این مطلب را آوردیم.

آنان باز دست از مبارزه برنداشتند و گفتند: امام حسین علیه السلام با رسیدن به شهادت به مقام والا و بالایی نایل شده، پس چرا برای او عزاداری می‌کنید؟ شما باید خوش حال باشید(!)



حتی از شدت ناراحتی، مقتل خوانی آن حضرت را تحریم کردند تا جریان و اتفاقات کربلا برای مردم گفته نشود. اما این شیوه نیز فایده نکرد و کاری از پیش نبرد.

آری، آنان متحیر و درمانده شدند که چه باید بکنند؟

تکذیب، مؤثر نشد.

تشکیک، کاری صورت نداد.

دفاع، کاری را از پیش نبرد.

توجیه، بی تأثیر بود.

برخی دیگر، شیوه دیگری در پیش گرفته و می نویسند: چون یزید از صحابه نبود، ما نمی توانیم از او دفاع کنیم و کارهای او را توجیه نماییم.

این سخن یعنی چه؟ این سخن اشاره به مبنایی است که باید طبق آن تمام کارهای صحابه را توجیه کرد چرا که اهل سنت همه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را مجتهد می پندارند. از این رو، می گویند: آنانی که جنگ جمل را به راه انداختند، اجتهاد کرده اند. آنانی که به صفین رفتند و آن جنگ را به راه انداختند، اجتهاد کرده اند. اگر یزید هم از صحابه بود، مسلماً می گفتند: او اجتهاد کرده و تقصیری ندارد(!)

یزید، سیدالشهداء علیه السلام فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با آن ویژگی ها و خصوصیات، به شهادت رسانده است. بنابراین مبنا نهایت حرفی که می زدند، می گفتند: او اشتباه و خطا کرده و چون مجتهد بوده، معذور است و شاید اجری هم به او داد شود(!)

آری، آنان طبق این مبنا کارهای خلافی که از صحابه سر زده است، توجیه می کنند. ۱. گفتنی است که از این عده بسیار فقط به نام عبدالله بن عمر اکتفا می کنند و نامی از دیگر صحابی در آن منبع نیامده است، البته پیش تر به بیعت عبدالله بن عمر با یزید اشاره کردیم.

۲. شرح قصیده همزیه: ۲۷۱.

### گریز ناپذیری تکفیر و لعن یزید

گریز ناپذیری تکفیر و لعن یزید

سرانجام همه شیوه ها در دفاع از یزید ناکام ماند. از این رو برخی از بزرگان اهل سنت، طبق تحقیقی که انجام یافته، نه تنها به طور صریح یزید را لعن می کنند، بلکه او را تکفیر هم می نمایند.

احمد بن حنبل، یزید را تکفیر کرده است. نظر او را ابن جوزی، شهاب الدین آلوسی در تفسیرش، ابن حجر مکی و عده ای دیگر نقل کرده اند. ابن حجر در این باره می نویسد:

إنَّ یزید بلغ من قبائح الفسق والانحلال عن التقوی مبلغاً لا یستکثر علیه صدور تلك القبائح منه، بل قال الإمام أحمد بن حنبل بکفره.

وناهیك به علماً وورعاً بأنّه لم یقل ذلك إلا لقضایا وقعت منه صریحاً فی ذلك ثبتت عنده مقام أحمد بن حنبل... ۱.

بنا به قول ابن حجر مقام احمد بن حنبل مقام بلندی از جهت ورع و تقواست. با این اوصاف اگر احمد کسی را به طور صریح تکفیر کند، لابد به علت امور و کارهایی است که از آن فرد سر زده است.

پس معلوم می شود که صدور این کارها و جنایت ها از یزید، نزد احمد بن حنبل ثابت بوده است. از این رو، حکم به کفر یزید بن

معاویه می کند. ۱. شرح قصیده همزیه: ۲۷۰ - ۲۷۱، چاپ مصر.

## دانشمندان معتقد به لعن یزید

دانشمندان معتقد به لعن یزید

گروهی از علمای اهل سنت به طور صریح یزید را لعن می‌کنند. حتی برخی از آنان او را تکفیر هم می‌نمایند، از جمله:

قاضی ابویعلی فراء،

حافظ ابوالفرج ابن جوزی،

حافظ ابوالحسن هیشمی،

سعدالدین تفتازانی،

حافظ شیخ عبدالصمد بن حسن شیرازی،<sup>۱</sup>

حافظ جلال الدین سیوطی،

شهاب الدین آلوسی بغدادی،

شهاب الدین ابن حجر مکی،

علامه برزنجی<sup>۲</sup> و

شیخ محمد عبده.<sup>۳</sup>

البته افراد دیگری غیر از ابن حجر نیز تکفیر احمد بن حنبل یا امر او به لعن یزید بن معاویه را روایت کرده‌اند. حال با این وجود اگر بعضی‌ها کلام احمد را تکذیب کنند و بگویند: این مطلب از احمد بن حنبل ثابت نیست و معلوم نیست که احمد چنین گفته باشد، ما در پاسخ آنان می‌گوییم که اگر احمد یزید را تکفیر نکرده باشد، همانند کسانی خواهد شد که از قول حق، اقرار به واقع و بیان حقیقت، خودداری کرده و در ظلم‌های یزید شریک شده‌اند. ۱. انساب الاشراف: ۳ / ۴۹۳. سمعانی در کتاب انساب الاشراف خود درباره حافظ شیخ عبدالصمد شیرازی بعد از تعریفاتی می‌نویسد: «... او با تمام اوصاف که فردی فهمیده و عالمی تواناست فقط یزید بن معاویه، عبدالملک مروان و همه بنو امیه را لعن می‌کند».

۲. روح المعانی: ۲۶ / ۷۱. شهاب الدین آلوسی اسم او و عبارت او را در این باره آورده است.

۳. او اهل مصر و از متأخران دانشمندان اهل سنت است.

## دیدگاه تفتازانی

دیدگاه تفتازانی

سعدالدین تفتازانی در شرح مقاصد می‌نویسد:

إنَّ ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ، والمذكور على ألسنة الثقات، يدلّ بظاهرة على أنّ بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حدّ الظلم والفسق.

آن چه از جنگ‌ها و درگیری‌ها بین صحابه اتفاق افتاده است و بر صفحات تاریخ نوشته و بر زبان راست‌گویان جاری است، دلالت دارد بر این که بعضی از صحابه از مسیر حق خارج شده و دچار ظلم و فسق شده‌اند.

بنابراین سخن، فسق بعضی از صحابه و خروج آنان از مسیر حق به اقرار سعدالدین تفتازانی مسلم است.

وی در پاسخ به چرایی سر زدن این کارها از صحابه، می‌افزاید:

وكان الباعث له الحقد والعناد والحسد وللداد وطلب الملك والرئاسة والميل إلى اللذات والشهوات، إذ ليس كلّ صحابيٍّ معصوماً ولا

کَلِّ مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْخَيْرِ مُوسِماً، إِلَّا أَنْ الْعُلَمَاءَ لِحَسَنِ ظَنِّهِمْ بِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَكَرُوا لَهَا مُحَامِلٌ وَتَأْوِيلَاتٌ بِهَا تَلِيْقٌ...»

آن چه باعث این ظلم و فسق شده، کینه، عناد، حسادت، خصومت، دنیاخواهی، حب ریاست و تمایل به هوای نفس و لذات شهوانی است؛ چرا که هر صحابه‌ای معصوم نیست و این طور نیست که هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببیند، فردی نیکوکار باشد، مگر این که علما با حسن ظنی که به صحابه دارند، کارهای آنان را حمل بر صحت کرده‌اند.

پس بنابراین سخن تفتازانی، ارتکاب فسق از صحابه یقینی است. شاهد بر این ادعا سخن زیر است:

وَأَمَّا مَا جَرَى بَعْدَهُمْ مِنَ الظُّلْمِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمِنَ الظُّهُورِ بِحَيْثُ لَا مَجَالَ لِلْإِخْفَاءِ وَمِنَ الشَّنَاعَةِ بِحَيْثُ لَا اشْتِبَاهَ عَلَى الْآرَاءِ، إِذْ تَكَادَ تَشْهَدُ بِهَا الْجُمَادُ وَالْعَجْمَاءُ وَبِئْسَى لَهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَتَنْهَدُ مِنْهُ الْجِبَالُ وَتَنْشَقُّ الصَّخُورُ، وَبِئْسَى سَوْءَ عَمَلِهِ عَلَى كَرِّ الشُّهُورِ وَمَرِّ الدَّهْوَرِ، فَلَعْنَةُ عَلَى مَنْ بَاشَرَ أَوْ رَضِيَ أَوْ سَعَى (وَلَعْنَابُ الْأَخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى)؛ ۱

اما آن حوادثی که بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام رخ داد، از ظلم و جنایتی که آن چنان ظاهر و از پلیدی آشکار بود که بر هیچ کس مخفی نماند و نزدیک بود که زمین‌ها و شن‌زارها بر آن گواهی دهند و آن چه در زمین و آسمان‌ها بود، بر آن جنایت گریه کرد. کوه‌ها از آن ظلم، آهی اندوه‌ناک کشیده و صخره‌ها شکافته می‌شود و زشتی این جنایت بر پیشانی ماه‌ها و مرور زمان‌ها باقی ماند، پس لعنت خداوند بر هر کسی که با آن‌ها همراه شود، یا تلاشی در مسیر ایشان انجام داده و یا به کار آن‌ها رضایت داشته باشد. «هر آینه عذاب جهان آخرت شدیدتر و بقای آن بیشتر است».

تفتازانی در ادامه سؤالی را مطرح می‌کند و می‌گوید:

فَإِنْ قِيلَ: فَمِنْ عُلَمَاءِ الْمَذْهَبِ مَنْ لَمْ يُجَوِّزِ اللَّعْنَ عَلَى يَزِيدٍ مَعَ عِلْمِهِمْ بِأَنْ يَسْتَحِقَّ مَا يَرْبُوا عَلَى ذَلِكَ وَيَزِيدُ.

قُلْنَا: تَحَامِيًّا عَنْ أَنْ يَرْتَقِيَ إِلَى الْأَعْلَى فَالْأَعْلَى...؛ ۲

پس اگر کسی بگوید: دانشمندان مذهب با وجودی که علم به استحقاق لعن بر یزید را دارند، چرا لعن او را جایز نمی‌دانند. در پاسخ باید گفت: به جهت پیشرفت نکردن لعن به خلفای پیشین...

آری، اگر یزید لعن شود، لعن او بالاتر می‌رود و به پدرش سرایت می‌کند. آن گاه به بالاتر از معاویه هم سرایت می‌کند. به همین جهت، وقتی از حافظ عبدالمغیث بن زهیر حنبلی بغدادی، پرسیدند: چرا از لعن یزید منع می‌کنی؟

پاسخ داد:

لثَلَا يُلْعَنُ الْخُلَفَاءُ؛ ۳

تا خلفا مورد لعن قرار نگیرند.

پس با این بیان، هدف کسانی که از لعن یزید جلوگیری می‌کنند، روشن شد. شاید آنان هم یزید را مستحق لعن بدانند ولیکن برای این که لعن ترقی نکند و بالاتر نرود، مانع لعن یزید می‌شوند. ۱. سوره طه: آیه ۱۲۷.

۲. شرح مقاصد: ۵ / ۳۱۰ - ۳۱۱.

۳. ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۲۱ / ۱۶۱.

## طبری و لعن یزید

طبری و لعن یزید

طبری در تاریخ خود، بخش نامه‌ای از معتضد عباسی، روایت می‌کند. معتضد از خلفای بنی العباس بود. او بخش نامه‌ای در نکوهش بنی امیه و معاویه یزید این گونه صادر می‌نماید:

... ومنه إشاره بدين الله ودعاؤه عباد الله إلى ابنه المتكبر الخميير، صاحب الديوك والفهود والقرود، وأخذه البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعيد والإخافة والتهديد والرهبه، وهو يعلم سفهه ويطلع على خبئه ورهقه، ويعاين سكرانه وفجوره وكفره،...

... معاويه بندگان خدا را به سوی فرزندش فرا خواند؛ فرزندى متکبر و شراب خوار که با شرارت و غفلت و بی حالی همراه است و از بهترین مسلمانان به واسطه زور، وعده و وعید، ترساندن، تهدید و تبعید برای او بیعت گرفت و حال آن که خود او به سفاهت (نادانی و بی خردی) و پستی و خباثت فرزندش آگاهی داشت و شراب خواری، گناه و کفر او را با چشم خود دیده بود. در این عبارت دقت کنید! او می گوید: «وهو يعلم سفهه معاويه از سفاهت یزید آگاهی داشت».

این نکته خوبی است؛ چرا که بعضی از دانشمندان سنّی - از جمله ابن خلدون - می گویند: ما عمل معاويه را حمل بر صحت می کنیم و این که او یزید را این چنین به زور و ارعاب و تهدید و قتل بر سر کار آورد، شاید فرزندش را نمی شناخته و از احوال او اطلاعی نداشته است (!)

معتضد عباسی در ادامه آن بخش نامه، می افزاید:

فلما تمكّن منه ما مكنه منه وطأه له، وعصى الله ورسوله، طلب بثارات المشركين وطوائهم عند المسلمين، فأوقع بأهل الحرّة الوقيعه التي لم يكن في الإسلام أشنع منها ولا أفحش، مما ارتكب من الصالحين فيها...، فقال مجاهراً بكفره مظهراً لشركه: ليت أشياخي ببدر شهدوا \*\*\* جزع الخزرج من وقع الأسل؛

... زمانی که یزید به قدرت رسید و همه چیز برای او مهیا شد و از فرمان خدا و رسول او سرپیچی نمود، به خون خواهی مشرکان و قدرت نمایی در نزد مسلمانان پرداخت و حادثه ای را برای اهل مکه به وجود آورد که زشت تر و فاحش تر از آن در اسلام رخ نداده بود...، و در حالی که کفرش آشکار و شرک او ظاهر بود گفت:

ای کاش بزرگان (کشته شده در جنگ بدر) از طائفه ما بودند و بی تابی خزرج را از شمشیر زدن ما مشاهده می کردند.

آری، بعد از گذشت قرن ها از این حقایق تاریخی، امروزه در سایت های اینترنتی، شاگردان مکتب بنو امیه و ابن تیمیّه درباره واقعه اسف بار حرّه، مناقشه می کنند و می خواهند آن لکه ننگ را از جنایت های یزید و خاندان امیه پاک کنند.

معتضد عباسی در این بخش نامه به معرفی شخصیت یزید می پردازد و می نویسد:

هذا هو المروق من الدين وقول من لا يرجع إلى الله ولا إلى دينه ولا إلى كتابه ولا إلى رسوله ولا يؤمن بالله ولا بما جاء من عند الله؛ (یزید) همان کسی است که از دین روی برگردانده و سخن او، کلام کسی است که نه به خدا، نه به دین و قرآن و رسول خدا بازگشتی ندارد. او به خدا و هر آن چه از جانب اوست، ایمان ندارد.

سپس در ادامه این بخش نامه به داستان عاشورا اشاره می کند و می نویسد:

ثم من أغلظ ما انتهك وأعظم ما اخترم، سفكه دم الحسين بن علي وابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله مع موقعه من رسول الله صلى الله عليه وآله ومكانه منه ومنزلته من الدين والفضل، وشهادة رسول الله صلى الله عليه وآله له ولأخيه بسيدة شباب أهل الجنة، اجترأ على الله، وكفراً بدينه، وعداوة لرسوله، ومجاهدة لعترته، واستهانةً بحرمته. فكأنما يقتل به وبأهل بيته قوماً من كفار أهل الترك والديلم، لا يخاف من الله نعمة ولا يرقب منه سطوة، فبتر الله عمره واجتث أصله وفرعه، وسلبه ما تحت يده، وأعد له من عذابه وعقوبته ما استحقّه من الله بمعصيته؛

سپس با بی رحمی حرمت شکست و بزرگ ترین نابودی را به بار آورد؛ خون فرزند علی و فاطمه (دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله) یعنی حسین را ریخت؛ حسینی که نزد رسول خدا منزلی فراوان و از جهت دین داری و فضیلت جایگاهی والا داشت و رسول خدا صلی الله علیه وآله گواهی داد که او و برادرش سید و سرور جوانان بهشتند. تمام این اعمال از بی پروایی بر خدا، کفر به دین

و دشمنی با فرستاده او و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهانت به حریم الهی، صورت گرفت. آن‌ها چنان با اهل بیت جنگیدند و آن‌ها را از میان برداشتند که گویی با کافرانی از دیار دیلم و ترک مبارزه می‌کنند و در این حال، از عذاب الهی نترسیدند...

معتضد عباسی در پایان این بخش نامه، آنان را مورد نفرین قرار می‌دهد.

البته در فضل و برتری امام حسین علیه السلام مطالب زیادی از قرآن و روایات داریم، ولی برای اثبات فضایل و مناقب سیدالشهداء و اهل بیت علیهم السلام آیه مؤدّت کافی است. ۱. تاریخ طبری: ۱۰ / ۶۰.

## دیدگاه آلوسی

### دیدگاه آلوسی

یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت که به طور صریح یزید را لعن می‌کند، آلوسی است. وی در این زمینه عبارات جالبی دارد. او در ذیل آیه مبارکه: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ) ۱ می‌نویسد که علما طبق این آیه شریفه بر جواز لعن یزید استدلال کرده‌اند. برزنجی در الاشاعه و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة از امام احمد، نقل می‌کنند که وقتی عبدالله فرزند احمد بن حنبل از پدرش درباره لعن یزید سؤال کرد، احمد گفت: چگونه لعن نشود کسی که در قرآن، خداوند او را لعن کرده است.

عبدالله می‌گوید: به پدرم گفتم: من قرآن را خوانده‌ام، ولی در آن لعنی بر یزید ندیده‌ام. امام احمد بن حنبل گفت: إِنْ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ) ۲ وای فساد و قطعیه اشدّ ممّا فعله یزید؟ خداوند متعال می‌فرماید: «پس اگر حکومت را به دست بگیرید آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد نمایید و پیوند خویشاوندی را قطع کنید؟» و به راستی کدام فساد و گناه بالاتر از اعمالی است که یزید مرتکب شد؟ آلوسی در ادامه می‌افزاید: بنابراین، نباید در لعن یزید توقف کرد، چرا که او دارای صفات ناپسند بوده و در طول دوران تکلیف مرتکب گناهان بزرگی شده است.

آلوسی بعد از نقل این سخنان، لعنت خدا، فرشتگان و جمیع مردم را برای آنان، از خداوند متعال طلب می‌نماید و می‌گوید: والطمأة الكبرى ما فعله بأهل البيت ورضاه بقتل الحسين - علي جدّه وعلیه الصلاة والسلام - واستبشاره وإهانتة لأهل بيته ممّا تواتر معناه...

بلای بزرگی که بر اهل بیت آوردند و راضی به قتل حسین - سلام و صلوات خداوند بر خود او و جدّش باد - شدند و به یک دیگر بشارت دادند و اهل بیت او را مورد اهانت قرار دادند، همه این‌ها (اخبار شهادت سیدالشهداء علیه السلام) مسائلی است که به تواتر معنوی به ما رسیده است.

به راستی، با تمام این اوصاف، افرادی در داخل حوزه پیدا می‌شوند و می‌گویند: سند این مطلب کجاست؟ نکند این مطلب تحریف شده باشد؟

شهاب الدین آلوسی که از نظر فکر و عقیده هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام، ندارد، می‌گوید:

وقد جزم بكفره وصرّح بلعنه جماعة من العلماء، منهم: الحافظ ناصر السنّة ابن الجوزي، وسبقه القاضي أبو يعلى، وقال العلامة التفتازاني: لا نتوقّف في شأنه بل في إيمانه، لعنة الله تعالى عليه وعلى أنصاره وأعوانه. وممن صرّح بلعنه: الجلال السيوطي.

وفی تاریخ ابن الوردی و کتاب الوافی بالوفیات: إنّ السبّی لَمّا ورد من العراق علی یزید خرج فلقي الأطفال والنساء من ذریّة علی

والحسین رضی الله عنهما والرؤوس علی أطراف الرماح وقد أشرفوا علی ثیئہ جیرون، فلما رأهم نعب غراب فأنشأ یقول: ... جماعتی از بزرگان علما به کفر یزید اعتقاد دارند و به لعن او تصریح می کنند، آن‌ها عبارتند از: یاری دهنده سنت حافظ ابن جوزی و پیش‌تر از او، قاضی ابویعلی است. و علامه تفتازانی می گوید: در بدگویی او بلکه در ایمان او توقف نداریم، لعنت خدای تعالی بر او و بر یاران و یاوران او باد.

و از جمله عالمانی که تصریح به لعن او کرده اند، جلال الدین سیوطی است. در تاریخ ابن وردی و در کتاب الوافی بالوفیات این گونه آمده است: زمانی که از عراق اسیران را به نزد یزید بردند، او کودکان و زنانی را از خاندان علی و حسین رضی الله عنهما و سرهایی را که بر نیزه‌ها زده شده بود، مشاهده کرد و در حالی که صدای کلاغی می آمد، اشعاری را خواند...

قاضی ابویعلی از شخصیت‌های بزرگ اهل سنت است. ابن تیمیّه خیلی به سخنان او اعتماد می کند و در کتاب منهاج السنّه از او فراوان نقل می کند، ولی در این موضوع حاضر نیست از ابویعلی تبعیت کند و سخن او را بپذیرد؛ چرا که دشمنی او با اهل بیت اجازه چنین پیروی را نمی دهد. آلوسی در ادامه می افزاید:

خواندن این اشعار، حکایت از کفری آشکار می کند و به اعتقاد و گمانی که من دارم، یزید خبیثی است که اصلاً به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان نداشته و کارهایی که او درباره اهل مکّه و حرم الهی و اهل حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت رسول گرامی، در دوران حیات انجام داده یا بعد از مرگ او انجام شده کمتر از انداختن یک برگ از قرآن کریم در میان نجاست نیست؛ چرا که اگر کسی از روی عمد چنین کاری را انجام دهد، همه علما به کفر او فتوا می دهند و من گمان نمی کنم حالات و رفتارهای یزید بر بزرگان مسلمانان پوشیده باشد و در طول تاریخ از دید آن‌ها مخفی مانده باشد، ولی تنها علتی که بزرگان مسلمانان علیه او قیام نکرده اند و با او مخالفت ننموده اند، اختناق شدید و غلبه حکومت بر آن‌ها بوده است. ۳.

آلوسی با این سخن می خواهد برای کسانی از صحابه، غیر صحابه و تابعین که در برابر این جنایات سکوت کرده اند و در مقابل یزید قیام نکرده اند، عذر و بهانه ای بتراشد.

آیا به راستی این عذر و بهانه پذیرفتنی است؟ ۱. سوره محمد صلی الله علیه و آله: آیه ۲۲.

۲. سوره محمد صلی الله علیه و آله: آیه ۲۲.

۳. روح المعانی: ۲۶ / ۷۳.

### دیدگاه ابن حزم اندلسی

دیدگاه ابن حزم اندلسی

ابن حزم اندلسی درباره یزید می نویسد:

قیام یزید بن معاویة لغرض الدّنيا فلا تأویل له وهو بغی مجرد؛ ۱

یزید به جهت دنیا و ریاست دنیوی قیام نمود و هیچ توجیهی نمی توان کرد و این فقط یک سرکشی و طغیان است.

ذکر این نکته جالب است که همین ابن حزم از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است و این نکته را در شرح حال او نوشته اند. ۱ . ر.ک: المحلی: ۱۱ / ۹۸.

### دیدگاه قاضی شوکانی

دیدگاه قاضی شوکانی

قاضی شوکانی نیز درباره یزید چنین می‌گوید:

لقد أفرط بعض أهل العلم، فحكموا بأنّ الحسين السبط رضی الله عنه باغ علی الخمیر السکیر، الهاتک لحرمة الشریعة المطهّرة، یزید بن معاویة فیا للعجب من مقالات تقشعّر منها الجلود... ۱

کسانی از اهل علم که به شورش بودن حسین (فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله) حکم کرده اند، زیاده روی نموده اند، او بر شراب خوار و کسی که حرمت خانه الهی را هتک نمود یعنی یزید، قیام کرد. پس جای شگفتی است از گفتارهایی که بدن را به لرزه می‌اندازد.

قاضی شوکانی با این سخن اشاره ای دارد به دیدگاه افرادی مثل عبدالمغیث زهیر حنبلی بغدادی یا ابن عربی مالکی که پیش تر دیدگاه آن‌ها را بیان کردیم. ۱. ر.ک: نیل الاوطار: ۱۴۷/۷.

### موضع گیری های ضد و نقیض

موضع گیری های ضد و نقیض

نکته قابل ذکر اختلاف نظر و موضع گیری های ضد و نقیضی است که از برخی از علمای اهل سنت سر زده است. برای مثال، آن سان که نقل کردیم، ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه یزید را ملامت و سرزنش می‌کند، ولی در کتابی دیگر به نام الفتوی الحدیثیه ۱ در قاتل بودن یزید و این که شهادت سیدالشهداء علیه السلام به دستور او باشد، تردید می‌کند، بلکه می‌خواهد منکر آن نیز بشود.

ذهبی نیز به این تناقض گویی دچار شده است. وی در جایی با نوعی بی طرفی می‌گوید: ما نه یزید را دوست می‌داریم و نه سب و سرزنشش می‌کنیم. در جایی دیگر می‌گوید:

کان یزید بن معاویة ناصبياً فظاً غلیظاً جلفاً يتناول المسکر ويفعل المنکر، افتتح دولته بقتل الشهید الحسین و ختمها بوقعة الحرّة، فمقتة الناس فلم یبارک فی عمره... ۲

یزید از دین خارج شده، او سنگ دل و فردی بی عقل است که همواره مست بود و مرتکب اعمال زشت می‌شد، دولت او با کشتن حسین آغاز و با واقعه حرّه پایان یافت و به نفرین مردم عمر او برکت پیدا نکرد....

غزالی نیز آن سان که ما از احیاء علوم الدین، نقل کردیم، با تناقض گویی اظهار می‌کند: شما یزید را لعن نکنید و ذکر گفتن، از لعن کردن بهتر است چرا که شاید یزید دستور به قتل سیدالشهداء علیه السلام نداده و شاید توبه کرده باشد، برای او طلب بخشش کنید... (!)

غزالی در کتاب دیگر خود به نام سرّ العالمین و کشف ما فی الدارین که در اواخر زندگی اش نوشته است، خلاف چنین حرفی را می‌زند و یزید را مورد سرزنش قرار می‌دهد. ۳

البته برخی می‌گویند: این کتاب برای ابوحامد غزالی نیست و در انتساب این کتاب به غزالی تردید نموده اند، همان طوری که درباره انتساب کتاب الامامة والسیاسة به ابن قتیبه تردید وجود دارد.

پیش تر اشاره شد که کتاب الطبقات الکبری ابن سعد را چاپ کرده اند، ولی بخشی را که درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام است، چاپ نکرده اند.

آری، افرادی که به حقایق دست بردی می‌زنند، از شیوه های مختلفی استفاده می‌کنند: گاهی کتاب را چاپ نمی‌کنند، گاهی منکر کتاب می‌شوند و گاهی منکر وجود عالمان و دانشمندانی می‌شوند که در این دنیا شصت یا هفتاد سال زندگی کرده اند و

اینان می‌گویند که اصلاً چنین آدمی نبوده است(!)

برای نمونه، شیخ احمد امین انطاکی صاحب کتاب لماذا اخترت مذهب الشیعه الامامیه است که درباره او می‌گویند: چنین فردی وجود نداشته و این فرد ساخته دست شیعیان است(!)

گفتنی است که شیخ محمد امین و شیخ احمد امین دو برادر بودند. آنان در سفری که به عراق داشتند، در منزل ما سکونت گزیدند. من بارها از ایشان به شام و نهار پذیرایی کردم، و رخت خواب آن‌ها را پهن کردم. حال برخی از بچه وهایی‌ها می‌نویسند: چنین کسی را شیعه‌ها درست کرده‌اند و فردی به این اسم وجود ندارد، در حالی که ما با آنان در منزلمان عکس هم گرفته ایم.

صاحب کتاب گران سنگ عبقات الانوار با شواهدی به اثبات می‌رساند که کتاب سر العالمین برای غزالی است و در این زمینه از خود ذهبی که در کتاب میزان الاعتدال از سر العالمین مطلبی را نقل می‌کند، بر این مطلب شاهد می‌آورد. هم‌چنانی که ذهبی از کتاب الامامه والسیاسه ابن قتیبه مطالبی را می‌آورد.

او با این نقل وجود این کتاب را نیز ثابت و استنادش به ابن قتیبه را مستند می‌کند. این کتاب طبق گفته اهل فن و تشخیص آنان نسخه‌ای دارد که به قرن سوم برمی‌گردد که هم اکنون در تهران در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. من این نسخه را دیده‌ام و مهر برخی از بزرگان اهل سنت، روی آن وجود دارد. در تطبیق این کتاب با کتابی که اکنون به عنوان الامامه والسیاسه وجود دارد، به خصوص در موارد مورد نیاز، مشاهده می‌کنیم که هیچ فرقی بین این دو نسخه وجود ندارد.

بنابراین، هیچ کدام از این روش‌ها فایده ندارد و همه آنان ناکام مانده و کاری از پیش نبرده‌اند. ۱۴. الفتوی الحدیثیه: ۱۹۳.

۲. سیر اعلام النبلاء: ۴ / ۳۸.

۳. سر العالمین: ۲۳. گفتنی است این کتاب مطالبی در بیان حدیث غدیر و این که بعضی از صحابه نقض بیعت کرده‌اند، مطالبی را بیان می‌کند و همه چیز را بر ملا می‌نماید. برخی از علما احتمال می‌دهند که این شخص در اواخر عمرش مستبصر شده باشد.

۴. در این شرایط، بزرگی هم چون آقا عبدالعزیز طباطبائی رحمه الله تعالی با مشقت‌های فراوان و خون جگر خوردن، با جست و جو در کتاب‌خانه‌ها نسخه‌هایی را استنساخ کرده و آن‌ها را چاپ نموده است.

هم‌چنین آقای محمودی رحمه الله نیز به بعضی از نسخه‌های خطی مانند انساب الاشراف بلاذری دست یافته و چاپ کرده است.

## چکیده

### چکیده

آن چه تا کنون مطرح شد، این گونه خلاصه می‌گردد:

۱. وصیت معاویه به یزید درباره امام حسین علیه السلام به دلیل محبت نبوده، بلکه برنامه و نقشه‌ای از پیش تنظیم شده بوده است؛
۲. برنامه والیان حکومت در حجاز بیرون نمودن حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مکه بوده است؛
- یکم. برخورد والی مدینه ولید بن عتبه با سیدالشهداء علیه السلام؛
- دوم. رفتار والی مکه عمرو بن سعید، اتفاقی نبوده و از روی برنامه قبلی صورت گرفته است؛
- سوم. رفتارها و گفتارهای والی کوفه نعمان بن بشیر با جناب مسلم و یارانش در کوفه.
۳. نامه‌های ارسالی برای سیدالشهداء علیه السلام حساب شده بوده است؛
۴. آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خویش و شناخت آن حضرت نسبت به قاتلان خود؛
۵. پیش‌گویی حضرت سیدالشهداء علیه السلام از هدف شوم یزیدیان؛



۶. روشن شدن نقش معاویه در شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام؛

۷. چگونگی نقش یزید در حادثه عاشورا؛

۸. روشن شدن سهم مردم کوفه در واقعه عاشورا؛

۹. دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام همان قاتلان آن حضرت بوده اند.

با توجه به آن چه گفته شد، قاتلان سیدالشهداء علیه السلام یا از گروه بنی امیه بوده اند که در کوفه حضور داشته اند، یا از خوارج و یا کسانی که به عنوان نیرو از شام به کربلا اعزام شده اند.

ما در بررسی و تحقیق در شناسایی فرماندهان سپاه عمر سعد کسی را نیافتیم که شیعه باشد. کسانی که ادعا دارند که قاتلان سیدالشهداء علیه السلام شیعیان هستند، باید مشخص کنند و افرادی را نام ببرند که قاتل به امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده اند و نام آنان جزء قاتلان سیدالشهداء ثبت شده است.

آنان هرگز چنین ادعایی را نمی‌توانند ثابت کنند و برخلاف ادعایشان، در یاران سیدالشهداء علیه السلام بزرگانی از قاریان قرآن و پرهیزکارانی حضور داشته اند که در آن زمان نزد مردم محترم و معروف بودند.

### بخش پایانی: نگاهی کوتاه به مواردی پیرامون حادثه‌ی عاشورا

#### حوادث و دگرگونی در عالم

بخش پایانی نگاهی کوتاه به مواردی پیرامون حادثه عاشورا حوادث و دگرگونی در عالم

مباحث مطرح شده درباره اصل اتفاق و واقعه تاریخی عاشورا در سه بخش به پایان رسید. در بخش پایانی، لازم است نکاتی را درباره وقایع بعد از عاشورا یادآور شویم.

حوادثی بعد از واقعه کربلا- در عالم هستی رخ داده که ذکر آن مطالب، ایمان مؤمنان را تقویت می‌کند و تشکیک منافقان را برطرف می‌سازد.

البته در بحث با اهل سنت، نقل این قضایا از کتاب‌های معتبر آنان و ذکر سند آن، جای هیچ حرفی را برای آنان باقی نمی‌گذارد. منابع زیر برای این بررسی به کار می‌آیند:

دلائل النبوه ابوبکر بیهقی،

معرفة الصحابه ابونعیم اصفهانی،

سیر اعلام النبلاء شمس الدین ذهبی،

البدایة والنهایه ابن کثیر دمشقی،

مجمع الزوائد ابوبکر هیثمی،

تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی،

تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر دمشقی و کتاب‌ها و منابع معتبر دیگر.

پس از واقعه کربلا و شهادت سیدالشهداء علیه السلام حوادثی در جهان هستی پدیدار شد که از جمله آن‌ها کسوف خورشید بود. حادثه دیگر این که هر سنگی که از زمین برداشته می‌شد، زیر آن سنگ خون بود و...

به چند روایت صحیح‌السند از کتاب‌های اهل سنت در این زمینه توجه کنید که تمام این روایت‌ها از دیدگاه آنان صحیح هستند. طبرانی می‌نویسد: أمّ حکیم می‌گوید:

قتل الحسین علیه السلام وانا يومئذ جویریة، فمكنت السماء أیاماً مثل العلقه؛<sup>۱</sup> زمانی که حسین علیه السلام کشته شد، من زن جوانی بودم. در آن روز آسمان مدتی سرخ بود. ابوبکر هیشمی بعد از نقل این روایت از طبرانی می گوید: راویان سند این حدیث صحیح هستند. آن گاه ابوبکر هیشمی می افزاید: ابوقبیل گوید:

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ كَسْفَهُ حَتَّى بَدَتْ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا هِيَ؛<sup>۲</sup> زمانی که حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت و به گونه ای آسمان تاریک شد که ستارگان پدیدار شدند تا این که گمان کردیم قیامت فرا رسید.<sup>۲</sup>

هیشمی در ذیل این روایت می گوید: راویان این حدیث معتبر هستند. هیشمی روایت دیگری از زهری که از دیدگاه اهل سنت فرد بزرگی است، نقل می کند. محمد بن شهاب زهری می گوید: عبدالملک بن مروان از من پرسید: چه حوادثی در روز قتل حسین پیدا شد؟ در پاسخ به او گفتم:

لَمْ تَرْفَعْ حِصَاةَ بَيْتِ الْمَقْدَسِ إِلَّا وَجَدَ تَحْتِهَا دَمَ عَيْطٍ؛<sup>۳</sup> در بیت المقدس سنگی از روی زمین برداشته نشد، مگر آن که خون تازه از زیر آن پدیدار می شد.

عبدالملک در تأیید زهری پاسخ داد:

إِنِّي وَإِيَّاكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لِقَرِينَانِ؛<sup>۴</sup>

من هم مثل تو از این قضیه خبر دارم.

هیشمی ضمن تأیید این روایت از حیث سند می گوید: تمام سلسله راویان این حدیث، راست گو هستند.<sup>۳</sup> در این مورد طبرانی حدیث دیگری را به سند از زهری این گونه روایت می کند:

مَا رُفِعَ بِالشَّامِ حَجَرٌ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَّا عَنْ دَمٍ؛<sup>۵</sup>

در روز شهادت حسین بن علی علیهما السلام هیچ سنگی را در شام برنداشتند، مگر زیر آن سنگ خون بود. راویان سند این حدیث نیز صحیح هستند.

هیشمی از فرد دیگری چنین روایت می کند:

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَبَهَتْ جَزُورٌ مِنْ عَسْكَرِهِ، فَلَمَّا طَبَخَتْ إِذَا هِيَ دَمٌ؛<sup>۶</sup>

آن گاه که حسین علیه السلام کشته شد، شتری را از لشکر آن حضرت به سرقت بردند، زمانی که آن حیوان را (ذبح کردند و) پختند، گوشت آن به خون تبدیل شد.

هیشمی و دیگران درباره سند این روایت می گویند:

رَجَالُهُ ثِقَاتٌ؛<sup>۷</sup>

راویان این حدیث راست گو هستند.

ابن کثیر دمشقی نیز در این زمینه سخنی دارد. در عبارات او خوب دقت کنید؛ چرا که او هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارد و شاگرد ابن تیمیه است. وی در تاریخ خود می گوید:

وَأَمَّا مَا رَوَى مِنَ الْأَحَادِيثِ وَالْفِتَنِ الَّتِي أَصَابَتْ مَنْ قَتَلَهُ، فَأَكْثَرُهَا صَحِيحٌ، فَإِنَّهُ قَلَّ مِنْ نَجِيٍّ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْمَذِينِ قَتَلُوهُ مِنْ آفَةٍ وَعَاهَةٍ فِي الدُّنْيَا، فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا حَتَّى أُصِيبَ بِمَرَضٍ وَأَكْثَرُهُمْ أَصَابَهُ الْجُنُونُ؛<sup>۵</sup>

بیشتر روایاتی درباره فتنه ها و بلاهایی که بر قاتلان حسین علیه السلام واقع شد، صحیح هستند. آن ها دچار آفت و بیماری شدند و

بیشتر آن‌ها مبتلا به دیوانگی شدند. ۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۹۶.

۲. همان: ۱۹۷.

۳. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۹.

۴. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۹.

۵. البدایة والنهایه: ۸ / ۲۲۰.

### عزاداری و گریستن بر سیدالشهداء

عزاداری و گریستن بر سیدالشهداء

درباره اصل گریه کردن بر مصیبت سیدالشهداء علیه السلام، آن قدر روایت وجود دارد که از شمارش خارج است و در کتاب‌های شیعه و سنی آمده است که در این جا فقط به چند روایت از مصادر اهل سنت که از دیدگاه علمای اهل تسنن صحیح هستند، بسنده می‌کنیم:

احمد بن حنبل از شخصی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین بوده، چنین روایت می‌کند که وی می‌گوید: در راه بازگشت به کوفه وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به کربلا رسید:

فنادی علی علیه السلام: اصبر یا ابا عبدالله! اصبر یا ابا عبدالله! بشطّ الفرات.

قلت: وماذا؟

قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه وآله ذات یوم وعیناه تفیضان...۱

علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام ندا می‌کند: ای ابا عبدالله! صبر کن، ای ابا عبدالله! صبر کن در کنار شط فرات. راوی می‌گوید: علت این سخن را پرسیدم. آن حضرت فرمود: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله شرف یاب شدم در حالی که چشمان آن حضرت از اشک پر بود، خبر شهادت حسین را در کربلا و شط فرات به من دادند.

خود سیدالشهداء سلام الله علیه نیز در جنگ صفین و در طول مسیر با پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بودند. حافظ ابوبکر هیشمی پس از نقل این روایت می‌گوید: این روایت را احمد، ابویعلی، بزّار و طبرانی نقل کرده‌اند و راویان آن همگی راست گو هستند. ۲

طبرانی نیز در این مورد روایتی در معجم الکبیر نقل می‌کند که أم سلمه می‌گوید:

کان رسول الله صلی الله علیه وآله جالساً ذات یوم فی بیتی فقال: لا یدخل علیّ أحد.

فانتظرت فدخل الحسین رضی الله عنه، فسمعت نشیج رسول الله صلی الله علیه وآله یبکی، فاطلعت فإذا حسین رضی الله عنه فی حجره والنبی صلی الله علیه وآله یمسح جبینة وهو یبکی. فقلت: والله ما علمت حین دخل.

فقال: إن جبرئیل کان معنا فی البیت.

قال: تحبّه؟

قلت: أمّا من الدنیا فنعیم.

قال: إن أمتک ستقتل هذا بأرض یقال لها: کربلاء. فتناول جبرئیل علیه السلام من تربتها فأراها النبی صلی الله علیه وآله ۳

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه من نشسته بودند و فرمودند: هیچ کس بر من وارد نشود.

من در حالی که انتظار می‌کشیدم و چشم انتظار ورود کسی بودم، حسین علیه السلام بر او وارد شد و بعد صدای بلند گریه (های های) رسول خدا صلی الله علیه وآله را شنیدم، پس داخل اتاق را نگاه کردم و دیدم حسین در دامن رسول خدا صلی الله علیه وآله

است و پیشانی آن حضرت را پاک می‌کند و او نیز اشک می‌ریزد، داخل شدم و گفتم: به خدا سوگند، من از ورود او آگاه نشدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا جبرئیل در این خانه با ما بود.

جبرئیل گفت: آیا (این حسین) را دوست داری؟

گفتم: آری!

گفت: همانا امت تو به زودی حسین را در زمینی که کربلا نام دارد، به شهادت می‌رسانند.

آن‌گاه جبرئیل خاکی را از محل شهادت امام حسین علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان داد.

از این حدیث چند مطلب فهمیده می‌شود:

۱. گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمانی است که سیدالشهداء علیه السلام در سنین کودکی بودند؛ مگر سیدالشهداء علیه

السلام چند ساله بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفتند؟ پس این گریه، هدف و پیام دارد.

۲. خبر دهنده، جبرئیل است؛

۳. گریه کننده، رسول الله صلی الله علیه و آله است.

آن حضرت به ام سلمه خبر می‌دهند و خاک محل شهادت را هم می‌بینند. همه این مطالب حکایت از اهمیت موضوع دارد.

همی در بیان صحت این احادیث می‌گوید: این حدیث را طبرانی به سندهای مختلفی نقل نموده است و تمام راویان آن از راست

گویان هستند. ۴.

گفتنی است که حاکم نیشابوری نیز همین حدیث را در کتاب المستدرک علی الصحیحین نقل کرده است. ۵. مسند احمد: ۲ / ۷۸.

۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۸۷.

۳. المعجم الکبیر: ۳ / ۱۰۸.

۴. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۸۹.

۵. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۶.

## هدف ما از ذکر روایات اهل سنت

هدف ما از ذکر روایات اهل سنت

ما در نقل روایات اهل سنت دو هدف داریم:

نخست این که برای نمونه، احادیث آنان را به سندهای صحیح ذکر می‌کنیم؛

دوم این که اگر اهل سنت روایاتی را در این باره ذکر می‌کنند و بر آن‌ها مهر صحت می‌زنند، دیگر حساب افرادی که خود را

اهل ولایت می‌دانند و به اهل بیت علیهم السلام محبت دارند، ولی با این حال در این گونه امور تشکیک می‌کنند، مشخص

خواهد شد؛ یعنی معرفت و شناخت آنان از طبرانی، احمد بن حنبل، ابوبکر هیشمی، بزار و ابویعلی موصلی کمتر خواهد بود.

به راستی خداوند متعال با چنین افرادی چگونه رفتار خواهد کرد؟

## استمرار بر بکاء و گریستن

استمرار بر بکاء و گریستن

گاهی اصل گریه در مورد حادثه عظیم کربلا مطرح است و گاهی همیشگی بودن و استمرار بر آن و این استمرار، مطلب دیگری

است.

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء درباره استمرار گریه و اشک ریختن روایتی را از امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کند، همان روایتی که در محافل و مجالس می‌شنوید که از امام سجّاد علیه السلام سؤال شد: چرا این قدر گریه می‌کنید؟ ایشان فرمودند: چرا گریه نکنم؟ من به چشم خود این حادثه را دیدم.

آن‌گاه حضرتش به داستان حضرت یعقوب علیه السلام اشاره می‌فرمایند که حضرت یوسف علیه السلام مدّتی از حضرت یعقوب علیه السلام جدا شد. با این که یعقوب می‌دانست یوسف زنده است، ولی به تصریح قرآن مجید آن قدر گریه کرد تا آن که بینایی او از بین رفت یا نزدیک از بین رفتن بود، پس من چگونه گریه نکنم؟<sup>۱</sup>

امام سجّاد زین العابدین علیه السلام درباره حادثه کربلا آن قدر گریه کردند که یکی از پنج نفری شدند که در عالم به گریستن معروفند. از جمله ایشان حضرت صدّیقه طاهره سلام الله علیها هستند. روایات این مطلب در وسائل الشیعه آمده است.<sup>۲</sup>

بنابراین روایات، افزون بر گریه بر مصایب حضرت سیدالشهداء علیه السلام باستانی استمرار بر آن نیز باشد. البته اقامه عزا و مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام تنها به گریه ختم نمی‌شود و باید مراسم‌های دیگری نیز وجود داشته باشد. ۱. حلیه الاولیاء: ۳ / ۱۶۲.

۲. وسائل الشیعه: ۳ / ۲۸۲، حدیث ۳۶۵۵.

## نگاهی به انواع عزاداری و سوگواری

نگاهی به انواع عزاداری و سوگواری

گفتیم که اقامه عزا و سوگواری سیدالشهداء علیه السلام به گریه ختم نمی‌شود، بلکه انواع دیگری از عزاداری وجود دارد که از جمله آن‌ها جزع و نوحه گری است. اکنون این سؤال مطرح است که جزع و نوحه گری چه حکمی دارد و معنای آن چیست؟ در روایتی آمده که جابر گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: جزع چیست؟ حضرت فرمودند:

أشدّ الجزع: الصّراخ بالویل والعیول ولطم الوجه والصدر وجرّ الشعر من النواصی...<sup>۱</sup>  
شدیدترین فریادها: واویلا گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از سر است...<sup>۱</sup>

در روایت معتبر دیگری آمده که حضرتش فرمود:

كلّ الجزع والبكاء مکروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین علیه السلام<sup>۲</sup>

هر جزع و نوحه گری و گریستن ناپسند است مگر جزع و گریستن بر شهادت امام حسین علیه السلام.

از انواع دیگر عزاداری لطمه زدن به صورت، سینه زدن و وایلا- وایلا- گفتن است که همه این موارد نزد خداوند متعال و در مکتب اهل بیت علیهم السلام، امری پسندیده به شمار می‌رود و همه این‌ها باید برگزار شود.

البته بایستی در محدوده شرع باشند که مراجع تقلید حدود شرعی آن‌ها را همانند حدود دیگر امور تعیین می‌کنند و احکام شرع را برای ما معین می‌نمایند و ما نیز باید مطیع آنان باشیم. گرچه افرادی هستند که بی‌مدرک و از روی جهل سخن پراکنی می‌کنند که حساب آنان جداست.

از انواع دیگر سوگواری، نوحه سرایی، پیراهن چاک کردن، لباس مشکی پوشیدن و در این راستا طعام دادن، تعطیل کردن بازارها، مغازه‌ها، مدارس و درس‌هاست. همه این موارد، مدرک دارد، حتی در مواردی از منابع اهل سنت مدرک معتبری وجود دارد. حال اگر این موارد گفته نشده است، چه باید کرد؟<sup>۱</sup> همان: ۲۷۱، حدیث ۳۶۲۵.

۲. همان: ۲۸۲، حدیث ۳۶۵۷.

## شرکت در محافل عزاداری

شرکت در محافل عزاداری

راوی می گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم:

إِنَّ امْرَأَتِي وامرأة ابن مارد تخرجان في المآتم فأئنهما، فتقول لي امرأتي: إن كان حراماً فأئنهنا عنه حتى نتركه وإن لم يكن حراماً فلائتي شيء تمنعنا؟ فإذا مات لنا ميت لم يجئنا أحدٌ

همسر من و همسر ابن مارد برای شرکت در مجالس عزا از خانه خارج می شوند و من آن دو را نهی می کنم. همسر من در پاسخ می گوید: اگر رفتن ما حرام است، بگو تا ما نرویم و اگر حرام نیست، پس چرا ما را منع می کنی؟ پس اگر کسی از ما از دنیا برود، دیگر کسی در مجلس عزای ما شرکت نمی کند!

در پاسخ امام کاظم علیه السلام دقت کنید. حضرتش در پاسخ فرمودند:

عن الحقوق تسألني؟ كان أبي عليه السلام يبعث أمتي وأم فروه تقضيان حقوقاً أهل المدينة؟

تو درباره حقوق اجتماعی از من سؤال کردی. پدرم (امام صادق علیه السلام) مادر و همسرشان را به (خانه های مردم مدینه جهت شرکت در عزای آن ها) می فرستادند تا حقوق ایشان را ادا کنند.

بنابراین، از این روایت می توان این گونه استفاده کرد:

۱. شرکت در مجالس دیگران از حقوق اجتماعی است و از باب ادای حق و دین باید در مراسم عزای دیگران شرکت کنیم و رفت و آمدها و تسلیت گفتن ها نوعی حق محسوب می شود؛

۲. در مراسم عزاداری دیگران شرکت کنیم تا دیگران نیز در مراسم ما شرکت کنند و این جزء آداب مکتب اهل بیت علیهم السلام است؛

۳. این ادای حق برنامه ای مستمر بوده چرا که حضرتش فرمود: «كان أبي يبعث» همیشه پدرم می فرستادند؛

۴. مردها نباید مانع شرکت زن هایشان در عزای مؤمنان دیگر شوند.

در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إنما تحتاج المرأة في المآتم إلى النوح لتسيل دمعتها...۲

همانا زن در مجالس عزاداری به نوحه سرایی احتیاج دارد، تا اشک بریزد.

به این نکته دقت کنید! امام صادق علیه السلام نمی فرمودند که خادمه من برود و در فلان مجلس عزا شرکت کند، بلکه مادرشان را با آن مقام عالی به مجالس عزای اهل مدینه می فرستادند. این بیان گر اهمیت مطلب و نشان دهنده وجود حق و حقوقی اجتماعی است که این آداب بایستی در میان مردم مراعات شود.

حال اگر در میان مردم چنین حق و حقوقی وجود داشته که ائمه علیهم السلام، تشویق به ادای آن ها می کرده اند، درباره مراسم عزاداری خود اهل بیت علیهم السلام چه حقوقی بر گردن ماست؟ ما که بر آنیم حقوق اهل بیت علیهم السلام را ادا کنیم، چگونه باید رفتار کنیم؟

وقتی ابراهیم فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، حضرتش در عزای او گریه کرد. ۳ این حدیث را عامه نیز روایت کرده اند که وقتی رقیه - دختر رسول الله صلی الله علیه وآله و خواهر صدیقه طاهره سلام الله علیها از دنیا رفت، فاطمه سلام الله علیها به گونه ای گریه کردند که اشک های ایشان به داخل قبر می ریخت. ۴ وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر شهادت جعفر بن ابی طالبو زید بن حارثه را شنیدند، به شدت گریه کردند... ۵.

در این روایت دقت کنید! امام باقر علیه السلام، مبلغی پول را کنار گذاشتند تا بعد از ایشان بر آن حضرت اقامه عزا شود و این سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که درباره خانواده جعفر طیار دستور دادند که برای آنان غذا ببرند؛ چرا که ایشان مشغول عزاداری هستند. ۶.

این‌ها دستورها و روایت‌های ما امامیه است و اگر ما عمل نکنیم، چه کسی می‌خواهد عمل کند؟ در روایت دیگری آمده است که دختری از فرزندان امام صادق علیه السلام از دنیا می‌رود، وقتی خبر به امام صادق علیه السلام می‌رسد، «فناح علیها سنه». سپس فرزند دیگری از دنیا می‌رود، بر او نیز نوحه سرایی می‌کنند. و آن‌گاه که اسماعیل بن جعفر در زمان خود امام صادق علیه السلام از دنیا می‌رود، ایشان در مرگ او جزع شدیدی می‌کنند. آن‌گاه از آن حضرت سؤال شد: چرا این قدر جزع و عزاداری در خانه شما وجود دارد؟ ایشان فرمودند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ - لَمَّا مَاتَ حَمْزَةُ - : لَكُنْ حَمْزَةُ لَابَوَاكِي لَهُ ۷

هنگامی که حمزه به شهادت رسید رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: حمزه از دنیا رفت، ولی گریه کنندگانی (از خانواده خویش) برای او وجود ندارد. ۱. وسائل الشیعه: ۳ / ۲۳۹، حدیث ۳۵۱۰.

۲. همان: ۲۴۲، حدیث ۳۵۱۹.

۳. وسائل الشیعه: ۳ / ۲۸۰، حدیث ۳۶۵۱.

۴. همان: ۲۷۹، حدیث ۳۶۴۹.

۵. همان: ۲۸۰، حدیث ۳۶۵۴.

۶. همان: ۲۳۸، حدیث ۳۵۰۹.

۷. وسائل الشیعه: ۳ / ۲۴۱، حدیث ۳۵۱۶.

## غذا دادن به عزاداران

غذا دادن به عزاداران

پذیرایی از عزاداران نیز از آموزه‌های اسلام است. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: وقتی جعفر طیار به شهادت رسید، خانواده او مشغول عزاداری بودند و رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور دادند برای آن‌ها غذا پخته شود و از آن‌ها تا سه روز پذیرایی کنند تا ایشان به عزاداری مشغول باشند و این روش، سنتی شده است که برای اهل مصیبت تا سه روز غذا می‌برند. ۱.

هم‌چنین در سخنی دیگر امام صادق علیه السلام فرمودند:

يَنْبَغِي لِجِيرَانِ صَاحِبِ الْمَصِيبَةِ أَنْ يَطْعَمُوا الطَّعَامَ عَنْهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ۲

سزاوار است که همسایگان فرد مصیبت زده برای خانه میت تا سه روز غذا بفرستند. ۱. همان: ۲۳۵، حدیث ۳۴۹۹.

۲. وسائل الشیعه: ۳ / ۲۳۷، حدیث ۲۵۰۳.

## لباس مشکی

لباس مشکی

پوشیدن لباس مشکی در عزاداری نیز در روایات آمده است. در روایتی آمده است که حضرتش فرمود:

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَبَسَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادَ وَالْمَسْوَحَ وَكَانَ لَا يَشْتَكِيَنَّ مِنْ حَزِّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَعْمَلُ لِهِنَّ الطَّعَامَ لِلْمَأْتَمِ ۱۲

زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباس سیاه به تن کردند و اقدام به برگزاری مجلس عزاداری نمودند و امام سجاد علیه السلام برای آن‌ها غذا درست می‌کردند.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد:

فخرج الحسن عليه السلام... إلى الناس بعد استشهاد أمير المؤمنين عليه السلام عليه ثياب سود ۲۲

وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند، امام حسن مجتبی علیه السلام در حالی که لباس سیاه به تن داشتند از منزل خارج شدند.

هم چنین در منابع کهن اهل سنت، درباره شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام این گونه روایت شده است:

فلَمَّا مَاتَ أَقَامَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمِ عَلَيْهِ النُّوحَ شَهْرًا ۳۲

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام، به شهادت رسید زنان بنی هاشم یک ماه نوحه سرایی کردند.

نکته عجیب این که در روایت دیگری آمده است:

حَدَّثَنَا نِسَاءُ بَنِي هَاشِمِ عَلَيْهِ سَنَةٌ ۲

زنان بنی هاشم تا یک سال حداد نگه داشتند.

واژه «حداد» به معنای آرایش نکردن است. آنان لباس مشکی می‌پوشند، اقامه عزا و نوحه سرایی می‌کنند، حتی آرایش را هم کنار می‌گذارند و سر را نیز شانه نمی‌کنند. ۱۴. همان: ۲۳۸، حدیث ۳۵۰۸.

۲. ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۲.

۳. الطبقات الكبرى (شرح حال امام حسن مجتبی علیه السلام): ۹۰، تهذیب الکمال: ۶ / ۲۵۲ و مدارک دیگر.

۴. تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۲۹۵، البدایه والنهایه: ۸ / ۴۴.

## تعطیلی بازارها

تعطیلی بازارها

تعطیلی بازارها نیز در عزاداری مرسوم بوده است. در این زمینه در ذیل تاریخ طبری این گونه آمده است:

ومكث الناس يبكون على الحسن بن علي عليهما السلام سبعا، ما تقوم الأسواق ۱۲

مردم تا یک هفته بازارها را به جهت عزاداری و گریه بر امام حسن علیه السلام تعطیل کردند.

هم اکنون اعلان عزای عمومی برای وفات دانشمندی بزرگ، سنت و شایع است.

البته این مطالب را برای شیعیان می‌گوییم و کاری به نواصب (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) نداریم و ما باید به وظیفه خودمان عمل کنیم. ۱. الطبقات الكبرى (ترجمه الإمام الحسين عليه السلام): ۹۰.

## چکیده کتاب

چکیده کتاب

با عنایت به آن چه در بخش‌های این کتاب مطرح و بررسی شد و مطالبی که از آغاز این تحقیق بیان کردیم، چکیده آن را در چند مطلب ارائه می‌نماییم:



مطلب نخست: اقامه و برگزاری مراسم عاشورا در حدود شرع یعنی حفظ و نگهداری حقوق اهل بیت علیهم السلام و همان حقی که بنوامیه آن را پامال نمودند. پس باید بفهمیم که ارزش برپایی مراسم سیدالشهداء علیه السلام چه اندازه است.

مطلب دوم: شهادت سیدالشهداء علیه السلام از دو طریق به معاویه می انجامد:

۱. معاویه پسرش یزید را بر مردم مسلط کرد و همه آن‌هایی که با یزید بیعت کردند و همکاری نمودند، در تمام کارهای خلاف او شریک هستند؛

۲. تحقیقات انجام یافته از مجموع داستان‌ها و جریان‌هایی که از مدینه آغاز شده تا حرکت امام حسین علیه السلام به مکه و رسیدن به عراق و کربلا- و تا روز عاشورا، حکایت از طرح و نقشه‌ای دارد که جز معاویه نمی تواند آن را طرح کند. البته یزید اجراکننده این نقشه بوده و به وصیت پدرش عمل کرده است.

این نکته‌ای ارزنده و تأمل پذیر است. اگر چه کسانی که پیش تر نشنیده اند، زود قبول نمی کنند، اما باید روی این جهت تأمل بیشتری کرد و مطالب ارائه شده، بیشتر بررسی شود. ما در مقام استفاده از دیدگاه‌های دیگران هستیم.

مطلب سوم: کسانی از مردم کوفه که در به شهادت رساندن سیدالشهداء علیه السلام با یزید همکاری کرده اند، شیعه نبوده اند، بلکه کسانی که مباشرت در قتل سیدالشهداء علیه السلام داشته اند با آن خصوصیتی که گفتیم و شواهدی که بر وجود پیروان بنی امیه و آل ابی سفیان در آن بخش اقامه کردیم، همگی شان یا اهل شام بوده اند و یا از غیر شیعیان. پس کسانی که متصدی این جنایت بوده اند و به اجرای این جنایت کمک کرده اند یا به دستشان انجام شده، هرگز شیعه نبوده اند.

ما با تحقیقات علمی تمام سران و فرماندهان ارتش یزید را شناسایی کردیم که هرگز فردی شیعی در میانشان نیافتیم.

مطلب چهارم: علما و بزرگان اهل سنت در طول تاریخ درباره موضع گیری در قضیه عاشورا به چند گروه تقسیم می شوند:

گروه اول: کسانی که به حکومت یزید و شرعیت آن اعتقاد دارند و او را امیرالمؤمنین می دانند. در نتیجه، آنان سیدالشهداء علیه السلام را فردی شورشی و خارجی می دانند(!) و قتل آن حضرت را به جا و درست می پندارند(!)

گروه دوم: گروهی که شاید بیشتر اهل سنت باشند، به ناحق بودن شهادت آن حضرت تصریح دارند، ولی در کلماتشان اختلافاتی دیده می شود، همان طور که گفتیم بعضی در این که یزید امر کرده باشد، شک دارند و بعضی می گویند: شاید توبه کرده است. به هر ترتیب، گروه دوم که اکثریت هم هستند، با دسته اول که طرف داران بنی امیه هستند، مخالفند.

گروه سوم: کسانی هستند که تصریح می کنند که این کار از یزید سرزده و به امر او صورت گرفته است و با توجه به کارهایی که در شام از او صادر شد، او را مجرم می دانند و حتی به اقرار علمای این گروه، یزید مستحق لعن است و در مواردی او را تکفیر نیز می کنند.

مطلب پنجم: وظیفه شیعیان، اقامه عزا بر سیدالشهداء علیه السلام است؛ ما بایستی به هر طریق ممکن و با حفظ موازین شرعی و به قدر توانمان در این زمینه تلاش کنیم؛ چرا که برگشت قضیه عاشورا به مسأله مهم امامت است و امامت از اصول دین است. در نتیجه قضیه عاشورا با اصل دین ارتباط دارد. کوشش و خدمت در این راه، خدمت به اصل دین و تقویت اساس و بنیه دینی است. این برنامه فقط جنبه عاطفی و احساسی ندارد، بلکه جنبه اعتقادی و عبادی نیز دارد.

فراوان در فقه مسئله‌ای فقهی مطرح می شود که با دقت می یابیم که همان مسئله به اصل دین نیز برمی گردد.

عزای سیدالشهداء و برگزاری مراسم آن حضرت نیز از شعائر دین است و یک شعاری الهی محسوب می شود. البته این شعار نیست؛ واقعیت است و عین حقیقت است. با دقت در مسائلی که از ابتدا بیان شد، این معنا روشن خواهد گشت.

مطلب ششم: جز عده اندکی که با یزید همکاری کردند و اعمال او را توجیه نمودند و به سیدالشهداء علیه السلام کلمات ناپسندی نسبت دادند، همه ساله مذاهب مختلف اسلامی، در مراسم سیدالشهداء علیه السلام شرکت می کنند و با شیعیان در این باره

همکاری می‌نمایند و به اهل بیت علیهم السلام اظهار محبت می‌کنند و به گونه‌ای هم دردی خود را به شیعیان نشان می‌دهند. پس آنان در این زمینه به گونه‌ای با ما وحدت دارند و اگر کسی به دنبال حقیقت باشد، با بررسی این مطالب حق برای او معلوم خواهد شد.

با چنین اوصافی همه مذاهب اهل سنت بایستی نسبت به آن گروه متعصب و دشمن اهل بیت علیهم السلام، موضعی شفاف داشته باشند و اظهار نظر کنند یعنی در واقع آنان نیز مثل ما باید بر رد آن گروه تندرو و متعصب، حرف‌ها و نقدهایی داشته باشند و حق را اثبات و باطل را نفی کنند تا مبادا حرف‌های متعصبان، به همه اهل سنت نسبت داده شود چرا که در شهرهای مختلف، اهل سنت نیز در مراسم عزاداری سیدالشهداء علیه السلام شرکت فعال دارند. پس باید آن‌ها با ما همکار و همفکر باشند و به همراهی یک دیگر (شیعه و سنی)، از چند آخوندی که در زمان‌های گذشته درباره سیدالشهداء علیه السلام و مراسم آن حضرت، سخنان بیهوده بر زبان رانده‌اند، اظهار تنفر و بیزاری کنند.

در حقیقت داستان سیدالشهداء علیه السلام واقعه‌ای اسلامی است و اگر حرکت آن حضرت و داستان عاشورا نبوده، از دین نیز خبری نبود چرا که بنی امیه بودند تا دین را از اساس برکنند. پس باید دیگر فرقه‌های اسلامی نیز قدردانی کنند و حق زحمات و سختی‌هایی را که اهل بیت علیهم السلام و اصحابشان در راه دین تحمل کردند، به جا آورند.

## فهرست‌ها

### آیه‌ها

فهرست‌ها آیه‌ها، روایت‌ها، شعرها، مکان‌ها، و نام‌ها

آیه‌ها «الف»

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا... ۱۴۷)

(إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ... ۲۲۴)

«ف»

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ... ۱۰۶)

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ... ۲۳۹، ۲۴۰)

«ق»

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى... ۱۴۹)

«م»

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ... ۱۴۴)

«و»

(وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى... ۲۳۵)

(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ... ۱۰۷)

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ... ۱۴۴)

(وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ... ۱۴۳)

### روایت‌ها

روایت‌ها

«الف»

أخبرني جبريل: أن الحسين يقتل بأرض العراق، وهذه تربتها... ۱۶۴

أشدّ الجزع: الصّراخ بالويل والعويل ولطم الوجه والصدر... ۲۵۹

اصبر يا أبا عبدالله! اصبر يا أبا عبدالله...! ۲۵۵

أعلم علماً أن هناك مصرعى ومصارع أصحابي... ۱۷۵

أقرأت القرآن...؟ ۱۴۹

الاقى ربّي... ۱۷۲

اللهمّ إنا عتره نبيك محمد صلى الله عليه وآله وقد أخرجنا وطرّدتنا... ۱۶۳

اللهمّ إنك ترى ما يصنع بولد نبيك... ۲۱۴

ألم تكتبوا إليّ... ۱۸۴

أما بعد، فإنّ هانئاً وسعيداً قدما عليّ بكتبكم... ۱۷۰

أمسينا كبنى إسرائيل في آل فرعون يذبّحون أبناءهم... ۱۵۰

أنا مدينة العلم وعلي بابها... ۵۶

أنا - والله - أحقّ بها منه، فإنّ أبى خير من أبيه وجدّى خير من جدّه... ۹۳

أنت أمير مسلّط، تشتم ظالماً وتقهّر بسلطانك... ۱۴۶

إنّ آل اميّة لعنهم الله ومن أعانهم على قتل الحسين عليه السلام... ۲۱۵

إنّ ابني هذا - يعنى الحسين - يقتل بأرض يقال لها: كربلاء... ۱۶۴

إنّ الله قد شاء أن يراهنّ سبايا... ۱۷۵

إنّ أمتك ستقتل هذا بأرض يقال لها: كربلاء... ۲۵۶

إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال - لَمَّا مات حمزة -: لكن حمزة... ۲۶۳

إنّ القوم إنّما يريدون أن يأكلوا بنا ويستطيّلوا بنا... ۹۶

إنّ من هوان الدنيا على الله أن رأس يحيى أهدى إلى بغى من بغايا... ۱۶۰

إنّك شيخ قد كبرت... ۱۶۳

إنّما تحتاج المرأة في المأتم إلى النوح لتسيل دمعتها... ۲۶۱

إنّه ليس يخفى عليّ ما قلت ورأيت، لكن الله لا يُغلب على أمره... ۱۷۳

إنّى تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتى أهل بيتى... ۵۵

إنّى رأيت رؤيا ورأيت فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وأمرنى... ۱۷۲، ۱۷۵

أهذه كربلا...؟ ۱۷۸

أهل القرآن عرفاء أهل الجنّة... ۱۸۹

«ب»

بدین الله ودين أبى ودين أخى وجدّى اهتديت أنت... ۱۴۵

«ت»

تاسوعاء یوم حوصر فیہ الحسین علیہ السلام وأصحابہ بکربلاء... ۲۱۴

«ح»

حَدَّ نَسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ عَلَيْهِ سَنَةٌ... ۲۶۵ «د»

دخل علي البيت ملك لم يدخل علي قبلها... ۱۶۴

«ر»

رأيت كلاباً تنهشني أشدها علي كلب أبقع... ۱۶۰، ۱۷۷

رأيت هاتفاً يقول: أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنة... ۱۶۰

رؤيا رأيتها في المنام... ۱۷۷

«ص»

صبراً يا أبا عبدالله... ۱۶۵

صدقته، لله الأمرُ يفعل ما يشاء وكل يوم ربنا في شأن... ۱۷۵

«ع»

عائداً بالله وبهذا البيت... ۱۱۰، ۱۱۳

عن الحقوق تسألني؟ كان أبي عليه السلام يبعث أمتي... ۲۶۱

«ف»

فإنما أتم من طواغيت الأمة وشذاذ الأحزاب ونبذة الكتاب... ۲۲۰

فلا بد لي إذا من مصرعي... ۱۶۲

«ق»

قد اعتمر الحسين عليه السلام في ذي الحجة ثم راح يوم التروية... ۱۰۷

«ك»

كذبت والله ولؤمت، ما ذلك لك وله... ۱۴۵

كل الجزع والبكاء مكروه سوى الجزع والبكاء على الحسين عليه السلام... ۲۵۹

كلًا والله، ما جعل الله ذلك لك إلا أن تخرج من ملتنا... ۱۴۵

«ل»

لا بأس وإن حج من عامه ذلك وأفرد الحج فليس عليه دم... ۱۰۷

لا بد لي من مصرعي... ۱۷۲

لا خير في العيش بعد هؤلاء... ۲۲۷

لأن اقتل بمكان كذا وكذا أحب إلي أن تستحل بي يعني مكه... ۱۷۱

لأن اقتل بيني وبين الحرم باع، أحب إلي من أن اقتل وبينه وبينه شبر... ۱۷۳

لا، والله لا أفارقه يقضى الله ما هو قاض... ۱۰۷

لا، والله، لا أعطيهم بيدي إعطاء الذليل ولا أقر لهم إقرار العبيد... ۲۱۱

لا، والله، ما بايعنا ولكن معاوية خادعنا وكادنا... ۹۲

لا يخفي علي شيء مما ذكرت... ۱۷۴

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَبَسَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادِ... ۲۶۴  
 لو لم أعجل لأخذت... ۱۷۳  
 لِيُوَعِّقَنَّ عَلِيٌّ مِنْبَرِيَّ جَبَّارٍ مِنْ جَبَابِرَةِ بَنِي أُمَيَّةٍ حَتَّى يَسِيلَ رِعَافُهُ... ۱۱۲  
 «م»

ما أراني إلا مقتولا... ۱۷۷  
 ما أرى إلا الخروج بالأهل والولد... ۱۷۴  
 ما ترون، فقد قتل مسلم...؟ ۲۲۷  
 ما كتب إلي من كتب إلا مكيدة لي وتقرباً إلى ابن معاوية... ۱۷۴  
 مهما يقضى الله من أمر يكن... ۱۷۳  
 «و»

واعلم أن الله ليس بناس لك قتلك بالظن وأخذك بالتهمة... ۹۴  
 واعلم، أن لله كتاباً لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها... ۹۴  
 والله لأن أقتل خارجاً منها بشير أحب إلي... ۱۶۱، ۱۷۲  
 والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفى... ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۷  
 والله! لقد امرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان... ۱۸۱  
 وإن الحسين بن علي عليهما السلام خرج يوم الترويه إلى العراق... ۱۰۷  
 ودع عنك ما تحاول، فما أغناك أن تلقى الله من وزر هذا الخلق... ۹۱  
 وفهمت ما ذكرته عن يزيد،... تريد أن توهم الناس من يزيد... ۹۰  
 ونظر الحسين عليه السلام يمينا وشمالا ولا يرى أحدا... ۲۱۴  
 «ه»

هذا موضع كرب وبلاء، هاهنا مناخ ركابنا... ۱۷۸  
 «ی»

يا شيعه آل أبي سفيان! إن لم يكن لكم دين وكنتم لا تخافون المعاد... ۲۲۱  
 يا منهل! أمست العرب تفتخر على العجم لأن محمداً منهم... ۱۵۰  
 ينبغي لجيران صاحب المصيبة أن يطعموا الطعام عنه ثلاثة أيام... ۲۶۴

## شعرها

شعرها

«ج»

جاؤوا برأسك يابن بنت محمد! \*\*\* مترملا بدمائهم ترميلا... ۱۵۲  
 «س»

سأمضى وما بالموت عارٌ على الفتى \*\*\* إذا مانوى خيراً وجاهد مسلماً... ۱۷۸  
 «ف»

فإن عشت لم أندم وإن متُّ لم ألم \*\*\* كفى بك ذُلًّا أن تعيش وترغما ... ۱۷۸  
«ل»

لما بدت تلك الحمول وأشرفت \*\*\* تلك الرؤوس على ربي جيرون ... ۱۴۲  
ليت أشياخي ببدر شهدوا \*\*\* جزع الخرج من وقع الأسل ... ۲۳۷  
«ن»

نعق الغراب فقلت: نح أو لا تنح \*\*\* فلقد قضيت من النبي ديونى ... ۱۴۲  
«و»

وواسى رجالا صالحين بنفسه \*\*\* وخالف مشبوراً وفارق مجرماً ... ۱۷۸  
«ی»

يفلّحن هاماً من رجال أعزّه \*\*\* علينا وهم كانوا أعق وأظلماً ... ۱۴۱، ۱۴۲

## مکان ها

مکان ها

«ب»

بابل (عراق ...) ۱۶۲

بصره ... ۱۱۶، ۱۲۳

بغداد ... ۲۳۰

بیت المقدس ... ۲۵۳

«ت»

تهران ... ۲۴۵

«ح»

حجاز ... ۶۶، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۷۹

حجر اسماعیل ... ۱۰۹

حلوان ... ۲۱۳

حمص ... ۱۵۹، ۲۰۶

«خ»

خراسان ... ۸۰

«د»

دمشق ... ۶۰، ۷۶، ۸۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

دیلم ... ۲۰۵

«س»

سقیفه بنی ساعده ... ۸۳

«ش»

شام... ۵۳، ۵۷، ۶۰، ۶۵، ۶۷، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۱،

۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۸،

۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴،

۲۱۶، ۲۲۸، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۷،

شط فرات... ۱۸۴، ۲۵۵

«ص»

صفین... ۷۴، ۸۳، ۱۶۵، ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۵۵

«ع»

عراق... ۴۶، ۵۹، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۷،

۱۱۸، ۲۲۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۹، ۲۱۳، ۲۱۴،

۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۶

عقبه البطن... ۱۷۷

«غ»

غدیر خم... ۲۲

«ک»

کربلا، طف... ۱۵، ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۶۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۳،

۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۸،

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷،

۲۱۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۶

کعبه، خانه خدا... ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۰۷،

کوفه... ۳۹، ۵۹، ۶۰، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۶، ۱۱۰،

۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۷،

۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷،

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸،

۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰،

۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱،

۲۴۶، ۲۶۶

«م»

مدینه منوره... ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵،

۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۴۶،

مکه مکرمه... ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،

۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۹،

۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۹۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۷،

۲۴۲، ۲۴۶، ۲۶۶

منا ... ۱۰۸

«ن»

نیشابور ... ۵۸

«ی»

یمن ... ۱۷۹

## نام‌ها

نام‌ها

نام‌های معصومین علیهم السلام

محمد، رسول الله، رسول خدا، پیامبر اکرم، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله... ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷،

۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۰،

۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۱۱۲، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۳،

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۴،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷،

۲۶۲، ۲۶۳

علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان علی علیه السلام... ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۸، ۷۴، ۸۶، ۸۸، ۱۲۴، ۱۲۶،

۱۳۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳،

۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰،

۲۱۸، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۴

فاطمه زهرا، صدیقه طاهره سلام الله علیها... ۵۸، ۱۴۶، ۱۷۶، ۲۵۹، ۲۶۲

حسن بن علی، امام حسن مجتبی علیه السلام... ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۹۴، ۱۲۶، ۲۰۸،

۲۱۰، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۵

حسین بن علی، امام حسین، سیدالشهداء، سالار شهیدان علیه السلام... ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴،

۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۹،

۶۳، ۶۴، ۶۵، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴،

۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،

۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶،



۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹،  
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،  
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸،  
 ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶،  
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵،  
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸،  
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹،  
 ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶،  
 ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹،  
 ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸

امام سجاد علیه السلام... ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۵، ۲۵۸، ۲۶۴

امام باقر علیه السلام... ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲

امام صادق علیه السلام... ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۳، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۶۱، ۲۶۳

امام کاظم علیه السلام... ۲۶۰

امام رضا علیه السلام... ۱۰۴

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف... ۲۲

یعقوب علیه السلام... ۲۵۸

یحیی بن زکریا علیهما السلام... ۱۶۰

یوسف علیه السلام... ۲۵۸

## نام‌ها

نام‌ها

«الف»

ابراهیم فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله... ۲۶۲

ابن ابی الحدید معتزلی... ۲۶۴

ابن اثیر جزری... ۱۷، ۱۵۲، ۱۷۱، ۲۱۹۱۷۳، ۲۲۱

ابن اعثم کوفی... ۱۷، ۹۷، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۷۱

ابن اثال... ۷۶

ابن تیمیه... ۲۶، ۲۹، ۳۶، ۱۴۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۴

ابن حجر عسقلانی... ۳۳، ۶۵، ۱۹۴، ۲۱۰

ابن حزم اندلسی... ۲۴۲

ابن خلدون... ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۴۷، ۶۸، ۲۳۷

ابن عبدالبر مالکی قرطبی... ۱۷، ۶۶، ۷۵، ۷۶

- ابن عدیم حلبی... ۱۷...
- ابن عربی صاحب کتاب فتوحات مکیه... ۳۵...
- ابن عربی مالکی... ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۲۴۳
- ابن عساکر دمشقی... ۱۷، ۵۵، ۷۶، ۷۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۸۲، ۲۵۱
- ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری...)... ۲۴۵
- ابن قولویه... ۱۷۷
- ابن قیم جوزیه... ۲۹، ۳۰
- ابن وردی... ۲۴۱
- ابوالحسن هیشمی... ۳۳، ۳۴، ۴۷، ۴۸، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷
- ابوالفداء ابن کثیر دمشقی... ۱۷، ۴۴، ۷۹، ۹۶، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۷۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۵۴
- ابوالفرج ابن جوزی حنبلی بغدادی... ۱۷، ۲۸، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۸۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۱
- ابوالفرج اصفهانی... ۱۷
- ابوالقاسم طبرانی... ۱۷، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸
- ابوبرده فرزند ابوموسی اشعری... ۸۶، ۱۸۲، ۱۹۰
- ابوبرزه اسلمی انصاری... ۱۵۱
- ابوبکر بیهقی... ۲۵۱
- ابوبکر (ابن ابی قحافه)، شیخین... ۲۵، ۲۷، ۱۳۷، ۱۷۹
- ابوبکر هیشمی... ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۸
- ابوثمامه صائدی... ۱۹۰
- ابوحامد غزالی... ۲۵، ۱۳۴، ۲۲۴، ۲۴۴
- ابوسعید خدری... ۴۹
- ابوسفیان... ۷۷، ۱۳۲، ۱۴۵، ۲۲۵
- ابوعمر و زاهد... ۲۲۳
- ابوقبیل... ۲۵۲
- ابونعیم اصفهانی... ۲۵۱، ۲۵۸
- ابوهریره... ۱۱۲
- ابویعلی فزّاء موصلی... ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۵۸
- احمد امین انطاکی... ۲۴۵
- احمد بن حنبل... ۱۷، ۴۷، ۱۱۲، ۱۶۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۵۸
- احمد بن داوود دینوری... ۱۷، ۲۲۷
- احنف بن قیس... ۶۶
- اخنس بن مرثد... ۲۲۳
- اسحاق بن حویه... ۲۲۳

- اسحاق بن طلحه... ۸۶
- اسماعیل بن جعفر... ۲۶۳
- اسماعیل بن طلحه... ۸۷
- اسید بن مالک... ۲۲۳
- اشعث بن قیس... ۶۷، ۱۸۳، ۲۱۰
- اصغ بن نباته... ۱۸۱
- أمّ حکیم... ۲۵۲
- أمّ سلمه... ۱۱۹، ۱۹۴، ۲۵۵، ۲۵۷
- انس بن حارث... ۱۶۴
- أمّ فروه... ۲۶۱ «ب»
- بُخاری... ۳۸، ۴۱، ۴۹، ۷۳، ۲۲۶
- برزنجی... ۲۳۳، ۲۳۹
- بریر بن خضیر... ۲۱۷، ۲۱۸
- بزار... ۲۵۵، ۲۵۸
- بشیر... ۸۳
- بلاذری... ۱۷، ۹۰، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۸، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۴۶
- بروجردی (آیة الله بروجردی... ۱۳۸ «ج»
- جابر بن عبد الله انصاری... ۴۹
- جبرئیل... ۲۵۶، ۲۵۷
- جعده دختر اشعث... ۶۷، ۶۸، ۱۸۳، ۲۱۰
- جعفر بن ابی طالب، جعفر طیار... ۲۳۳، ۲۶۲، ۲۶۳
- جلال الدین سیوطی... ۱۵۳، ۱۶۷، ۲۵۱، ۲۴۱ «ح»
- حارث اعور همدانی... ۱۹۸
- حاکم نیشابوری... ۱۷، ۵۸، ۲۲۵، ۲۵۷
- حیب بن مظاهر... ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۶
- حیب ذکوان... ۱۰۵
- حجاج بن یوسف ثقفی... ۴۸، ۵۱
- حجّار بن أبجر عجلی... ۸۷، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۰
- حجر بن عدی... ۸۶، ۸۸، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰
- حرّ بن یزید ریاحی... ۲۰۴، ۲۰۸
- حصین بن نمیر... ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷
- حکیم بن طفیل سنسی... ۲۲۳
- حلّاس بن عمرو هجری ازدی... ۲۰۴

- حمزه... ۲۶۳ «خ»  
 خالد بن عرفطه... ۸۶، ۱۸۲، ۱۹۰  
 خالد بن غفران... ۱۵۱  
 خالد بن ولید... ۷۴، ۱۹۷  
 خوارزمی... ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۷۱ «ر»  
 رجاء بن منقذ عبدی... ۲۲۳  
 رستم... ۲۲۲  
 رشید هجری... ۱۹۴  
 رفاعه بن شداد... ۱۶۹، ۱۹۸  
 رقیه دختر رسول الله... ۲۶۲ «ز»  
 زحر بن قیس... ۸۷، ۱۳۹، ۱۴۰  
 زر بن حییش... ۱۴۰  
 زمخشری... ۶۷  
 زیاد بن ابیه... ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۳۲، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۴  
 زید بن ارقم... ۴۹  
 زید بن حارثه... ۲۶۲  
 زینب علیها السلام... ۱۴۵ «س»  
 سائب بن اقرع ثقفی... ۸۷  
 سالم بن خثیمه جعفی... ۲۲۳  
 سخاوی... ۳۳  
 سرجون بن منصور... ۸۹، ۱۲۳، ۱۵۸  
 سعدالدین تفتازانی... ۴۵، ۴۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۱  
 سعد بن ابی وقاص... ۶۸، ۱۷۹  
 سعید بن عبدالله حنفی... ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۵  
 سعید بن عثمان... ۷۱، ۷۸، ۸۰  
 سلیمان بن صرد... ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۱  
 سمرة بن جندب... ۱۸۲، ۱۹۲  
 سمعانی... ۲۳۳  
 سهل بن سعد انصاری... ۴۹  
 سید ابن طاووس... ۱۸، ۱۴۳ «ش»  
 شیبث بن ربیع... ۸۷، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۱۰  
 شمر بن ذی الجوشن... ۸۷، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۲۲  
 شمس الدین ذهبی... ۱۷، ۳۰، ۴۴، ۵۷، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۳

۱۵۲، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۵۱

شوکانی... ۲۴۳

شهاب‌الدین آلوسی بغدادی... ۴۷، ۱۳۳، ۱۴۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

شهاب‌الدین ابن حجر مکی... ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۱۳۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۳

شهاب بن کثیر حارثی... ۱۸۸

شیخ صدوق... ۱۰۳، ۱۴۳، ۱۴۸، ۲۱۴

شیخ طوسی... ۱۴۸، ۲۱۵

شیخ محمد عبده مصری... ۴۷، ۲۳۳

شیخ مفید... ۱۸، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۶۷، ۲۲۷

«ص»

صالح بن وهب جعفی... ۲۲۳ «ض»

ضحاک بن قیس... ۸۳ «ط»

طبری... ۱۷، ۷۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۲

۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶ «ع»

عابس شاکری... ۱۸۵

عاتکه ابنه یزید... ۱۴۸

عامر بن مسعود بن أمیه بن خلف... ۸۷

عایشه... ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۶۲

عباس بن جعده جدلی... ۱۹۰، ۱۹۷

عبدالاعلی کلبی... ۱۹۷

عبدالرحمان (بن مسعود بن حجاج تمیمی)... ۲۰۵

عبدالرحمان بن ابی بکر... ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ۹۲، ۱۲۵، ۱۲۷

عبدالرحمان بن امّ حکم... ۸۳، ۸۴

عبدالرحمان بن خالد... ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۷

عبدالرحمان بن عبدالله بن کون ارحبی... ۱۶۹، ۱۸۵

عبدالرحمان بن قیس اسدی... ۸۸

عبدالصمد بن حسن شیرازی... ۲۳۳

عبدالقادر گیلانی... ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۴۷

عبدالله بن احمد بن حنبل... ۲۳۹

عبدالله بن جعفر... ۱۱۰، ۱۵۹

عبدالله بن خالد بن اسید... ۸۲

عبدالله بن زبیر، ابن زبیر... ۷۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱

۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵

- عبدالله بن عباس، ابن عباس... ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۳
- عبدالله بن عمر... ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۷۱، ۸۱، ۹۲، ۱۰۳
- ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۶۶، ۲۲۹
- عبدالله بن عمرو... ۱۲۹
- عبدالله بن مسلم بن ربیعہ حضرمی... ۱۱۵
- عبدالله بن مِسْمَعُ همدانی... ۱۶۹، ۱۸۵
- عبدالله بن وال... ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۶
- عبدالله بن یقطر... ۱۹۲
- عبدالله، خادم پیامبر اکرم... ۱۹۲
- عبدالمغیث بن زهیر حنبلی بغدادی... ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۲۳۵، ۲۴۳
- عبدالملک بن عمیر لخمی... ۱۹۳
- عبدالملک بن مروان... ۵۱، ۱۱۳، ۲۳۳، ۲۵۳
- عبیدالله بن حارث همدانی... ۱۹۶
- عبیدالله بن زیاد، ابن زیاد... ۲۶، ۵۹، ۸۸، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸
- ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۷
- ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲
- ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹
- عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی... ۱۹۰، ۱۹۵
- عبیدالله بن مسلم بن شعبه حضرمی... ۸۷، ۱۹۶
- عثمان بن عفان... ۵۱، ۵۲، ۷۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
- عروه پسر مغیره بن شعبه... ۸۱
- عروه بن قیس... ۱۸۴
- عزرة بن عزرة احمسی... ۸۸، ۲۱۳
- عزرة بن قیس... ۱۷۰
- عبدالعزیز طباطبائی... ۲۴۶
- عقبه بن سمعان... ۲۲۸
- علامه امینی... ۲۱
- علامه سید شرف الدین عاملی... ۲۱
- علامه مجلسی... ۱۸، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۸
- عمارة بن صلخب ازدی... ۱۹۸
- عمارة بن سعد بن ابی وقاص... ۸۷
- عمارة بن عبدالله سلولی... ۱۶۹، ۱۸۵
- عمارة بن عقبه بن ابی مُعِيط... ۸۷، ۱۱۶، ۱۸۲

- عمر بن خطاب، شیخین... ۵۰، ۵۲، ۶۹، ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۳
- عمر بن سعد بن ابی وقاص، ابن سعد... ۱۷، ۸۷، ۸۸، ۹۸، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۱،  
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸،  
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹،  
 ۲۲۱، ۲۴۷
- عمرو بن صبیح صیداوی... ۲۲۳
- عمرو بن حجاج زبیدی... ۸۷، ۱۷۰، ۱۸۴، ۲۱۱، ۲۱۲
- عمرو بن حُرَیث... ۸۶، ۱۸۳، ۱۹۰
- عمرو بن حمق... ۸۶، ۸۸
- عمرو بن سعید بن عاص آشدق... ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۹، ۲۱۹، ۲۴۶
- عمرو بن ضبیعه بن قیس... ۲۰۴
- عمرو بن عثمان... ۹۰
- عمره دختر عبدالرحمان... ۱۶۲
- عناق بن شرحبیل بن ابی دهم... ۸۷
- عینی حنفی... ۲۹، ۲۲۵ «ف»
- فاطمه دختر علی علیه السلام... ۱۴۴، ۱۴۶
- فاطمه دختر سیدالشهداء علیه السلام... ۲۲۲
- فرزدق... ۱۷۵ «ق»
- قاسم بن حبیب بن ابی بشیر ازدی... ۲۰۴
- قطن بن عبدالله بن حصین حارثی... ۸۷
- قَعْقَاع بن سُور ذهلی... ۸۷
- قیس بن اشعث... ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۱۱
- قیس بن مُسهر صیداوی... ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳
- قیس بن ولید بن عبد شمس بن مغیره... ۸۶، ۱۹۰ «ک»
- کثیر بن شهاب... ۸۷، ۱۸۲، ۱۹۶
- کَشّی... ۱۹۳ «ل»
- لُبید بن عطار د تمیمی... ۸۷ «م»
- مالک بن نُویره... ۱۹۷
- مأمون عباسی... ۱۰۴، ۱۰۵
- مُحرز بن جاریه بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس... ۸۷
- مخفر بن ثعلبه... ۸۸، ۱۴۱
- محمّد بن اشعث بن قیس کندی... ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۱۰
- محمّد بن حنفیه... ۹۶، ۱۰۴، ۱۵۹

محمد بن شهاب زهري... ۲۵۲، ۲۵۳

محمد بن عمير تميمي... ۱۷۰

محمودى... ۲۴۶

مختار ثقفى... ۱۱۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲

مروان... ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۰

مسعود بن حجاج تميمي... ۲۰۵

مسعودى... ۱۷، ۶۷

مسلم بن سعيد حضرمى... ۱۸۲

مسلم بن عقيل عليه السلام... ۸۳، ۸۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۵۹

۱۸۵، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶

۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۴۶

مسلم بن عمرو باهلى... ۱۸۲

مسلم بن عوسجه... ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۱

مسيب بن نجبه فزارى... ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۹۸

مضقلة بن هبيرة شيبانى... ۸۷

معاويه... ۲۲، ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰

۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸

۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲

۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷

۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۸

۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۷

۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶

۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۶

معاوية بن يزيد... ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷

معتضد عباسى... ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹

معقل... ۱۹۰

مغيرة بن شعبه... ۸۱، ۸۲

مناوى... ۳۸

منذر بن زبير بن عوام... ۷۱، ۸۲، ۸۷

منهال بن عمرو صائبي... ۱۵۰

موسى بن طلحه... ۸۷

مهاجر بن خالد... ۷۴، ۷۶



میثم تمار... ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴

میمونه... ۱۹۲

«ن»

نافع بن هلال... ۲۱۸

نسائی... ۵۷

نعمان بن بشیر... ۸۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۴۶ «و»

وائل بن حُجرِ حِضْرَمِی... ۸۷

واحظ بن ناعم... ۲۲۳

ولید بن عتبه... ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۴۶ «ه»

هانی بن ثبیت حِضْرَمِی... ۲۲۳

هانی بن عروه... ۱۳۹، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰

هانی بن هانی سیعی... ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۵

همسر ابن مارد... ۲۶۰

هند... ۴۸ «ی»

یحیی (ابن سعید... ۱۱۰)

یزید بن ابی سفیان... ۵۲

یزید بن حارث بن روید... ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۱

یزید بن عبدالملک... ۱۴۸

یزید بن معاویه... ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸

۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴

۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۸

۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸

۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲

۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۷

۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹

۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲

۲۴۳، ۲۶۶، ۲۶۷

یزید بن معقل... ۲۱۷، ۲۱۸

یعقوبی... ۱۲۴

## کتاب نامه

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.

«الف»

۲. إِبصار العين في انصار الحسين عليه السلام: محمد بن طاهر سماوی، کتاب فروشی بصیرتی.

۳. اثبات الوصیه: علی بن حسین هذلی مسعودی، نجف اشرف.

۴. اجتماع الجيوش الاسلامیه: محمد بن ابی بکر معروف به ابن قَیم جوزیه حنبلی.

۵. احیاء علوم الدین: ابو حامد غزالی، دار المعرفه، بیروت، چاپ یکم.

۶. الاحتجاج: ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تحقیق محمد باقر خراسانی، انتشارات مرتضی، سال ۱۴۰۳.

۷. الاخبار الطوال: احمد بن داوود دینوری، مکتبه حیدریه، چاپ دوم، سال ۱۳۷۹ ش.

۸. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: محمد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید، مؤسسه آل البيت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۳.

۹. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب: یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، مکتبه نهضت مصر، قاهره.

۱۰. اسد الغابه: عزالدین ابن اثیر جزری، دار احیاء التراث عربی، لبنان، بیروت.

۱۱. الاصابه فی تمییز الصحابه: ابن حجر عسقلانی، دار صادر، چاپ یکم، سال ۱۳۲۸.

۱۲. الامالی صدوق: ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق، مرکز چاپ و نشر مؤسسه بعثت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۷.

۱۳. الامالی شیخ طوسی: محمد بن حسن طوسی، تحقیق مؤسسه بعثت، نشر دار الثقافه، سال ۱۴۱۴.

۱۴. إعلام الوری: فضل بن حسن طبرسی، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۷.

۱۵. الامامه والسیاسه: عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۴۱۳.

۱۶. انساب الاشراف: احمد بن یحیی بلاذری، تحقیق محمودی، دار التعارف، چاپ یکم، سال ۱۳۹۷.

۱۷. انساب الاشراف (شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام): احمد بن یحیی بلاذری، تحقیق محمودی، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، چاپ دوم، سال ۱۴۱۹. «ب»

۱۸. البحر المحيط: ابو حیان محمد بن یوسف اندلسی، دار الفکر، سال ۱۴۱۳.

۱۹. بحار الانوار: محمد باقر مجلسی، مؤسسه وفا، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳.

۲۰. البدايه والنهایه: اسماعیل بن عمر قرشی بصری، معروف به ابن کثیر، مکتبه المعارف، بیروت، چاپ ششم، سال ۱۴۰۵.

۲۱. بصائر الدرجات الکبری: محمد بن حسن بن فروخ صفار، مکتبه حیدریه، چاپ یکم، سال ۱۴۲۶. «ت»

۲۲. تاریخ ابن خلدون: عبدالرحمان بن خلدون مغربی، دار الكتاب لبنانی - مکتبه المدرسه، سال ۱۹۸۶ م.

۲۳. تاریخ الاسلام: محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دار الكتاب العربی، چاپ یکم، سال ۱۴۱۰.

۲۴. تاریخ بغداد: احمد بن علی خطیب بغدادی، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۲۵. تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۴۱۱.

۲۶. تاریخ طبری: محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۳ و دار التراث.

۲۷. تاریخ مدینه دمشق: علی بن حسین بن عساکر، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۲۱.
۲۸. تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی یعقوب، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۴۱۴.
۲۹. تذکره الخواص: سبط ابن جوزی، مکتبه نینوی الحدیث.
۳۰. ترجمه الامام الحسین علیه السلام ومقتله من طبقات الکبری: محمد بن سعد هاشمی، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی، مؤسسه آل البيت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۵.
۳۱. تنقیح المقال: عبدالله مامقانی، تحقیق محیی الدین مامقانی، مؤسسه آل البيت، چاپ یکم، سال ۱۴۲۳.
۳۲. تهذیب التهذیب: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۰۴.
۳۳. تهذیب الکمال: یوسف بن عبدالرحمان مزّی، مؤسسه الرساله، بیروت، سال ۱۴۰۳.
- «ج»
۳۴. جامع البیان (تفسیر طبری): محمد بن جریر طبری، دار المعرفه، بیروت، سال ۱۴۱۲.
۳۵. الجامع الصغیر: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیه، بیروت.
۳۶. جمل من انساب الاشراف: احمد بن یحیی بلاذری، دار الفکر، چاپ یکم، سال ۱۴۱۷. «ح»
۳۷. حلیه الاولیا وطبقات الأصفیاء: ابونعیم احمد بن عبدالله اصبهانی، دار الکتب العربی، چاپ پنجم، سال ۱۴۰۷.
۳۸. حیاة الامام الحسین علیه السلام من تاریخ حلب: ابن عدیم حلبی، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی، قم.
۳۹. حیاة الحیوان الکبری: کمال الدین محمد بن موسی دمیری، مکتبه حیدریه، چاپ یکم، سال ۱۳۷۸. «خ»
۴۰. الخصائص الکبری: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیه، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۲۶. «د»
۴۱. الدر المنثور: جلال الدین سیوطی، دار الفکر، بیروت.
۴۲. الدرّ النظیم: یوسف بن ابی حاتم شامی، تحقیق مؤسسه نشر اسلامی، قم.
۴۳. دلائل الامامه: محمد بن جریر طبری امامی، مؤسسه بعثت، قم، چاپ یکم، سال ۱۴۱۳.
- «ذ»
۴۴. ذخائر العقبی: محب الدین احمد بن محمد بن طبری مکی، مکتبه قدسی، قاهره، مصر، انتشارات جهان، تهران. «ر»
۴۵. ربیع الابرار: محمود بن عمر زمخشری، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۴۱۰.
۴۶. رجال کشی: ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، مؤسسه اعلمی.
۴۷. الردّ علی المتعصّب العنید: ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی، دار الکتب علمیه، بیروت، سال ۱۴۲۶.
۴۸. روح المعانی: محمود آلوسی بغدادی، دار احیاء التراث عربی، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۵. «س»
۴۹. سرّ العالمین وکشف ما فی الدارین: ابوحامد غزالی، مطبعه نعمانی، نجف اشرف، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۵ هـ.
۵۰. سفینه البحار: شیخ عباس قمی، دار الاسوه، چاپ یکم، سال ۱۴۱۴.
۵۱. السنن الکبری: ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی، دار المعرفه، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۸.
۵۲. سنن ترمذی: ترمذی، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳.
۵۳. سیرتنا وستنتنا: علامه شیخ عبدالحسین امینی، دار الغدیر، دار الکتب اسلامی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۲.
۵۴. السیره النبویه واخبار الخلفاء: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد تمیمی بستی، دار الفکر علمیه، چاپ سوم، سال ۱۴۱۷.
۵۵. سیر اعلام النبلاء: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، مؤسسه الرساله، چاپ هفتم، سال ۱۴۱۳. «ش»
۵۶. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ دوم، سال ۱۳۸۵.

۵۷. شذرات الذهب: ابوالفلاح عبدالحمی بن عماد حنبلی، دار الفکر، سال ۱۴۱۴.
۵۸. شرح قصیده حمزیه: احمد ابن حجر هیتمی مکی، دار الرشاد الحدیث.
۵۹. شرح المقاصد: سعدالدین تفتازانی، تحقیق دکتر عبدالرحمان عمیره، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۳۷۰. «ص»
۶۰. صحیح بخاری: محمد بن اسماعیل بخاری، دار القلم، بیروت، چاپ یکم، سال ۱۴۰۷.
۶۱. صحیح مسلم: مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، دار الکتب علمیه، چاپ یکم، سال ۱۴۱۵.
۶۲. الصراط المستقیم: علی بن یونس عاملی، انتشارات مرتضی، سال ۱۴۲۵.
۶۳. الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هیتمی مکی، تحقیق عبدالرحمان بن عبدالله ترکی و کامل محمد خراط، مؤسسه الرساله، چاپ یکم، سال ۱۴۱۷.
۶۴. صلح الحسن علیه السلام: شیخ راضی آل یاسین، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۴۱۴. «ض»
۶۵. الضوء اللامع لاهل القرن التاسع: شمس الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی، دار مکتبه الحیاة. «ط»
۶۶. الطبقات الکبری: محمد بن سعد هاشمی، دار بیروت، چاپ یکم، سال ۱۴۰۵. «ع»
۶۷. العقد الفرید: احمد بن محمد بن عبدالرَبّه اندلسی، نشر دار اندلس، بیروت.
۶۸. عمده القاری بشرح صحیح البخاری: بدرالدین ابومحمد محمود بن احمد عینی، دار الفکر، بیروت.
۶۹. العواصم من القواصم: قاضی ابوبکر بن عربی، مکتبه علمیه، بیروت. «ف»
۷۰. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث عربی، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۲.
۷۱. الفتوح: ابومحمد احمد بن اعثم کوفی، دار الکتب علمیه، چاپ یکم، سال ۱۴۰۶.
۷۲. الفتاوی الحدیثیه: ابن حجر مکی.
۷۳. الفصول المهمه فی معرفه الأئمة: ابن صباغ مالکی، دار الحدیث، چاپ یکم، سال ۱۴۲۲.
۷۴. فضائل الصحابه: نسائی، دار الکتب علمیه، بیروت.
۷۵. فیض القدر بشرح الجامع الصغیر: محمد بن عبدالرؤف مناوی، دار الفکر، چاپ دوم، سال ۱۳۹۱ هـ. «ک»
۷۶. الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب اسلامیة، چاپ سوم، سال ۱۳۶۷ ش.
۷۷. کامل الزیارات: جعفر بن محمد بن قولویه قمی، نشر الفقاهه، چاپ یکم، سال ۱۴۱۷.
۷۸. الکامل فی التاریخ: علی بن محمد بن اثیر جزری، دار صادر، دار بیروت، سال ۱۳۸۵.
۷۹. کشف الغمه: علی بن عیسی اربلی، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۴۲۱.
۸۰. کنز العمال: علی بن حسام الدین متقی هندی، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، سال ۱۴۰۵.
۸۱. کمال الدین و تمام النعمه: محمد بن بابویه معروف به شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، نشر اسلامی، سال ۱۴۰۵. «ل»
۸۲. لسان المیزان: ابن حجر عسقلانی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۶.
۸۳. لواعیج الاشجان: سید محسن امین عاملی، مکتبه بصیرتی، قم، سال ۱۳۳۱ ش.
۸۴. اللهوف علی قتلی الطفوف: سید بن طاووس، تحقیق شیخ فارس تبریزیان (الحسون)، دار الاسوه، چاپ یکم، سال ۱۴۱۴. «م»
۸۵. مثیر الاحزان: نجم الدین ابن نما حلی، مطبعه حیدریه، نجف اشرف، سال ۱۳۶۹.
۸۶. المحلی: ابن حزم اندلسی، دار الفکر، بیروت، لبنان.

۸۷. مختصر تاریخ مدینه دمشق: ابن منظور محمد بن مکرم، دار الفکر، سال ۱۴۰۴.
۸۸. المختصر فی اخبار البشر: ابوالفداء عماد الدین اسماعیل بن علی، حسینیه مصریه، چاپ یکم.
۸۹. المجالس الفاخره: سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، مؤسسه الذکر، چاپ یکم، سال ۱۳۶۸.
۹۰. مجمع الزوائد: ابن حجر هیثمی، دار الکتب عربی، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۲.
۹۱. مروج الذهب: علی بن حسین مسعودی، شرکت عالمیه کتاب، چاپ یکم، سال ۱۹۸۹ م.
۹۲. مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال ۱۴۱۴.
۹۳. مقتل الحسین علیه السلام: ابومخنف ازدی، مطبعه علمیه، قم.
۹۴. مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی: ابو مؤید موقّق بن احمد مکی اخطب خوارزم.
۹۵. مقتل الحسین علیه السلام: سید عبدالرزاق موسوی مقّرم، مؤسسه نور، چاپ یکم، سال ۱۴۲۳.
۹۶. مقدمه ابن خلدون: عبدالرحمان بن محمد بن خلدون حضرمی، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۲۴.
۹۷. مناقب آل ابی طالب: محمد بن علی بن شهر آشوب، تحقیق یوسف بقاعی، ذوی القربی، چاپ یکم، سال ۱۴۲۱.
۹۸. المناقب: ابو مؤید موقّق بن احمد مکی اخطب خوارزم (خوارزمی)، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران.
۹۹. المستدرک علی الصحیحین: محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، دار الفکر، سال ۱۳۹۷.
۱۰۰. مسند احمد: احمد بن حنبل شیبانی، دار الفکر، بیروت.
۱۰۱. معجم البلدان: یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی، دار احیاء التراث عربی، سال ۱۳۹۹.
۱۰۲. المعجم الکبیر: ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، مکتبه ابن تیمیه، مصر، قاهره، سال ۱۴۰۴.
۱۰۳. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: عبدالرحمان بن علی بن جوزی، دار الکتب علمیه، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۳.
۱۰۴. منهاج السنه النبویه: احمد بن عبدالحلم بن تیمیه حرّانی، مکتبه سلفیه، چاپ یکم، سال ۱۳۹۶.
۱۰۵. الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن جوزی، مکتبه سلفیه. «ن»
۱۰۶. النصایح الکافیة لمن يتولّى معاویه: محمد بن عقیل، نجف اشرف.
۱۰۷. نهاية الإرب فی فنون الأدب: احمد بن عبدالوهاب نویری، طبع مصر.
۱۰۸. نیل الأوطار: محمد بن علی بن شوکانی، دار احیاء التراث عربی، بیروت.
۱۰۹. نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام: ابواسحاق اسفراینی. «و»
۱۱۰. وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البیت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲.
۱۱۱. وفيات الاعیان: شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان، مکتبه نهضت مصریه. Unsaid Points about

## Ashura` Facts

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۴۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰  
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

